

به همراه پیش‌گفتاری از باب لارسون

آزاد شدن

چگونه آزاد شویم
و
آزاد بمانیم

ولادیمیر ساوچوک

آزاد شدن

چگونه آزاد شویم
و
آزاد بمانیم

ولادیمیر ساوچوک

Unless otherwise noted, all Scripture quotations are from the
New King James Version of the Bible.

Copyright © 2018, 2024 Vladimir Savchuk

All rights reserved.

ISBN paperback: 9781732463707

ISBN hardcover: 9798893149999

تمامی آیات از ترجمه قدیم کتاب مقدس ترجمه شده‌اند.

کپی‌رایت ۲۰۱۸، ۲۰۲۴ ولادیمیر ساوچوک
تمامی حق چاپ و نشر محفوظ است.

این کتاب را به تمامی افرادی که در حال حاضر با مسائلی
فراتر از وجود خودشان مبارزه می کنند وقف می کنم.
نگران نباشید، کمک در راه است.

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	معرفی - شیر کُش
۱۵	فصل اول: الاغ را نزن
۲۵	فصل دوم: شش روح شریر
۳۹	فصل سوم: درهای باز
۵۳	فصل چهارم: کفن
۷۱	فصل پنجم: نان فرزندان
۸۱	فصل ششم: یافتن آزادی
۹۱	فصل هفتم: طعمه شیطان
۱۰۱	فصل هشتم: آزادی واقعی
۱۱۱	فصل نهم: شکستن دژهای ذهنی
۱۲۱	فصل دهم: تجدید ذهن
۱۳۳	فصل یازدهم: در آتش بمان
۱۴۱	فصل دوازدهم: همانطور که رشد می‌کنید
۱۵۱	فصل سیزدهم: داستان دو شائول
۱۵۹	فصل چهاردهم: برخاسته برای نجات

- ضمیمه شماره ۱: برخاسته برای نجات ۱۵۹
- ضمیمه شماره ۲: چگونه نجات پیدا کنیم..... ۱۶۷
- ضمیمه شماره ۳: راهنمای مطالعه..... ۱۶۹
- ضمیمه شماره ۴: درباره نویسنده..... ۱۸۱
- ضمیمه شماره ۵: دوره‌های آنلاین ۱۸۳

مقدمه

کشیش ولادیمیر ساوچوک کشیش جوان فوق العاده‌ای است که من افتخار آشنایی با او را داشتم. او در خدمت شجاعانه و پویای خود به شکل بیار عمیقی بر جنگ روحانی توجه دارد.

کتاب او به نام "آزاد شویم" بر رهایی و آزاد شدن از روح پلید تاکید دارد که هرکدام از مسیحیان باید نسبت به آن آگاهی کامل داشته باشند و در دنیای مسیحیت امروزه بسیار مورد نیاز است. همچنین من علاقه خاصی به تاکید او بر ذهن تازه شده در مسیح و اهمیت حفظ آزادی که برایمان به ارمغان آمده دارم. زندگی در ایالت آریزونا سبب شده تا نگرش او بر "مارهای مرده" را بیش از پیش درک کنم.

مطالعه بخش پایانی این کتاب به خواننده این فرصت را می‌دهد تا نکات بسیار مهم مورد تاکید نویسنده را به خوبی دریابد. این کتاب به افراد بسیاری کمک کرده تا از اسارت مذهب آزاد شده و مقصد نهایی هر مسیحی را دریابند که همانا زندگی در آزادی از هرگونه شکنجه و آزارهای غیرضروری است که شریر بر سر او می‌آورد.

کشیش ساوچوک فراخوان جدیدی به دنیای غرب می‌دهد تا حیاتی غیرمعمول را در عیسی مسیح زندگی کند. من شخصاً از این کتاب و این مرد استثنائی خداوند انتظار بسیار بالایی دارم.

دکتر باب لارسن

ترس و هیبت خدا

بهترین متخصص آئین‌های دینی، و رویدادهای ماوراء طبیعی
نویسندهٔ ۳۷ کتاب شامل: "کتاب جنگ روحانی لارسن"، "کتاب مذاهب دنیوی
لارسن"، "دعاهای اثبات‌کنندهٔ وجود ارواح شریر"، "شکستن لعنت"، "ایزابل"،
"مواجهه با ارواح شریر" و چهار رمان تخیلی.

معرفی

شیر گُش

تمام جوانان برای جلسه آن شب پنجشنبه جمع شده بودند و در مقابل درب ورودی مرد جوان قد بلند و خوش قیافه‌ای با نژاد ایتالیایی ایستاده بود. در آن شب من تمام تلاش خود را در جلسه به خرج دادم و دوستان را برای ایستادن در برابر مذبح نجات فراخواندم. این مرد جوان نیز با سرعت و گریه در برابر عیسی به جلو آمد. وقتی که آن جلسه به پایان رسید و مردم هنوز در برابر مذبح بودند، جوانان به دور آن مردی که نژاد ایتالیایی داشت جمع شدند و شروع به گوش دادن به داستانش نمودند. من از دور شنیدم که او در رابطه با کارهایی که انجام داده بود و گناهانی که مرتکب شده بود صحبت می‌کرد و اشاره می‌کرد که به دنبال رابطه جنسی و پول بوده است.

او تصمیم گرفته بود تا عضو یک گروه شیطان پرستی شود و این اتفاق زمانی افتاده بود که او کتاب شیطانی را مطالعه کرده بود و از او درخواست کرده بود تا وارد وجودش شود. من می‌دانستم که باید او را به سوی دعای توبه هدایت کنم تا بتواند عهدی را که با شیطان بسته را لغو کند و دیگر بر آن پایبند نباشد. اما او ادامه داد که چرا عهدش با شیطان را به هم زده و رویای وحشتناکی از جهنم داشت که سبب شده بود تا تمامی کتاب‌های شیطان پرستی خود را به دور بیاندازد. این مرد جوان تنها به دنبال این بود تا زندگی ساده‌ای داشته باشد و دیگر با شریر ارتباطی نداشته باشد.

در میان صحبت‌هایش از او سوال کردم که آیا تمایل دارد تا به همراه من با صدای

بلند دعا کند و تمامی ارتباطات خود و ملکوت شریر را لغو کند؟ این دعای ساده بدین شکل بود: "من از عهدی که با شریر بسته بودم توبه می‌کنم و از اینکه با شریر همبستر شده بودم و به خدا پشت کرده بودم توبه می‌کنم. خداوند عیسی مسیح من را امروز نجات بده."

وقتی که واژه "خداوند عیسی" را بر زبان آوردم این مرد جوان قادر نبود تا آن دعا را تکرار کند و درعوض ارواح شریری که در او حضور داشتند خود را آشکار نمودند. وقتی که برای اولین بار فیلمی در رابطه با آزادی فردی از روح شریر را مشاهده کردم تنها هفده سال سن داشتم، اما تا به آن روز هرگز با کسی که اسیر ارواح شریر شده بود دعا نکرده بودم.

در این لحظه تنها جوانان کلیسا باقی مانده بودند و شبان کلیسا نیز رفته بود. حسی مرکب از هیجان و عصبی بودن به من دست داده بود و روح القدس من را برانگیخت تا کمی از آن مرد دور بمانم و تاکید کنم تا نام عیسی را بر زبان بیاورد. جنگی غیرعادی بر علیه روحی که حیات او را تسخیر کرده بود شکل گرفته بود و برای او نیز چالشی بزرگ بود تا بتواند نام عیسی را بر زبان بیاورد و از او طلب بخشش کند. رنگ چهره او تغییر کرد و به نظر می‌رسید که مشغول آسیب زدن به بدنش می‌باشد. او طوری رفتار کرد که گویی کسی او را به پشت هل می‌دهد، اما درحقیقت هیچ کسی او را لمس نکرده بود و همه از او فاصله گرفته بودند و در این زمان او بر زمین افتاد.

همه ما هیجان‌زده شده بودیم زیرا اتفاقی معجزه‌آسا در حال روی دادن بود. اما هنوز مشکلی باقی مانده بود و آن اینکه آن مرد جوان از هوش رفته بود و من با دیدن این صحنه ترسیدم. تنها فکری که به ذهنم رسید این بود که حال همه خواهند گفت که "این مرد ایتالیایی توسط روس‌ها در کلیسا کشته شد." در این لحظه فوراً داستانی را از کتاب مقدس به یاد آوردم که در آن عیسی مسیح روح پلیدی را از وجود پسرک جوانی خارج کرد. در آن داستان آن پسرک همانند مرده بر زمین می‌افتد اما لحظه‌ای که از جایش بلند می‌شود به حیات برمی‌گردد و همه چیز عادی می‌شود.

تنها گزینه ما این بود تا این مرد را از جایش بلند کنیم و با انجام این کار، پس از چند دقیقه او به هوش آمد.

همه ما کنجکاو بودیم تا بدانیم که چه اتفاقی برای او افتاده بود و او به ما گفت که انگار چیزی از درونش خارج شده است. صدای محکمی به او می‌گفت تا به ما حمله کند، اما او احساس کرده بود که نیرویی او را به عقب هل داده است. این مرد جوان ایتالیایی پس از اینکه متوجه شد که هیچ کسی او را به عقب هل نداده بود متعجب شد. مطمئناً این فرشتگان خداوند بودند که در این زمان رهایی او ما را احاطه کرده بودند.

زندگی این مرد پس از این جنگ روحانی به شکل اساسی تغییر کرد و وقتی که روز بعد دوباره او را ملاقات کردیم شهادت داد که از یک بیماری طولانی مدت شفا یافته است. این اولین باری بود که من به شکل موفقی برای آزادی فردی که توسط ارواح شریر تسخیر شده بود دعا کرده بودم.

احتمالاً شما نیز فیلم‌هایی از خدمات ما در رابطه با آزادی از اسارت ارواح پلید را مشاهده کرده‌اید. برخی از این آزادی‌ها بسیار پر سر و صدا می‌باشند و حرکات فیزیکی بسیاری در آنها انجام می‌گیرد و این در حالی است که در برخی موارد نیز حرکات بدن بسیار کم‌تری را مشاهده می‌کنیم. تکان خوردن بدن پیش‌نیاز آزادی از ارواح شریر نیست، اما مسح روح القدس مستلزم اصلی‌رهایی است.

پیش از اینکه خدا داود را برای کشتن جلیات به کار گیرد، او به تنهایی با شیر و خرس مواجه شده بود و من ایمان دارم که پیروزی‌های نهانی و در خلوت خود که تجربه می‌کنیم، ما را برای پیروزی‌های عمومی و در معرض چشم مردم آماده می‌کنند. وقتی که حیات داود را بررسی می‌کردم، متوجه شدم که او خودش نیز علاقه‌چندانی برای مواجه شدن با یک شیر را نداشت. او احتمالاً با خودش فکر کرده بود که: چرا به من حمله شده است؟ اصلاً خدا الان کجا است؟

وقتی که شیری به داود حمله کرد و گوسفندی از گله او ربود، او می‌توانست شکست را بپذیرد و گوشه‌ای بنشیند و به حال خودش اشک بریزد. اما داود باید تصمیم می‌گرفت تا به دلیل شکستی که تجربه کرده و از دست دادن یکی از گوسفندانش باقی عمر خود را در پیشمانی زندگی نکند، در نتیجه او تصمیم گرفت تا بلند شده و برای احیای آنچه که شیر از او دزدیده بود مبارزه کند. داود متوجه نشده بود که آن مبارزه با شیر نهایتاً به او شهامت و عزمی جدی برای مبارزه با دشمنی قوی هیکل به نام جلیات را در ملاء عام خواهد داد.

من امروز نیز هنوز به رهایی و آزادی باور دارم و این اعتقاد من تنها بر اثر مشاهده تغییر حیات دیگران و یا صرفاً به دلیل دستوری مبنی بر اخراج ارواح شریر نیست، بلکه من خودم شخصاً این آزادی را از چیزهای مختلفی که من را اسیر کرده بود تجربه کرده‌ام.

من در سن ۱۲ سالگی با پورنوگرافی و یا همان دیدن عکس‌های مستهجن مواجه شدم و در آن زمان توجهی به تاثیر این کار بر خودم نداشتم و هیچ درکی مبنی بر تاثیر مخرب پورنوگرافی در زندگی خود نداشتم.

وقتی که خانواده من به ایالات متحده مهاجرت کردند من ۱۳ سال سن داشتم و همه چیز برایم در آن زمان جدید بود. من با کشوری جدید، دوستانی جدید، و حتی زبانی

جدید مواجه شده بودم و این درحالی است که در رابطه با اعتیاد جدیدی که تنها به آزادی خداوند احتیاج داشت و من را در بر گرفته بود اطلاع چندانی نداشتم.

شش ماه پس از اینکه خانواده^۱ ما به ایالات متحده مهاجرت کرد، یکی از همسایگان ما پرسید که آیا می‌توانم به مدت هفت روزی که در سفر است در خانه او بمانم و از منزلش مراقبت کنم یا خیر. در آن زمان من بسیار کنجکاو بودم تا از سبک زندگی آمریکایی‌ها سر در بیاورم و قرار بر این شد تا در کنار کارهای روزمره مانند تمیز کردن خانه، غذا دادن به گربه‌ها و زدن چمن‌ها، تمام خانه را نیز زیر نظر داشته باشم تا مبادا دزدی صورت گیرد. در این زمان بود که چندین فیلم ویدیویی پیدا کردم.

عکس بر روی ویدیوها به وضوح نشان می‌داد که هیچ ارتباطی با کاترین کوهلمن^۲ و یا مجموعه موعظت‌های بیلی گراهام^۳ ندارند. توجه داشته باشید که گناه بسیار فریبنده است و بدترین قسمت آن نیز در این است که شما در ابتدا با توجیح نیازهای جسمانی و شهوانی خود، به خودتان دروغ می‌گوئید.

در این زمان تنها به دنبال این بودم تا محتوای فیلم‌ها را باعکسی که بر روی آنها بود مطابقت دهم. واضح بود که آنها هیچ ارتباطی به مذهب ندارند و عمیقاً با پورنوگرافی متبسط هستند. در زمان دیدن این فیلم‌ها در تلویزیون به جای اینکه آن را خاموش کنم، تصمیم گرفتم تا تمامی آن فیلم‌ها را تا به آخر ببینم. در آن لحظه بود که احساس کردم چیز بدی وارد من شد.

متعاقباً احساس گناه و شرم من را فرا گرفت و احساس کردم که حالم از خودم به هم می‌خورد. در آن لحظه فوراً به خدا قول دادم که دیگر هرگز چنین کاری انجام ندهم و سریعاً توبه کردم. اما پیش از آنکه آن هفته تمام شود، من این قول خودم را زیر پا گذاشتم.

در طول چند سال بعد نیز غرق پورنوگرافی شده بودم. آری می‌دانستم که مشغول انجام کار اشتباهی هستم، اما نمی‌توانستم جلوی خودم را بگیرم. برایم مهم نبود که چقدر به دشواری نزد شبان خودم به گناهانم اعتراف می‌کردم و هر هفته روزه می‌گرفتم زیرا در یک لحظه غفلت و ضعف بار دیگر مرتکب این گناه می‌شدم.

می‌دانستم که نمی‌توانم مدت زیادی بدین طریق زندگی کنم و دیگر امیدي به آزادی از این گناه نداشتم. این حقیقت زمانی برای من تلخ‌تر شد که متوجه شدم که اسیر این گناه شده‌ام و دیگر نمی‌توانم خدمت موثری داشته باشم. همچنین در آن زمان به ازدواج حتی فکر هم نمی‌کردم و می‌دانستم که همسر آینده من نیز به دلیل وجود این گناه در زندگی من با درد و مشکلات بسیاری مواجه خواهد شد.

۲ زن مبشر آمریکایی که از سال ۱۹۰۷ تا سال ۱۹۷۶ زندگی می‌کرد.

۳ مجموعه موعظاتی از بیلی گراهام مبشر مشهور آمریکایی که در طی سالهای ۱۹۴۷ تا ۲۰۰۵ موعظه نمود.

وقتی که کتاب‌های جک هیفورد^۴ را خواندم و موعظات او را گوش دادم متوجه شدم که او داستانی در رابطه با یکی از شماسانش تعریف کرد که از روح فساد اخلاقی آزاد شده بود. پس از سال‌ها چالش، این شماس با کشیش هیفورد تماس می‌گیرد تا مجادله خود با پورنوگرافی را به او اعتراف کند و او نیز برایش دعا نمود.

در طول جلسه دعا، روح القدس به کشیش هیفورد نشان داد که شکاف‌های بسیاری در روح این مرد وجود دارند و هرکدام از این شکاف‌ها نشانی از مواجهه جنسی گذشته او می‌باشند. کشیش هیفورد از این شماس درخواست کرد تا چند عدد سنگ بیابد که نشانگر خلاصه‌ای از مواجهات جنسی گذشته او می‌باشند که او را اسیر نموده بودند. وقتی که او توبه کرد و این مواجهات جنسی را نفی نمود، آن سنگ‌ها را به سمت شرقی رودخانه انداخت. پس از اینکه تمامی سنگ‌ها به داخل رودخانه انداخته شدند، او کاملاً آزاد شده بود.

در طول مطالعه کتاب حس غریبی به من دست داد و روح القدس به من نشان داد که درب بیرونی خانه روح من از همان سن دوازده سالگی با پورنوگرافی اشغال شده است. سپس روح القدس نشان داد که درب پشتی خانه روح من نیز در سن سیزده سالگی به روی شیریر باز شده بود. اگرچه این درها بسته بودند، اما قفل نشده بودند.

من مدت هفت روز دعا کردم و روزه گرفتم و به طور کامل در برابر خدا شکسته شدم و از تمامی گذشته خود که شامل همان مواجهات صریح و روشن بودند جدا شدم و به خدا التماس نمودم تا من بر رحم نماید. من در آن زمان احساس متفاوتی نداشتم، اما مطمئن بودم که چیزی در من تغییر کرده است.

از آن زمان به بعد، تغییر بسیار شدیدی روی داد، تغییری که قبلاً هرگز اتفاق نیفتاده بود و حال برای من تجربه جدیدی به شمار می‌آمد. من فیض خدا را تجربه کرده بودم و از آن زمان به بعد در زمان مواجهه با وسوسه قادر بودم تا خودم را کنترل کنم.

امروز نیز من با آزادی گام برمی‌دارم و خدمت‌رهایی و آزادی را برای دیگران انجام می‌دهم. همه می‌توانند این نوع آزادی از سوی خدا را تجربه کنند و با این وجود، آزادی تنها آغاز راه است و هدف اصلی ما نیست.

هدف از آزادی این است تا بتوانیم کاملاً خدا را خدمت کنیم و خواندگی او را در حیات خود به انجام رسانیم. اگر به آزادی دست یابیم اما خدا را تماماً خدمت نکنیم همانند داستان خروج قوم اسرائیل از مصر خواهیم بود که در ادامه نتوانستند وارد سرزمین موعود شوند. آنها نتوانستند با آزادی جدیدی که به دست آورده بودند به مقصد نهایی خود برسند.

توجه داشته باشید که این کتاب تنها در رابطه با نحوه آزاد شدن از دست ارواح شریر، اعتیاد، و احساس عدم امنیت نیست و خدا می‌خواهد تا شما از تمامی اسارت‌های خود آزاد شوید تا شما را به مقصد نهایی که برایتان در نظر گرفته است برساند. در این کتاب تصمیم دارم تا به شما نشان بدهم که چگونه آزادی تنها اولین گامی است که باید برداشته شود و بهترین راه برای حفظ آزادی این است که از آن برای رشد در خدا و رسیدن به پتانسیلی که خدا در شما قرار داده است استفاده نمائید. این امر می‌تواند نام عیسی را در میان نسل ما جلال دهد.

شاید شما نیز همانند داود با شیرهایی در سرزمین خود مواجه هستید و توجه داشته باشید که این جنگ‌ها در جهت کشتن شما نیستند، بلکه شما را برای اتفاق بزرگتری که قرار است تا در آینده روی دهد آماده می‌کنند. خدا شما را فراخوانده تا نسل خود را آزاد کرده، شفا داده و نجات دهید و وقتی که شما می‌آموزید که چگونه بر این شیرهای جنگ‌های خصوصی خود غلبه کنید، آنگاه خدا شخصیت شما را از طریق همین فرآیند شکل می‌دهد و دلسوزی و ترحمی نسبت به مردمانی که خدا شما را برای کمک به آنها فرا خوانده در قلبتان قرار می‌دهد و این همان اتفاقی بود که در زمان فرار موسی از مصر برایش افتاد و آن فرار تنها برای رهایی خود موسی نبود، بلکه او باید نهایتاً مردمانش را از اسارت مصر آزاد می‌ساخت. حتی عیسی مسیح نیز پیش از آزاد نمودن مردم از ارواح شریر، در بیابان بود و خودش شخصا با شریر مواجه شده بود.

شما پیش از اینکه در برابر عموم بر جلیات پیروز شوید، باید در جنگ‌های خصوصی با شیرها پیروز شوید و حال اجازه دهید تا به شکل عمیق‌تری در رابطه با شناخت، مواجهه، جنگ و شکست این دشمن مشترک نکاتی بیاموزیم.

فصل اول

الاغ را نزن

صبح روز یکشنبه نهم ماه مارچ^۵ گروه بزرگی از ما به کلیسایی در آفریقا رسیدیم. اگر بگوئیم که خدا با قدرت در آن خدمت کار کرد، حرف چندان درستی نگفته‌ایم. ما سه بار در سال گروه‌های مختلفی را از ایالات متحده به این کلیسا می‌بردیم و این بار گروه ما متشکل از ۵۰ نفر بود.

گروه تروریستی شناخته شده‌ای به نام بوکوحرام بیش از ده هزار مسیحی را در طول دهه‌های گذشته در کشور نیجریه کشته بود و حال همان گروه در این منطقه حضور داشت. یک گروه پنج نفره از آنها مکانی را در نزدیکی درب خروجی کلیسا در نظر گرفته بودند تا در طول جلسهٔ یکشنبه بمبی را در آنجا منفجر کنند و متأسفانه گروه ما نیز در نزدیکی همین درب خروجی نشسته بود و تصور کنید که با انفجار این بمب تمامی افرادی که در نزدیکی این درب خروجی نشسته بودند، از جمله اعضای گروه ما کشته می‌شدند.

وقتی که جلسه در حال برگزاری بود این پنج تروریست تصمیم گرفتند تا در مغازه‌ای که در نزدیکی کلیسا بود غذایی بخورند و از آنجایی که جلسهٔ کلیسا از ساعت ۱۱ صبح تا ۵ بعد از ظهر بود، در نتیجه آنها وقت کافی داشتند تا پیش از پایان جلسه غذایی بخورند و وقتی برای خودشان داشته باشند. در همین زمان صاحب آن مغازه به طور زنده جلسهٔ

۵ این ماه برابر است با ماه‌های اسفند - فروردین

کلیسایی را در تلویزیون مغازه تماشا می‌کرد و شبان کلیسا در آن لحظه تصمیم گرفته بود تا برای همه مردم، شامل افرادی که حتی از تلویزیون برنامه کلیسا را مشاهده می‌کنند دعا کند. وقتی که او مشغول دعا بود، قدرت روح القدس به شدت بر آن مغازه آمد و چهار نفر از آن پنج تروریست متوجه شدند که نمی‌توانند در برابر آن قدرت بایستند و در نتیجه سریعاً مغازه را ترک کردند اما آخرین تروریست تصمیم گرفت تا بماند و با روح خدا مبارزه کند و این در حالی بود که هیچ قدرتی قادر نیست تا در برابر قدرت روح القدس مقاومت کند. آن تروریست نهایتاً بر زمین افتاد و توسط صاحب مغازه به داخل کلیسا آورده شد و من که در ردیف جلو نشسته بودم نمی‌دانستم که دقیقاً چه اتفاقی افتاده و چه کسی را به داخل کلیسا آورده‌اند. شبان کلیسا جلو آمد و شروع به دعا برای این مرد نمود و در ادامه فرد تروریست کاملاً آزاد شد و چهره‌اش تغییر کرد و گریه نمود و زانو زد تا عیسی را در قلب خود بپذیرد. من با شنیدن نیت واقعی او جهت آمدن به کلیسا حیرت‌زده شدم.

اگر مداخله روح القدس نبود، مطمئناً ما در انتهای آن روز کشته می‌شدیم. اما آنچه که در آن روز بیش از هر چیز دیگری من را شگفت‌زده کرد تغییر بنیادینی بود که در برابر چشمانم مشاهده کردم و فردی که یک تروریست بود به فردی نجات یافته و توبه کار تبدیل شد. پیش از این من بر این باور بودم که افرادی مانند او به دلیل فراوانی شرارتی که تمام قلبشان را فرا گرفته هیچ شانسی جهت نجات و تبدیل ندارند و از طرفی نیز خدا قادر است تا هر انسانی را، حتی یک تروریست خطرناک را، تغییر دهد. خدا قادر است تا تمامی شرارتی که وجود انسان‌ها را در بر گرفته از میان بردارد و نهایتاً تغییر غیر قابل اجتنابی در آن فرد ایجاد کند و او را به انسان جدیدی تبدیل نماید.

اولین رهایی ثبت شده در اناجیل در خدمت عیسی

عیسی روزی تحت مسح روح القدس به کنیسه رفت و روح شریر از طریق فردی شروع به شناساندن او به مردم نمود (مرقس ۱: ۲۱-۲۸). عیسی آن مرد را از کنیسه اخراج نکرد، بلکه روح شریری که در او بود را اخراج نمود. اما در بسیاری از کلیساهای امروزی اگر چنین شرایط مشابهی اتفاق بیفتد، به احتمال بسیار زیاد فرد تسخیر شده از کلیسا اخراج خواهد شد و یا حداقل متهم می‌شود که در صدد جلب توجه دیگران است. عیسی هیچ‌واهمه‌ای از آزاد نمودن افراد از ارواح شریر در ملا عام نداشت. او هیچ‌واهمه‌ای نداشت که با این کار خود شاید شریر را جلال دهد و یا موجب شرمساری فرد نجات یافته شود. وقتی که ما این دنیای روحانی را به خوبی درک کنیم، متوجه خواهیم شد که چگونه باید به نیروهای شریری که فردی را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند بدون اینکه موجب تضعیف

الاغ را نزن

روحیه فرد تسخیر شده شویم، حمله کنیم. ما قادر هستیم تا هویت واقعی این افراد را در مسیح تأیید نموده و تقویت نمائیم.

اگر درک ما در رابطه با واقعیت حوزه دنیای ماورای طبیعی مبهم باشد، آنگاه باید به جای از میان بردن عنکبوت، همواره تارهای آن را از بین ببریم. مواجهه با نشانه‌ها به جای مواجهه با ریشه مشکلات امری دشوار است و هرگز قادر نیست تا مشکلات ما را به شکل ریشه‌ای حل کند. دنیای روحانی، تمامی ریشه‌های موجود را در خود آشکار می‌سازد و در جهت دیگر نیز دنیای مادی نتایج آن را در خود نشان می‌دهد. دنیای روحانی که منبع تمامی مسائل و مشکلات ما است، دنیای مادی را شکل می‌دهد.

وقتی که یک الاغ دنیای روحانی را می‌بیند

من بارها تجربه کرده‌ام که افراد غیر ایماندار بیش از بدن مسیح، یعنی همان کلیسا، نسبت به مسائل دنیای روحانی علاقه نشان می‌دهند و اطلاعات دارند. در فصل ۲۲ کتاب اعداد داستانی در رابطه با مردی به نام بلعام وجود دارد که در ازای پرداخت پاداشی از او خواسته شده بود تا قوم اسرائیل را لعنت کند. خدا در رویا به او هشدار داد تا این کار را انجام ندهد، اما او به دلیل حرص و طمعی که داشت تصمیم گرفت تا از خدا اطاعت نکند و به راه خودش برود. او سوار بر الاغش به سوی مقصد مشخصی رفت تا این کار را انجام دهد. اما در طول راه فرشته خداوند مداخله کرده و در وسط جاده می‌ایستد. الاغ که اصولاً قادر به دیدن قلمروی روحانی نیست، این بار فرشته را می‌بیند و این در حالی است که چشمان بلعام قادر به دیدن فرشته در میان جاده نبودند.

این اتفاق را می‌توان با وضعیت روحانی بسیاری از ایمانداران در دنیای امروز مقایسه کرد. ترس ذاتی که در وجود ما انسان‌ها قرار دارد و تلاش‌هایمان جهت راضی نگاه داشتن دیگران سبب می‌شود تا چشمانمان در برابر جهان روحانی کور شوند. ترس، بت پرستی، و دیگر گناهان چشمان ما را نسبت به این جهان روحانی کور می‌کنند.

مردم اطراف ما که پیرو عیسی مسیح نیستند، تشنه واقعی هستند که در دنیای ماورای طبیعی وجود دارد و ترسی از آن ندارند. فیلم‌های سینمایی، برنامه‌های تلویزیونی، آوازاها، و کتاب‌ها مملو از بخش تاریک این جهان ماورای طبیعی هستند و به جای اینکه پاسخ چالش‌های روحانی آنها را بدهند، آنان را به سوی تاریکی این جهان ماورای طبیعی هدایت می‌کنند. اما همانطور که خدا از یک الاغ استفاده کرد تا نبی را بیدار کرده و با او سخن بگوید، من اطمینان دارم که امروز کلیسا را نیز بیدار می‌کند تا به مردم تشنه جهان این دنیای ماورای طبیعی را نشان دهد. خدا بر تمامی قدرت‌های شریر این جهان ماورای

طبیعی قدرت، نفوذ و اختیار دارد.

وقتی که الاغ فرشته را دید،: "... از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت" (اعداد ۲۲: ۲۳). سپس "... الاغ فرشته‌ی خداوند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد" (اعداد ۲۲: ۲۵). تمامی این رفتار غیرعادی به این دلیل اتفاق افتاد تا فرشته‌ی خدا آنها را از مسیری که می‌رفتند باز نگاه دارد.

وقتی که فرزندانمان با افتادن به دام اعتیاد و یا عادت‌های مخربی که خدا را جلال نمی‌دهند به شکل متفاوتی رفتار می‌کنند، از مسیر درست خارج شده و قلب والدینشان را می‌شکنند و این در حالی است که نیروهای شریر روحانی نیز از این اعمال آنها حمایت می‌کنند و در اینجا است که ما باید با این نیروهای شریر مبارزه کنیم.

بلعام از آن کار الاغ خود عصبانی شد و او را به شدت زد. او در آن زمان متوجه نشده بود که مشکل اصلی الاغ نیست، بلکه مخالفتی است که در دنیای روحانی نسبت به این سفر آنها وجود دارد و سبب می‌شود تا آن الاغ نتواند به راه خود ادامه دهد. بیایید تا ما نیز همان اشتباهی را که بلعام مرتکب شد تکرار نکنیم.

کتاب مقدس به شکلی کاملاً آشکار بیان می‌کند که ما باید در برابر دشمن خود مقاومت کنیم و اگر تصمیم داریم تا پیروزی روحانی به دست بیاوریم، باید در این نبرد روحانی نیز شرکت کنیم. ما باید به جای اینکه همانند بلعام الاغ را بزنییم، با مخالفت‌هایی که در مسیر روحانی ما قرار دارند مواجه شویم. الاغ در اینجا نمادی از آن مسائلی است که ما قادر به رویت آنها هستیم و این در حالی است که فرشته‌ی مخالف بر سر راه ریشه‌ی مشکلات را به ما نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال اگر در کار و تجارت خود مخالفت‌هایی وجود دارد، باید ریشه‌ی آن را بیابیم. اگر قادر به ازدواج نیستیم، باید ریشه‌ی آن را بیابیم. اگر حیات روحانی ما با مشکلاتی مواجه شده است، باز هم باید همانند دیگر موارد ریشه‌ی اصلی این مشکلات را بیابیم و الاغ را کتک نزنیم، بلکه باید چشمان روحانی خود را باز کنیم و درک کنیم که در نبردی روحانی بر علیه دشمنی هستیم که به دنبال تخریب پیشرفت روحانی شما است.

شیطان در ورای گناه قرار دارد

داستان دیگری که بر واقعیت تأثیرات قلمروی روحانی شهادت می‌دهد داستان سرشماری داود پادشاه است. برای داود کار ساده‌ای مانند سرشماری مردم اسرائیل رنجش و داوری خدا را به همراه آورد. " شیطان به ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد" (اول تواریخ ۲۱: ۱). داود پادشاه به جای اینکه به قدرت خدا اعتماد کند، به قدرت ارتش خود اعتماد نمود و غرور در را برای شریر باز کرد و سبب شد تا او گناه کند و افراد بسیاری از عواقب این گناه او رنج بکشند. واضح است که

الاغ را نزن

وقتی رهبران در چنین جایگاهی مرتکب خطایی می‌شوند، مردم رنج و عذاب بسیاری می‌کشند و به نوعی تاوان آن اشتباه را می‌دهند.

اما در اول تواریخ ۲۱:۱ می‌توانیم علت گناه داود را مشاهده کنیم که چنین گفته است: "... شیطان به ضد اسرائیل برخاسته ...". شریر با تمام وجودش از ما نفرت دارد و به دنبال این است تا رهبران را به سوی گناه بکشاند. او می‌داند که اگر بتواند رهبران را به سوی گناه هدایت کند، آنگاه ممکن است تا ایمان ما خدشه دار شود و یا حداقل شاید بتواند با این کار اعتماد ما را نسبت به خدا از بین ببرد. هیچ کس بدون کمک شریر در گناه نمی‌افتد و با این وجود داود پادشاه شریر و یا دیگران را مقصر ندانست، بلکه او اشتباه خود را پذیرفت و توبه کرد. توبه تنها راهی است که از طریق آن می‌توانیم تاثیر شریر بر انتخاب‌هایمان را از بین ببریم.

حتی اولین گناهی که توسط بشر اتفاق افتاد از طریق همین مداخله شیطان صورت گرفت. آدم هیچ قصدی برای انجام گناه نداشت، اما مار در باغ عدن او را فریب داد تا مرتکب گناه شود. آدم برخلاف داود همسرش را مقصر دانست و متعاقباً حوا نیز شریر یعنی همان مار را به‌عنوان مقصر معرفی کرد. اگرچه شیطان نقش خود را در فریب ما ایفا می‌کند، اما باز هم این مسئولیت ما است تا از گناه خود توبه کنیم و اجازه دهیم تا خدا ما را پاک نماید. اگر ما همواره دیگران را مقصر بدانیم، توبه هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

اما وقتی که خدا با آدم و حوا مواجه شد، نه‌تنها آنها را داوری نمود، بلکه مار را نیز لعنت نمود. آدم و حوا برخلاف شیطان مستقیماً از سوی خدا لعنت نشدند و خدا اجازه نداد تا او قسر در برود. درحقیقت خدا به شیطان بیش از آدم و حوا سخت گرفت. بسیاری از مسیحیان مدرن امروزی نسبت به شیطان بسیار محافظه‌کار هستند و بنا بر دلایلی ما امروزه چندان تمایلی جهت مواجه شدن با شریر نداریم و تمامی تقصیرات را به گردن مردم می‌اندازیم. در این جهان ایماندارانی که تصمیم دارند تا با خود شریر مواجه شوند "دیوانه" خوانده می‌شوند.

وقتی که من جنگ روحانی خود را دست کم گرفته بودم، خدا مرا اصلاح کرد و البته می‌دانم که این موضوع در خط مشی مسیحیت موضوع چندان شناخته شده‌ای نیست، اما من احساس کردم که این موضوع را دست کم گرفته‌ام و توجه چندان بر آن نداشته‌ام. اما روح القدس داستانی از شاول پادشاه را به یاد من آورد که در آن او دشمنی را که خدا دستور از بین بردنش را داده بود بخشید. وقتی که شاول پادشاه تصمیم گرفت تا پادشاه عمالیک یعنی اجاج را ببخشد، خدا رنجیده و بسیار ناخشنود شد. من با یاد آوردن این داستان و چنین توبیخی از سوی روح القدس سریعاً توبه کردم و تصمیم گرفتم تا با

اجاج پادشاهی که در زندگی خود دارم اینچنین با شفقت برخورد نکنم. شیطان دشمن خدا است و در نتیجه او دشمن من نیز می‌باشد. من همان کاری را خواهم کرد که عیسی انجام داد و بر طبق دستور او مبارزه خواهم نمود. وقتی که در قلب خود به این نتیجه برسیم، آنگاه خدا از ما خشنود و شریر عصبانی خواهد شد و متعاقباً این کار موجب آزادی مردم بسیاری خواهد شد.

به جای توجه به حواشی مشکل، به ریشه اصلی آن مشکل بپردازید

عیسی در مواجهه با مردم الگویی بی‌نظیر، اما تکراری نشان داد. او مخالف جهان روحانی است و وقتی که از شاگردانش پرسید که مردم او را چه کسی می‌دانند، پطرس سریعاً پاسخ داد که: "تو مسیح پسر خدای زنده هستی" (متی ۱۶: ۱۶). عیسی به این جمله و مکاشفه پطرس آفرین نگفت، بلکه، اعتبار اصلی را به خدای پدر، که منبع اصلی این الهام و مکاشفه بود بخشید.

اولین و مهم‌ترین اصل جهت درک دنیای روحانی این است که بدانیم تمامی این مکاشفات و موفقیت‌ها از فیض خدا سرچشمه می‌گیرند و هیچ ربطی به شایستگی و یا اعمال ما ندارند. غیر ممکن است که بدون وجود روح القدس، مقدس بود و علاوه بر این هرگز این حقیقت نجات بخش را فراموش نکنید که تا زمانی که خدا ابتدا به دنبال ما نباشد، ما قادر نخواهیم بود تا خدا را بیابیم و از او پیروی کنیم. تمامی جلال برای هر کار نیکویی که انجام می‌دهیم، همواره متعلق به خدا است و اگر در خطر فراموشی این حقیقت هستیم، باید به درس ارزشمندی که پطرس کمی بعد از آن مکاشفه و اعتراف آموخت نگاهی بیاندازیم. وقتی که عیسی در رابطه با رنج‌هایی که تحمل خواهد نمود سخن گفت، پطرس شروع به نصیحت او نمود. او بر این باور بود که این مکاشفه از خودش حاصل شده است و بنابراین دیدگاه اشتباهی نسبت به موضوع داشت و شروع به نصیحت خدا نمود.

از دید انسانی پطرس تنها سعی داشت تا عیسی را از درد و رنجی که قرار بود تجربه کند نجات دهد و از دید روحانی عیسی تشخیص داد که این نصیحت از سوی پطرس نیست، بلکه از سوی شریر است. بخش بسیار عجیب این داستان زمانی است که تنها چند لحظه پس از اینکه روح القدس مکاشفه‌ای به پطرس بخشید، شریر از او استفاده کرد تا سخنان احمقانه‌ای بر زبان بیاورد. ما می‌توانیم به وضوح مشاهده کنیم که هر دو داود پادشاه، مردی که موافق دل خدا بود (اول سموئیل ۱۳: ۱۴)، و پطرس در دام غرور

افتادند. غرور راه بسیار مناسبی برای نفوذ شریر است و حتی پیروان حقیقی عیسی مسیح نیز می‌توانند قربانی آن شوند. غرور فرشته‌ای بسیار خوب را به شیطان تبدیل کرد و این امر به ما یادآوری می‌کند که همواره باید تمامی اعتبار هر برکت و پیشرفت و پیروزی را تنها و تنها به خدا بخشید.

دشمن معمولاً سعی دارد تا تمامی جنبه‌های حیات ما را تحت تاثیر خود قرار دهد و ما انسان‌ها نیز تمایل داریم که وقتی همه چیز مناسب و عالی است اعتبار آن موفقیت را به خودمان بدهیم و وقتی که کارها بر وفق مرادمان پیش نمی‌روند همه چیز را به گردن خدا بیاندازیم و به طور کلی فراموش می‌کنیم که این شریر است که سعی دارد حیات ما را ویران کند. شریر به ندرت برای شرارتی که در این جهان انجام داده، از سوی مردم و یا حتی شبکه‌های اجتماعی مورد سرزنش قرار می‌گیرد.

شریر معمار تمامی اعمال شریرانه این جهان است. در نصیحت اشتباه پطرس به عیسی و نیز در زمان انکار عیسی از سوی او (لوقا ۲۲: ۳۱) در زمان خیانت یهودای اسخریوطی (لوقا ۲۲: ۳)، و در زمانی که حنانيا به روح القدس دروغ گفت (اعمال ۵: ۳) می‌توانیم اثر انگشت شریر را مشاهده کنیم. پولس رسول ما را تشویق می‌کند تا در این جنگ روحانی دخیل باشیم و این حقیقت که ما در این دنیای خاکی زندگی می‌کنیم سبب می‌شود تا دلیل لازم برای این مداخله را داشته باشیم و این درحالی است که تمامی مسیحیان بر این باور نیستند و در این جنگ روحانی مداخله‌ای ندارند.

تصمیمات و عواقب

می‌دانیم که تمامی تصمیمات ما دارای عواقب خوب و بدی هستند و این در حالی است که بسیاری از این تصمیمات اشتباه تحت تاثیر دنیای روحانی اتخاذ می‌شوند. رحبعام پسر سلیمان، تصمیم گرفت تا از نصیحت مشایخ جهت کم کردن مالیات و برداشتن باری از شانه‌های مردم پیروی نکند (دوم تواریخ ۱۰). این تصمیم سبب شد تا ۱۰ سبط از او جدا شوند و او افراد بسیار زیادی را از دست داد. متأسفانه این ۱۰ سبط دیگر هرگز به خانه داود بازنگشتند و درحقیقت عواقب بسیار بدی در نتیجه تصمیم بسیار بدی که گرفته شده بود ایجاد شدند. با این وجود باید اشاره کنیم که تصمیم بدی که رحبعام در اینجا گرفت در نتیجه بت پرستی پدرش بود. او نمی‌دست که بر اساس نبوتی که در فصل ۱۴ کتاب اول پادشاهان مشاهده می‌شود، موجب جدایی ۱۰ سبط اسرائیل خواهد شد و درحقیقت برای همین امر از سوی خدا به پادشاهی رسیده بود. رحبعام پادشاه حکمت نداشت و پیش از اینکه تصمیماتی برای آینده بگیرد، به ریشه و گذشته خود

توجهی نداشت. آیا تا به حال از خودتان پرسیده‌اید که "تصمیمات خود را تحت تاثیر چه چیزی می‌گیرید؟" و یا اینکه "چرا همیشه در عشقتان شکست می‌خورید؟" و یا "چرا همیشه تصمیمات اشتباهی در رابطه با مسایل مالی خود دارید و دخل و خرجتان با هم نمی‌خواند؟ مسیحیان بسیاری به شما خواهند گفت که این اشتباهات در نتیجه این امر است که شما نظم درستی در زندگی خود ندارید، و یا شاید تحصیلات درستی نداشته‌اید و یا شاید شما را متهم کنند که عاقلانه رفتار نمی‌کنید.

با این وجود توضیحات دوستانتان تنها نشانه‌های بیرونی تصمیمات شما هستند و ریشه اصلی آنها در قلمروی دنیای روحانی نهفته است. تصمیم اشتباه یهودا جهت دزدی از خزانه و خیانت به عیسی تحت تاثیر همین شیطان گرفته شده بود. تمامی این اتفاقات در نتیجه تصمیمی بودند که تحت تاثیر نیروهای شریر اتخاذ شده بود و همین تصمیمات حیات یهودای اسخریوطی را به نابودی کشید. تصمیمات اشتباهی که تحت تاثیر این قوای تاریکی گرفته می‌شوند حیات ما را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. برای اینکه بتوانیم تصمیمات درستی بگیریم، باید تحت تاثیر روح القدس زندگی کنیم.

جنگ روحانی شریر را از مردم دور می‌کند

به یاد دارم که در سال ۲۰۱۳ در کلیسای نسل گرسنه^۶ مل بوند^۷ یکی از خادمان بسیار قدرتمند کلام خدا را که بارها خدا از او در جهت شفا و آزادی مردمان مختلف استفاده کرده بود ملاقات کردم. او به من توضیح داد که چگونه می‌توانم دید مناسبی نسبت به جهان روحانی داشته باشم و چگونه آن نقاط تاریک و یا همان مارهای شریر را در بدن مردمانی که از بیماری رنج می‌برند مشاهده کنم. او حتی بارها ارواح شریر را در بدن این افراد دیده بود و وقتی که آن روح شریر بدن فرد بیمار را ترک کرده بود، آن مرد شفا یافته بود. من شخصا شاهد این بودم که این فرد چنین کاری را در سمیناری که در آن شرکت کرده بودیم انجام داد و درحقیقت، خدا خود مل بوند، همسرش، و فرزندانش را نیز به همین طریق شفا داده بود.

در ابتدا او رویایی مشاهده می‌کند و در آن رویا نقاط تاریکی را در آن قسمت از بدن که درد می‌کشد مشاهده می‌کند. وقتی که او دستور می‌دهد تا آن نقاط تاریک او را ترک کنند، آنگاه شفا و آزادی سریعاً بر فرد بیمار جاری می‌شود. عیسی در مرقس ۳: ۲۷ در این رابطه گفته است که: "هیچ کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورآور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اول آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانهٔ او را تاراج می‌کند" (مرقس ۳: ۲۷).

۶ Hungry Generation

۷ Mel Bond

جنگ طبیعی در برابر جنگ روحانی

رئیس سابق آکادمی علوم نروژ به همراه مورخان از انگلستان، مصر، آلمان و هند، برخی از اطلاعات شگفت انگیزی که در رابطه با ۵۶۰۰ تا ۳۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بودند را دسته بندی و بررسی نمود. در طول این سال‌ها دنیا تنها ۲۹۲ سال در آرامی و صلح بود و ۱۴۳۵۱ جنگ بزرگ و کوچک در آن روی داده بود که در نتیجه این جنگ‌ها سه میلیارد و ششصد و چهل میلیون نفر کشته شدند. ارزش قلمرو و دارائی که در اثر این جنگ‌ها ویران شده را به مانند کمربندی طلایی در نظر گرفتند که به دور زمین کشیده شده و ضخامتی به اندازه ۱۰ متر و عرضی به اندازه ۱۵۶ کیلومتر دارد. از سال ۶۵۰ پیش از میلاد نیز شاهد شکل گیری ۶۷۶ ارتش بودیم که تنها ۱۶ مورد از آنها در اثر جنگ از بین نرفتند.

جنگ فیزیکی قادر است تا انسان‌ها را به کام مرگ بکشد، اما قادر نیست تا شریری را که در وجود انسان نهفته را از بین ببرد. شریر تا زمانی که جنگ روحانی او را از وجود انسان خارج نسازد، در کالبد او باقی می‌ماند و دلیل اینکه عیسی ایمانداران را از شرکت در جنگ دنیوی منع نمود این است که جنگی روحانی وجود دارد که بسیار مهم‌تر و موثرتر از جنگ دنیوی است. پولس رسول ایمانداران را تشویق نمود تا به حسب جسم مبارزه نکنند، بلکه در جنگ روحانی شرکت نمایند. "مسلاً ما در این دنیا به سر می‌بریم اما جنگی که می‌کنیم دنیوی و جسمانی نیست. اسلحه جنگ ما سلاح‌های معمولی نیست، بلکه از طرف خدا قدرت دارد تا دژها را منهدم سازد" (دوم قرن‌تیان ۱۰: ۳-۴).

در نبردها مسح را به هدر ندهید

یکی از مهم‌ترین دلایلی که رهایی و آزادی در عهد عتیق اتفاق نیفتاد این است که اکثر افراد تنها در جنگ فیزیکی دخیل بودند. برای اینکه بتوانیم در جنگ روحانی پیروز شویم، باید از جنگ‌های دنیوی دور بمانیم. " زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوج‌های روحانی شرارت در جای‌های آسمانی" (افسیسیان ۶: ۱۲). تا زمانی که ما با خون و جسم مبارزه کنیم، قادر نخواهیم بود تا مسح خدا را جهت مبارزه بر علیه قوای روحانی شرارت به دست آوریم.

داود نمونه فوق‌العاده‌ای از این موضوع است. او باید پیش از اینکه با جلیات بجنگد، از مبارزه با برادران برحذر می‌شد. آنها سعی می‌کردند تا با پرسیدن سوالاتی در رابطه با انگیزه و نیت او، وی را از این مبارزه منصرف کنند و هرچند که همه برادران داود

ترس و هیبت خدا

سرباز ارتش اسرائیل بودند، اما آنها با دشمن اصلی مبارزه نمی‌کردند، بلکه بر علیه برادر خود مبارزه می‌کردند. داود در اینجا انتخاب نمود تا از آنها دوری کند تا بتواند مسح خود برای مبارزه واقعی را حفظ نماید.

ما باید به یاد داشته باشیم که هر جنگی ارزش جنگیدن ندارد و باید مسح خودمان را حفظ کنیم تا بتوانیم با نیروهای واقعی شرارت بجنگیم. اگر شما همیشه وارد بحث با دیگران، غیبت، دفاع بی مورد از خود، و یا حتی انتقام از دیگران می‌شوید، آنگاه دیگر مسیحی برای مبارزه با جلیات زندگی خود نخواهید داشت. آری شاید شما بتوانید جنگ با برادران را پیروز شوید، اما پس از آن دیگر هیچ نیرویی برای مبارزه با دشمن واقعی یعنی همان شریر نخواهید داشت. به همین دلیل است که عیسی در برابر حاکم رومی پیلاطس ساکت بود. نیت مسیح مبارزه بر علیه فریسیان و رومیان نبود، بلکه تنها هدف او این بود تا بر علیه نیروهای شریر تاریکی مبارزه کند. شاید شما تصمیم بگیرید که در جنگ‌های بیهوده شرکت کنید، اما باید پیش از این اقدام از خودتان بپرسید که آیا این جنگ ارزش آن را دارد تا در آن شرکت کنم یا خیر؟

دعا

"ای خداوند عیسی، من همانگونه که هستم به حضور تو می‌آیم و قادر به دیدن جهان روحانی نیستم. همانطور که تو چشمان بارتیمائوس کور را بینا کردی، لطفاً چشمان روحانی من را نیز بینا کن. ای روح القدس چشمان من را شفا ده تا قادر به دیدن باشم و ای خدای پدر بگذار تا در این آگاهی زندگی کنم که آنانی که با ما هستند، بیش از آنانی هستند که بر علیه ما می‌باشند."

فصل دوم

نشش روح شریر

کیسی^۸ در هشت سالگی توسط پدرش، به خدایی شیطانی یعنی بعل تقدیم شده بود. خانواده او عضو گروه مرموزی بودند و وقتی که کیسی بزرگتر می‌شد، ارواح شریر شروع به کنترل زندگی او نمودند. افکاری مانند خودکشی و یا پریدن اعضای بدنش به ذهن او خطور می‌کردند. پس از چند سال پزشکان تشخیص دادند که او دچار اسکیزوفرنی^۹، اختلال دو قطبی و یا دیگر بیماری‌های روانی شده است. کیسی در نتیجه فشار روانی و عاطفی بیش از حد، و سوءاستفاده جنسی، به مدت ۱۰ سال لژیون^{۱۰} بود. این روح شریر سبب شده بود تا او آسیب‌های روانی بسیاری را تجربه کند که نیاز به شروع درمان دارویی داشت. به همین دلیل او چهار بار در روز ۱۵ نوع داروی مختلف روانپزشکی را استفاد می‌کرد.

در سال ۲۰۱۸ وی تصمیم گرفت تا به کنفرانس سالیانه نسل گرسنه بنام "رشد یافته برای رهایی" شرکت کند. روح شریر آشکارا او را آزار می‌داد و نهایتاً با قدرت روح القدس او را ترک کرد. چند ماه بعد او بار دیگر به کنفرانس نسل گرسنه بازگشت و شهادت آزادی

۸ Kacy

۹ نوعی جدی از اختلالات روانی است که باعث تغییر در نحوه تفکر، بیان احساسات و کارهای فرد مبتلا می‌شود. این اختلال در دسته شدیدترین بیماری‌های روانی قرار دارد و قدرت درک واقعیت را از فرد می‌گیرد.

۱۰ همجنس‌گرایی زنانه، نوعی گرایش جنسی مختص زنان است که در آن عشق، احساسات و تمایلات جنسی زن به دیگر زنان معطوف است.

خود را به دیگران بیان کرد. خدا نه تنها او را از روح بعل و لزیبن بودن آزاد کرد، بلکه او را تماماً شفا داد. پزشکان و متخصصان به او گفته بودند که حداقل ۲ سال طول خواهد کشید تا تمامی ۱۵ نوع دارویی که مصرف می‌کند را کنار بگذارد. اما پس از آزادی از روح شریر، دیگر مصرف آن داروها را ادامه نداد و بدن وی نیز هیچ عوارض جانبی منفی را تجربه ننمود. همچنین کیسی به کلیسایی محلی رفت و هر هفته در جلسه مطالعه کتاب مقدس شرکت می‌کرد و هر روز کلام خدا را مطالعه می‌کرد و آیاتی از آن را حفظ می‌کرد. توجه داشته باشید که افرادی که از روح شریر آزاد می‌شوند، به شکل بسیار موثرتری خدا را خدمت می‌کنند. هیچ روح شریری نمی‌تواند با روح القدس سازش کند و در برابر قدرت نام عیسی مسیح ایستادگی کند. گاهی اوقات مسیحیان بدون اینکه به درستی درک کنند که زندگی واقعی زمین بازی بچه گانه نیست و درحقیقت میدان جنگی روحانی است، به شکل تصادفی جملاتی مانند "روح این ... " و "یا روح شریر ... " را بر زبان می‌آورند. شیطان با ما شوخی ندارد و او دشمن واقعی ما است.

اولین اشتباهی که اکثر ایمانداران که در زمان جنگ روحانی مرتکب می‌شوند دست کم گرفتن دشمن است. وقتی که آزاد شدن افراد را مشاهده می‌کنیم درمی‌یابیم که ارواح شریر خودشان را به نام‌هایی مانند "روح ایزابل"، "روح خشم"، و "یا روح مرگ" معرفی می‌کنند. گاهی اوقات نیز ارواح ناپاک خود را به نام بت‌ها، حیوانات و یا مردم بدن‌نامی که در گذشته می‌زیستند معرفی می‌کنند. نام آنها ماهیت اصلی که دارند را در خود نشان می‌دهد و توجه داشته باشید که بنیان و اساس ما در رابطه با جنگ روحانی بر اساس تجربه ما نیست، بلکه بر اساس کلام خدا است. در کلام خدا مشاهده می‌کنیم که ارواح شریر می‌توانند نامی برای خود داشته باشند و خود عیسی مسیح نیز در طول خدمت زمینی خود بر این موضوع تاکید می‌کند.

لژیون در منطقه

من این شانس را داشتم که به اسرائیل سفر کنم و دریای جلیلی که عیسی توفان آن را آرام کرد از نزدیک ببینم. عیسی وقتی که به آن طرف دریا می‌رفت تا مردی را از تعداد زیادی ارواح شریری که اسیرش کرده بودند آزاد نماید توفان دریای جلیل را آرام کرد. این دسته از ارواح شریر به نام لژیون و یا همان سپاه شناخته می‌شوند (مرقس ۴: ۳۹). این آزادی از ارواح شریر که در این داستان مشاهده می‌کنیم، نشان می‌دهد که ارواح شریر بسیاری می‌توانند در یک زمان در فردی حضور داشته باشند. درحقیقت حتی این امکان دارد که هزاران روح شریر در یک زمان در بدن فرد دیو زده حضور داشته باشند.

شیطان‌ها همچنین پشت رفتارهای خود تخریب‌گر هستند. همچنین افرادی که توسط ارواح شریر تسخیر شده‌اند گاهی به خود آسیب می‌زنند و در بسیاری مواقع آنها قدرت جسمانی غیر طبیعی دارند.

در داستانی که از انجیل مرقس بیان کردیم، مرد دیوزده در قبرستان زندگی می‌کرد. توجه داشته باشید که گاهی اوقات ارواح شریر ترجیح می‌دهند تا میان قبرها و یا در قبرستان به سر برند. این امر را حال با روح القدس مقایسه کنید که در بدن فرد ایماندار به خدا حضور دارد و ما را به معبد خدای زنده تبدیل می‌کند. توجه داشته باشید که معبد مکان وجود حیات است و این درحالی است که قبر مرگ را در خود دارد. به همین دلیل است که عیسی افراد مذهبی را همانند قبر توصیف می‌کند زیرا آنها به جای اینکه برای خدا زندگی کنند، به مکانی تبدیل شده‌اند که ارواح شریر در آن حضور دارند. به همین دلیل است که زندگی با همان نان منای دیروز و بدون هیچ میل و اشتیاقی نسبت به عیسی مسیح می‌تواند امر بسیار خطرناکی باشد. نان منای دیروز کرم زده می‌شود و در نتیجه اگر شما در آنچه که خدا در گذشته برایتان انجام داده زندگی کنید، نهایتاً به قبری تبدیل خواهید شد که ارواح شریر در آن حضور خواهند داشت.

از آنجایی که ارواح شریر ارواحی هستند که به دنبال بدن‌های فیزیکی می‌باشند، در نتیجه حتی ممکن است که آنها وارد بدن حیوانات نیز شوند. هدف اصلی آنها این است که بدن انسان‌ها را تسخیر کنند، اما در صورت نیاز می‌توانند وارد بدن حیوانات نیز شوند. از آنجایی که در عهد عتیق خوک‌ها از نظر خدا حیوانات نجسی به شمار می‌آمدند، در نتیجه جای هیچ تعجبی نیست که ارواح شریر در این داستان وارد بدن گله خوک‌ها شدند. روح‌های ناپاک در چیزهای ناپاک سکونت می‌کنند.

خارج از انسان، اما در داخل کشور

ارواح متفاوتی وجود دارند که مناطق و قلمروهای خاصی را تحت کنترل خود دارند. در عهد عتیق، پاسخ خدا به دعای دانیال به دلیل روح سرزمین پارس به تاخیر افتاد و این روح شریر در این سرزمین در ورای امپراتوری پارس عمل می‌کرد (دانیال ۱۰: ۱۲). پولس رسول به مسیحیان شهر افسس گفت که ما با "ریاستها و قدرت‌ها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی" مبارزه می‌کنیم (افسیسیان ۶: ۱۲). به همین دلیل است که برخی از سرزمین‌های این جهان دارای آمار جرم و جنایت بسیار بالایی مانند قتل و خشونت هستند.

شاید تعجب کنید از اینکه بدانید که عیسی مسیح درخواست ارواح شریر جهت ماندن

در آن منطقه را پذیرفت (متی ۸: ۳۱ - ۳۲). همچنین خدا درخواست شیطان جهت حمله به ایوب را نیز پذیرفت (ایوب ۱: ۱۲). علاوه بر این شیطان به دنبال این بود تا پطرس را به مانند گندم غربال کند (لوقا ۲۲: ۳۱). دقیقاً نمی‌دانیم که چرا خدا به شریر اجازه انجام این کارها را می‌دهد، اما ما با دانستن این حقیقت باید بیش از پیش دعا کرده و روزه بگیریم. اگر درخواست شیطان که یک شریر و یاغی است از سوی خدا پذیرفته می‌شود، آنگاه خدا چقدر درخواست‌های ما را که فرزندان او هستیم خواهیم پذیرفت. وقتی که ما درخواستی بر اساس اراده خدا داشته باشیم، خدا به آن پاسخ خواهد داد.

ارواح شریر به عیسی التماس نمودند تا بتوانند در آن منطقه بمانند و این در حالی است که مردم به عیسی التماس نمودند تا آن منطقه را ترک کند. عیسی به هر دو این درخواست‌ها احترام گذاشت و حتی مردی که از ارواح شریر آزاد شده بود از عیسی درخواست نمود تا همراه او باشد اما عیسی این اجازه را به او نداد و به وی گفت: "به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است." می‌توانیم از این آیات اینچنین استنباط کنیم که عیسی آن مرد را به همان منطقه‌ای فرستاد که ارواح شریر او را سابقاً تسخیر کرده بودند. شهادت او در آن منطقه می‌توانست ابزار بسیا قدرتمندی جهت کمک به ساکنان آنجا باشد. عیسی همواره نمایندگانی را در مناطقی که او را ترک می‌کنند قرار می‌داد تا از طریق شهادت آنها مردم آن منطقه بتوانند شانس دوباره‌ای جهت شنیدن پیغام مسیح و نجات او داشته باشند. وقتی که خدا شما را آزاد می‌کند، این کار را با هدف نیز انجام می‌دهد که شما بتوانید شهادتی برای افرادی باشید که در نزدیکی شما زندگی می‌کنند و اسیر همین شرارت‌ها می‌باشند.

سخنان ارواح شریر

آنچه که در این داستان آزادی فرد از ارواح شریر نسبت به دیگر داستان‌ها متمایز است این امر می‌باشد که عیسی ارواح شریر را مورد بازجویی قرار می‌دهد. این نشان می‌دهد که ارواح شریر می‌توانند صحبت کنند و این درحالی است که هیچ دستورالعملی به ما در رابطه با صحبت با این ارواح شریر داده نشده بلکه تنها باید آنها را از بدن فرد تسخیر شده اخراج کنیم. در این داستان عیسی سوالی از ارواح شریر پرسید و شما نیز باید به یاد داشته باشید که همانند عیسی می‌توانید در طول اخراج ارواح نام آنها را بپرسید. شما می‌توانید از ارواح شرر بپرسید که: "چگونه وارد این شخص شدی؟"، "با این شخص چه کاری داری؟" توجه داشته باشید که وقتی روح شریر فریاد می‌زند، معمولاً در ادامه اعتراف می‌کنند که از طریق گناهی وارد بدن او شده‌اند و با عکس العمل

خود نشان می‌دهند که تا چه حدی از دعا نفرت دارند. این امر به ایمانداران یادآوری می‌کند که شریر از طریق گناه وارد بدن فرد می‌شود و تنها به دنبال کشتن، دزدیدن، و ویران نمودن او است.

به‌عنوان مثال خدا به جدعون گفت تا به اردوگاه دشمن برود و مخفیانه به سخنان آنها گوش بدهد. همین حرف خدا باید برای جدعون کافی می‌بود، اما خدا تصمیم داشت تا جدعون همین پیغام را از دشمنانش نیز بشنود. ما همیشه به گروه جوانان خود می‌گوئیم تا: "از گناه دور بمانند و به والدینشان احترام بگذارند و با خدا رابطه نزدیکی داشته باشند"، اما برخی از آنها به این سخنان توجهی ندارند و وقتی که شاهد آزاد شدن فردی دیو زده می‌شوند، درمی‌یابند که این ارواح چه امتیازاتی را از افرادی که در گناه زندگی می‌کردند گرفته‌اند و همین امر ترس خدا را به دل آنها می‌اندازد. ما برای دانستن قدرت دعا نیازی به شیطان نداریم، اما وقتی که صدای فریاد ارواح شریر را می‌شنویم احساس رضایت می‌کنیم و این دعا همانند آتشی بر علیه آنها نازل می‌شود. این امر به ما کمک می‌کند تا بدانیم که دعا و روزه اسلحه‌های قدرتمندی بر علیه پادشاهی تاریکی هستند.

افرادی که جهت رهایی از افراد شریر به کلیسا و یا سمینارهای ما آمده‌اند تا برایشان دعا کنیم باید رضایت نامه‌ای را پر کنند که بر اساس آن به ما اجازه می‌دهند تا شهادت آنها را جهت جلال خدا به صورت آنلاین منتشر کنیم. بارها شبانان مختلف از این کار ما انتقاد کرده‌اند زیرا آنها بر این باور هستند که انتشار عمومی این شهادت‌ها سبب خجالت افراد تسخیر شده و جلال شیطان می‌شود. اما برخلاف این ادعا باید اشاره کنم که ما در طول این سال‌ها متوجه شدیم که انتشار این شهادت‌ها سبب شرم شیطان و بنای ایمان مردم و القای ترس خدا در نسل جدید می‌شود. در تمامی اناجیل مشاهده می‌کنیم که عیسی افرادی را از دیوزندگی آزاد کرده است و این در حالی است که هرگز این کار را به شکل خصوصی انجام نداده است. عیسی این کار را جهت نمایش انجام نداده است، بلکه با این کار خدا را جلال داده و به کمک افرادی که چالش‌هایی داشته‌اند شتافته است.

نام ارواح شریر نشان دهنده ماهیت آنها است

کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که نام ارواح شریر نشان دهنده ماهیت اعمال آنها در زندگی فرد تسخیر شده می‌باشند. ما می‌دانیم که ارواح شریر فرشتگان سقوط کرده‌ای هستند که شیطان را خدمت می‌کنند (مکاشفه ۱۲: ۸ - ۹). دیوها به نام ارواح شریر،

ترس و هیبت خدا

ارواح ناپاک، ارواح آشنا، ارواح دروغ‌گو، و یا همان فرشتگان شیطان شناخته می‌شوند. از آنجایی که شیطان خدا نیست، در نتیجه او نمی‌تواند در یک زمان در همه جا باشد و به همین دلیل اغلب کارهای کثیف خود را از طریق فرشتگان شریرش انجام می‌دهد. هدف آنها فریب، آزار، شکنجه دادن، اسارت، ایجاد اعتیاد، ایجاد انحرافات اخلاقی، و حمله فیزیکی است. حال بیائید تا با هم نگاهی به نام‌های ارواح شریر در کتاب مقدس بیاندازیم.

روح ترس

کتاب مقدس اشاره می‌کند که روح ترس وجود دارد (دوم تیموتائوس ۱: ۷). پولس رسول در رساله خود به تیموتائوس که شبان جوانی بود تعلیم داد که خدا روح ترس را به ما نداده است. این شکل از ترس با ترس طبیعی که از سوی خدا به ما داده شده تا ما را از آسیب‌های طبیعی حفظ نماید متفاوت است. همچنین این شکل از ترس از ترس خداوند که در نتیجه دانستن عظمت خدا است و موجب احترام به او می‌شود متفاوت است. روح ترس کاملاً از سوی شریر است، زیرا قدرت ما را گرفته و درحقیقت ما را سیر خود می‌کند. درحقیقت، همه چیز در پادشاهی شیطان بر اساس ترس اداره می‌شود و از سوی دیگر، همه چیز در پادشاهی خدا با ایمان اداره می‌شود. توجه داشته باشید که ارواح شریر سبب ایجاد ترسی غیر طبیعی می‌شوند تا از این طریق به زندگی ما حمله کنند. برخی از این نوع ترس‌ها عبارتند از ترس از شرایط مختلف، ترس از مرگ، ترس از رانندگی، و یا ترس از مردم. به دلیل تاثیر شریانه این ترس‌ها، مردم شرایطی مانند ترس از دیوانه شدن، ترس مزمن، پارانوئیا^{۱۱}، ترس از انزوا، ترس از شکست، ترس از دست دادن شغل، ترس از ازدواج، ترس از بیمار شدن، دلهره‌ها و کابوس‌های بی مورد را تجربه می‌کنند.

پس از اینکه با همسر زیبایم ازدواج کردم، متوجه شدم که او شب‌ها و در طول خواب تحت حمله روح شریری قرار می‌گیرد. او هر شب کابوس‌های ترسناکی می‌دید و حتی گاهی اوقات به دلیل دردی که در خوابش تجربه می‌کرد فریاد می‌زد و من با صدای فریاد او از خواب بیدار می‌شدم. این کابوس‌ها حتی در طول روز روحیه او را تحت تاثیر خود قرار داده بودند و حتی موجب بروز مشکلاتی در رابطه ما نیز شده بودند. به دلیل این شرایط همسرم دچار حس تنهایی و انزوا شده بود و کار کردن و انجام خدمتی که داشت دیگر برایش بسیار دشوار بود. بسیاری از ما در ابتدا بر این باور بودیم که اینها

۱۱ پارانوئیا الگوی خاصی از تفکر است که شامل بی‌اعتمادی و بدگمانی شدید و غیرمنطقی نسبت به دیگران می‌شود.

تنها عواطف و احساسات او هستند که دچار تغییراتی شده‌اند، اما با گذشت زمان ما متوجه شدیم که این مشکلات ریشه‌ای عمیق‌تر از مشکلات عاطفی و احساسی دارند. از آنجایی که این کابوس‌ها هر شب تکرار می‌شدند، زندگی ما به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و در ادامه به این نتیجه رسیدیم که این اتفاق از سوی شریر می‌باشد. در نتیجه در برابر این شرایط ایستادیم و برخی از دوستان نزدیک خود را نیز دعوت کردیم تا به همراه ما برای این شرایط دعا کنند. پس از مدتی روح شریر شکست خورد و بار دیگر قدرت، محبت، سلامت فکری بخشی از وجود سبک زندگی جدید همسرم شد.

ترس همواره به دنبال کنترل کردن ما است و سعی دارد تا قدرت ما را تحت کنترل خود قرار دهد و خوشی درونی ما را از بین ببرد. خدا هرگز روح ترس را به ما نداده است، بلکه او پدر بسیار نیکویی است روح محبت و نیکویی را به ما بخشیده است.

روح شهوت

روح شهوت و یا همان فساد اخلاقی رایج‌ترین روح موجود در فرهنگ امروزی ما است (هوشع ۵: ۴). روح شهوت نیرویی شیطانی است که در ورای اعمالی فاسد مانند پورنوگرافی، زنا، فحشا، و همجنس بازی نهفته است. این روح بارها رویاهایی جنسی را به سراغ ما می‌آورد و به مانند همسر روحانی ما بر ما ظاهر می‌شود تا ما را به انجام عمل زنا ترغیب کند. این روح شریر افراد مجرد را به سوی رابطه جنسی پیش از ازدواج تشویق می‌کند و حتی افراد متأهل را از هم دور کرده و آنها را از داشتن رابطه جنسی لذت بخش در چهارچوب ازدواج دور نگاه می‌دارد. روح شهوت تنها به رابطه جنسی محدود نیست، بلکه سعی دارد تا ما را به سوی گناه بکشاند. ثمره این شهوت هرگز از میان نخواهد رفت و هرگز حس ارضای نهایی در آن وجود ندارد. افراد بسیاری که چنین رفتارهای شهوانی را انجام داده‌اند، اعتراف کرده‌اند که نه تنها جسمشان به انجام این اعمال تمایل داشت، بلکه چیزی در وجود آنها قرار داشت که آنها را به انجام این گناه سوق می‌داد.

من نیز سابقاً از روح پورنوگرافی آزاد شده بودم و می‌توانم شهادت بدهم که این روح شریر بارها بر من غلبه کرده و من را به لبه پرتگاه رسانده بود. من برای اعمالی که انجام دادم شریر را ملامت نمی‌کنم، زیرا هرچند توبه و بازگشت از این اعمال کار بسیار دشواری بود، اما باز هم تمایل داشتم که آنها را انجام دهم و باید بگویم که از مخصصه‌ای که گرفتارش شده بودم نفرت داشتم.

روح اسارت

افراد بسیاری وجود دارند که متوجه نمی‌شوند که در ورای هر اعتیادی روح اسارت نهفته است (مراجعه کنید به رومیان ۸: ۱۵). ارواح شریر مردم را به سوی اعتیاد به الکل، مواد مخدر، سیگار، داروهای روان گردان، قمار، و حتی بازی‌های ویدیویی هدایت می‌کنند. همچنین اعتیادهای خفیف‌تری نیز وجود دارند که به این روح نسبت داده می‌شوند مانند اعتیاد به پرخوری، تلویزیون، گوشی تلفن همراه، کامپیوتر، پول، کار، خواب، و حتی تاخیر مداوم در آمدن بر سر قرار. برنامه‌های احیای بسیاری نتوانسته‌اند به افرادی که دچار چنین اعتیادهایی شده‌اند کمک چندانی بکنند، زیرا این برنامه‌ها هرگز به ریشه روحانی این اعتیادها نمی‌پردازند. اعتیاد را می‌توان با تار عنکبوت مقایسه کرد که روح شریر همان عنکبوتی است که این تار را می‌بافد و تا زمانی که این عنکبوت کشته نشود، از بین بردن تارهای آن عملی بی‌فایده است.

یکی از رهبران کلیسای شهادت خود را در رابطه با آزاد شدنش از اسارت اعتیاد به سیگار را برای من تعریف کرد. او پس از اینکه به مسیح ایمان آورده بود، قادر به ترک سیگار نبود. روزی پس از جلسه کلیسا به خیابانی رفت و خدا ناگهان چشمانش را به روی جهان روحانی باز کرد. او دو روح شریر را مشاهده کرد که بر روی سیم‌های برق نشسته بودند با هم صحبت می‌کردند و او نیز قادر به شنیدن این مکالمه بود. یکی از آنها به دیگری گفت که: "نگاه کن او دارد از کلیسا برمی‌گردد و تصمیم دارد تا سیگار را کنار بگذارد." روح شریر دیگر به او پاسخ داد و گفت: "بگذار الان کاری می‌کنم که دوباره سیگار بکشد." سپس او نخی را کشید و فوراً آن رهبر کلیسا در خودش احساس کرد که شدیداً تمایل دارد تا سیگاری بکشد. در آن لحظه متوجه شد که تمایل او جهت کشیدن سیگار در نتیجه کشیدن آن تار نخ از سوی روح شریر است. خشم مقدسی او را فرا گرفت و در برابر این تمایل کشیدن سیگار مقاومت کرد. از آن لحظه به بعد، او از این اسارت آزاد شد و دیگر هرگز لب به سیگار نزد. همانطور که روح القدس تمایلات خودش را به ما عطا می‌کند، روح شریر نیز سعی دارد تا تمایلات خودش مانند نوشیدن مشروبات الکلی، کشیدن سیگار، دیدن فیلم، پورنوگرافی، قمار، تقلب، و دیگر اعمال فاسد اخلاقی را به ما القا کند.

روح ضعیف

روح دیگری که در کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم روح ضعیف و ناتوانی است (مراجعه کنید به لوقا ۱۳: ۱۱، مرقس ۹: ۲۵). گاهی اوقات این ارواح شریر در ورای آلرژی‌های

مختلف، دیابت، آرتروز، سرطان، ضعف مدام جسمانی، اختلالات روانی، درد کمر، نارسایی عضوهای مختلف بدن، اختلالات عصبی، بثورات مزمن، و حتی عفونت‌های قارچی نهفته‌اند. از آنجایی‌که عیسی افرادی را که تحت تأثیر شریر بودند شفا داده، در نتیجه ما نیز نباید از مشاهده این موارد تعجب کنیم (اعمال ۱۰: ۳۸). خدا بیماری را به انسان نداده، بلکه انسان‌ها تحت تأثیر ارواح شریر بیمار می‌شوند.

اگر بیماری از سوی خدا بود، آنگاه هر تلاشی برای رفتن به پزشک و استفاده از دارو مخالفت مستقیم با اراده خدا می‌بود. بیماری همیشه از سوی شریر است و ما ۶ روز هفته این حقیقت را تأیید می‌کنیم و این در حالی است که در روز یکشنبه بنا بر دلایلی فکر می‌کنیم که بیماری امری طبیعی است و آن را از سوی شریر نمی‌دانیم. عیسی تمامی ضعف‌های ما را به همراه گناهانمان، بر روی صلیب بر خود گرفت. در زمان خدمت مسیح بر روی زمین هر کسی را که با بیماری نزدش آمده و درخواست شفا می‌کرد را شفا می‌داد. کار تمام‌شده‌اش بر روی صلیب، استاندارد ماست. اما شاید از خودتان سوال بکنید که چرا ایوب چنین دچار بیماری شده بود و یا خاری که پولس را آزار می‌داد چرا شفا نیافت؟ توجه داشته باشید که عیسی معیار ما است و ایوب و پولس نیستند. عیسی خدا است. او بهترین مکاشفه ذات خدای پدر است. در تمامی اناجیل هرگز مشاهده نکرده‌ام که فرد بیماری جهت شفا نزد عیسی بیاید و درخواست شفا بکند و عیسی از این کار سر باز بزند.

نکته جالب توجه این است که عیسی برای شفای آن بیماران دعا نمی‌کرد، بلکه به سادگی آنها را شفا می‌داد. او بیماری را حتی یک تب ساده را توییح می‌کرد (لوقا ۴: ۳۹). همچنین عیسی به زنی که به مدت هجده سال کمرش دچار بیماری شده بود و خمیده بود دستور داد تا شفا یابد (لوقا ۱۳: ۱۲). انجیل لوقا به وضوح نشان می‌دهد که عیسی هرگز به آن زن نمی‌گوید تا از بیماری‌اش شفا یابد، زیرا بیماری او در نتیجه وجود روح شریر بود. عیسی در ادامه این داستان با بیان اینکه شیطان مدت هجده سال آن زن را اسیر و گرفتار خود کرده بود در واقع این حقیقت را که بیماری او در نتیجه وجود روح شریر می‌باشد را تأیید می‌کند (لوقا ۱۳: ۱۶). یکی از دلایلی که شاهد شفاهای بسیاری نیستیم این است که ما به جای اینکه جهت اخراج روح ضعف و بیماری نیز دعا کنیم، تنها تمامی توجه و تمرکز خود را بر دعا جهت شفای فرد بیمار می‌گذاریم. در طول یکی از سمینارهای خود مردی از ایالت دیگری به ما پیوسته بود تا بتواند از بیماری خودش شفا یابد. او دچار چندین نوع سرطان خون بود و به دلیل اینکه دیر به جلسه ما رسیده بود، در نتیجه بخش دعای آغازین را از دست داد. با این وجود در طول جلسه ما افرادی که در سالن نیستند و تنها شنونده ما هستند نیز دعا می‌کنیم و روح القدس در این زمان بر مذبح ما نازل شد و ارواح ناپاک شروع به ترک حاضرین نمودند. این

مرد ابتدا بر زمین افتاد و در ادامه در نام عیسی از روح شریری که گرفتارش کرده بود آزاد شد. وقتی که به خانه برگشت متوجه شد که سیستم گردش خونی او به خوبی کار می‌کند و پزشکان تائید کرده بودند که او حال کاملاً شفا یافته است. او جهت جلال خدا، هر شش ماه یک بار آزمایش خون می‌داد و هر بار آزمایش تائید می‌کرد که شفا یافته است. او اشاره می‌کند که در لحظه‌ای که روح بیماری از او خارج شد، شفای خود را دریافت کرد.

یکی دیگر از تجربیات من این است که زوج جوانی که در تیم ما خدمت می‌کردند مادرشان را آوردند تا برایش دعا کنیم. این زن دچار بیماری آپنه خواب مزمن بود و به همین دلیل در طول شب با کمک دستگاه تنفس می‌خوابید و در طول روز همیشه احساس خستگی می‌کرد.

در زمان دعای آغازین، این روح شریر آینه خواب از آن زن خارج شد و وقتی که شب به خانه برگشت برای اولین بار پس از مدت‌ها توانست بدون دستگاه تنفسی بخوابد. وقتی که پزشک او را معاینه کرد نیز تائید نمود که وی کاملاً از هرگونه آشفتگی خواب و آپنه شفا یافته است. روح بیماری می‌تواند ما را به بیماری‌های موقتی دچار سازد، اما روح خدا همیشه راه حلی دائمی برای بیماری‌های ما است.

با توجه به متن کتاب مقدس و تجربیات خود باید بگوئیم که ارواح شریر قادر هستند تا انسان‌ها را به بیماری مبتلا نمایند، اما این بدان معنی نیست که هر شخصی بیماری اسیر روح شریر شده است. کتاب مقدس هیچ تعلیم و یا تائیدی در رابطه با این موضوع به ما ارائه نمی‌دهد.

روح غرور

روح غرور یک روح حقیقی است (مراجعه کنید به امثال ۱۶: ۱۸). همانطور که سلیمان به ما تعلیم می‌دهد، این روح موجب هلاکت می‌شود. این بدان معنی است که پیش از اینکه شریر هلاکت و ویرانی را به بار بیاورد، در ابتدا روح شریری را به نام روح غرور به سراغ ما می‌فرستد. این روح تکبر، حس انتقام، سرکشی، خودخواهی، قدرت طلبی، انتقاد، خشم، حس استقلال، ظلم، و حسادت را به همراه دارد.

درحقیقت، غرور به معنای پرستش خود می‌باشد که این نیز به نوعی بت پرستی است. غرور به نوعی مذهب رسمی جهنم است میزان غروری که فرد به آن مبتلا شده رابطه مستقیمی با تعداد ارواح شریری دارد که او را اسیر کرده‌اند. غرور سبب شد تا لوسیفر که یکی از فرشتگان بارگاه الهی بود، به شیطان تبدیل شود (مراجعه کنید به

حزقیال ۲۸: ۱۴). این روح هر چیزی که اسیر خود سازد را ویران خواهد نمود. غرور در شکست را به روی قلب ما باز می‌کند. به عبارت دیگر، خودخواهی موجب غرور می‌شود و وجود این ارواح شریر شکست را به ارمغان می‌آورند. وقتی که عیسی به شاگردانش گفت که آنها در زمان دستگیری او را انکار خواهند کرد، پطرس مخالفت کرد و به شدت اطمینان و غرور داشت که هرگز مسیح را انکار نخواهد نمود. در این زمان شریر از این فرصت استفاده نمود و به همین دلیل نیز شیطان به دنبال غربال نمودن او بود (لوقا ۲۲: ۳۱).

وقتی که دچار روح غرور می‌شویم، نهایتاً شکست را تجربه خواهیم نمود و در نتیجه بهترین راه برای فرار از شکست این است تا در فروتنی زندگی کنیم و این امر مستلزم داشتن روح القدس و قدرت او است.

روح فالگیری

آخرین روح شریری که بررسی می‌کنیم روح فالگیری و یا همان روح پیش‌گویی است (مراجعه کنید به اعمال ۱۶: ۱۶). این روح در فرقه‌ها و گروه‌هایی مانند فراماسونری، ساینتولوژی^{۱۲}، جوامع مخفی، مذاهب شرقی، پیش‌گوها، جادوهای سفید و سیاه، جلسات شیطان پرستی، هیپنوتیزم، جادوی آب، طلسم، طالع بینی، علائم زودیاک و تعبیر خواب شیطانی فعال است.

من دوست نزدیکی دارم که شبان بسیار خوبی بود و دخترش اخیراً از این روح آزاد شده بود. این روح از طریق استعمال ماری جوانا، و شرکت در گروه‌های مخفی بخصوص فراماسونری وارد او شده بود. با این وجود هیچ روح شریری قدرت ایستادگی در برابر بَرّه خدا را ندارد و نهایتاً او توانست از دست این روح آزار دهنده آزاد شود.

روح فالگیری همواره به دنبال فریب مردم است و در فصل ۱۶ کتاب اعمال دختری وجود داشت که اسیر این روح شده بود و با این وجود تحت تاثیر این روح نبوت پرستی را انجام داد. اگر پولس رسول عطیهٔ تشخیص ارواح را نداشت، آنگاه احتمالاً از آن دختر درخواست می‌کرد تا به او در خدمت بشارت مژدهٔ انجیل کمک کند.

اولین داستان کتاب مقدسی در رابطه با روح شریر در کتاب پیدایش نوشته شده و مربوط به زمانی است که شریر به شکل ماری وارد جهان می‌شود و جالب اینجا

۱۲ ساینتولوژی (Scientology) مجموعه‌ای از تعالیمی است که ران هابارد نویسنده داستان‌های علمی-تخیلی آن را توسعه بخشید. ساینتولوژی این عقیده را تقویت می‌نماید که انسان‌ها ارواحی فناپذیر هستند که اتصال با اصل خود را گم کرده‌اند.

است که آخرین باری که نام شریر در کتاب مقدس مطرح می‌شود نیز باز به شکل یک مار می‌باشد.

روح پیتون با دیگر مارها تفاوت بسیار زیادی دارد. جالب است که بدانید که اکثر حشرات در زمان نیش زدن مقداری از خون میزبان را می‌مکند و اکثر مارها نیز با هدف انتقال سم خود به بدن میزبان او را نیش می‌زنند، اما مار پیتون با پیچیدن خود به دور قربانی و خفه کردن آن، او را می‌کشد. این روح فالگیری که در زبان انگلیسی به روح پیتون معروف است به دنبال تنفس روحانی است تا آن را شکار کند. این روح سعی دارد تا حیات روحانی ما را خفه کرده و آن را از روح القدس جدا سازد و این کار را از طریق ترساندن فرد قربانی و تسلط بر او انجام می‌دهد.

ارواح شریر برخلاف روح القدس به دنبال کنترل کردن، تسلط و ترساندن افراد هستند و باید مراقب باشیم تا در این دام نیفتیم. هر کسی که به نام خدا صحبت می‌کند، اما در عین حال سعی در کنترل و تسلط بر دیگران دارد، تحت تاثیر این روح ناپاک است. اما روح القدس همانند یک کبوتر است که به دنبال کنترل کردن، فریب، ارباب، و تسلط بر دیگران نیست. بنابراین دانستن این نکته امری حیاتی است که افرادی که مقام رهبری را دارند ممکن است تا به این روح دچار شوند.

همانطور که مشاهده می‌کنید، ارواح شریر دارای نام‌هایی هستند و این نام‌ها کارکرد واقعی آنها را در خود نشان می‌دهند. این امکان وجود دارد که برخی از این ارواح شریر که نام بردیم امروز نیز در زندگی شما حضور داشته باشند، اما با این وجود اطمینان داشته باشید که آزادی حقیقی در عیسی مسیح اتفاق می‌افتد و این آزادی حیرت‌انگیز به اندازه همان اسارتی که گرفتارش هستید واقعی است.

دعا

«ای عیسی مسیح، از اینکه روح القدس را به قلب من فرستادی از تو سپاس گزارم. به من قدرت بده تا ذاتی همانند کبوتر داشته باشم و از هر گناهی که من را اسیر خود ساخته توبه کنم. اگر از موقعیت خود در مسیر برتری و سلطه بر افراد استفاده کرده‌ام، توبه می‌کنم. از هرگونه غرور و اطمینان بیش از حد که سبب می‌شود تا رفتاری شرارت‌آمیز داشته باشم توبه می‌کنم. از هر روح شهوتی که در زندگی من به شدت حضور دارد توبه می‌کنم. من را ببخش، ای خدای پدر من را لطفاً ببخش.»

شش روح شریر

من هر روح ترس را بیرون می‌رانم و روح قدرت، محبت و آرامی فکری را می‌طلبم. من هر روحی را که در ورای اعتیاد من است بیرون می‌رانم و در نام عیسی مسیح دستور می‌دهم تا هر فعالیت شریرانه‌ای که در ورای بیماری و درد من است خارج شود و در برابر هر ارباب، تسلط، و حس برتری بر دیگران می‌ایستم و تو ای روح القدس از اینکه در این راه به من کمک می‌کنی از تو سپاس گزارم.»

فصل سوم

درهای باز

یکی از آزاردهنده‌ترین موارد در زندگی من درهای باز هستند. من تا زمانی که درهای اتاق و یا محل عبادت باز باشند دعا نمی‌کنم. من همیشه مراقب درهای باز هستم و در طول سالیان گذشته به همراه همسرم همواره پذیرای افرادی بودیم که در خانه ما زندگی می‌کردند. در نتیجه همیشه به آنها یادآوری می‌کنم تا پیش از اینکه از خانه خارج شوند تمامی درها و پنجره‌ها را ببندند. روزی در زمانی که تیم پرستش ما در پارک نزدیک به منزلمان در حال بازی بودند اتفاقی افتاد که برایم بسیار جالب توجه بود. ما تمام آن روز در پارک بودیم و در نتیجه به هنگام شب و وقتی که همه جا تاریک شده بود به خانه برگشتیم. اما وقتی که وارد خانه شدم و جلوی اتاق پذیرایی ایستادم، ناگهان باد سردی را حس کردم و در همان لحظه همانند فصل دوم کتاب اعمال احساس کردم که امری روحانی را تجربه می‌کنم. سپس از مسیر یکی از اتاق‌هایی که به خیابان باز بود صدایی را از داخل خیابان شنیدم و وقتی که مشغول رفتن به آن اتاق بودم چیزی را دیدم که از روی قفسه آویزان بود. در همان لحظه‌ای که وارد اتاق شدم، گویی گردبادی وحشتناک اتاق را به هم زده بود و داخل آن بسیار نامرتب بود و همه چیز وارونه شده بود و علاوه بر این متوجه شدم که محافظ پنجره سر جایش نیست و از جایش برداشته شده و به کناری گذاشته شده است. در سرتاسر دیوار و بر روی چهارچوب پنجره‌ها نقش کف دست بازی وجود داشت. در این زمان متوجه شدم که وقتی در پارک بودیم، مزاحمی وارد خانه ما شده و باید

بگویم که حس بسیار ترسناکی بود و احساس می‌کردیم که به ما حمله شده زیرا این مزاحم حریم خصوصی ما را نقض کرده بود. این مزاحم تمامی وسایل ما را به هم زده بود و حتی به گاراژ خانه هم رحم نکرده بود. نکته جالب توجه اینکه کامپیوتر، آی‌پد، جواهرات و هرچیز ارزشمند دیگری دست نخورده در سر جایش بود. به جز یک ماشین که در حقیقت به ما تعلق نداشت، هیچکدام از دیگر اشیای ارزشمند مفقود نشده بودند. از آنجایی که هم من و هم همسر ماشین خود را از دست داده بودیم، یکی از دوستانمان آن ماشین مفقود شده را به ما قرض داده بود و برایم جالب بود که با وجود اینکه تمامی خانه ما زیر و رو شده بود، اما تنها ماشین دزدیده شده بود.

واضح بود که این دزد اطلاعاتی از ما داشت به دنبال فرصت مناسبی بود تا زمانی که کسی در خانه نیست وارد آن شود. متأسفانه یکی از اعضای خانه یکی از پنجره‌ها را باز گذاشته بود و او نیز فرصت لازم را برای ورود به خانه به دست آورده بود.

پس از اینکه گزارش پلیس را پر کردیم، اتفاق جالبی افتاد. فردی که در آن اتاقی که پنجره‌اش باز مانده بود زندگی می‌کرد، در زمان بدرقه یکی از آشنایان ماشین دزدیده شده را نزدیک پارکینگ خانه مشاهده می‌کند و پلیس را صدا می‌زند. با رسیدن پلیس و تفتیش ماشین یادداشتی را در آن پیدا می‌کنند که بر روی آن نوشته شده بود: "از اینکه ماشین شما را دزدیم متأسفم." خوشبختانه آن دزد نظرش را تغییر داده بود و ما نیز در آن روز درس ارزشمندی گرفتیم و آن اینکه اگر تصمیم داریم تا خودمان را از دزدی محافظت کنیم، باید مطمئن باشیم که درها و پنجره‌های خانه بسته هستند، زیرا دزدان به دنبال در و پنجره‌های باز می‌گردند.

شیطان یک دزد است و همانند یک دزد در شب‌ها بهترین عملکرد را دارد (مراجعه کنید به یوحنا ۱۰: ۱۰). او عاشق این است تا به صورت مخفیانه و ناشناس عمل کند. پس از عمل شرارت آمیز او، چیزی در زندگی ما گم می‌شود. اما میان گم کردن چیزی و دزدیده شدن آن تفاوت بسیاری وجود دارد. ما بر اثر سهل‌انگاری چیزهایی را گم می‌کنیم، اما بسیاری از اوقات وقتی به یاد می‌آوریم که آن‌ها را کجا گذاشته‌ایم، می‌توانیم آن‌ها را پیدا کنیم. اما از طرف دیگر، وقتی که چیزی دزدیده می‌شود، همیشه پای یک دزد در میان است.

وقتی که خوشی، آرامی، و یا پاکی ما از بین می‌رود، می‌توانید اطمینان حاصل کنید که شریر همانند یک دزد وارد زندگی شما شده و آن‌ها را دزدیده است. اما باید اشاره کنم که اگر ما زندگی مقدسی داشته باشیم، او قادر به انجام چنین کاری نخواهد بود. شیطان همیشه مراقب ما است تا بتواند روزی فرصتی همانند پنجره‌ای باز بیابد تا بتواند از آن طریق وارد حیات ما شده و چیزهای ارزشمند آن را بدزدد. شما باید بدانید که دزد هرگز

برای زندگی کردن وارد خانه من نشده بود، بلکه او تنها برای مدت کوتاهی در آن بود و شی گرانبهایی را با خود دزدیده بود. اگر شیطان نتواند در شما زندگی کند و شما را تماماً به دست بیاورد، آنگاه سعی می‌کند تا اگر پنجر بازی در زندگی شما بیابد، از آن داخل شده و با دزدیدن چیزهای گران قیمت، شما را آزار دهد.

گناه همانند اسب تروا است

شیطان تنها زمانی قادر به عمل است که گناهی در زندگی ما وجود داشته باشد. خدا نمی‌تواند بدون ایمان ما کاری برایمان انجام دهد و بدین صورت شیطان نیز بدون وجود گناه در زندگی ما قادر به عمل نیست. گناه مسیر دست‌یابی شیطان به زندگی ما است. کتاب مقدس در افسسیان ۴: ۲۷ به ما هشدار می‌دهد که: "ابلیس را مجال ندهید." این متن از کتاب مقدس نصیحتی را برای مسیحیان بیان می‌کند. ما به‌عنوان مسیحیان می‌توانیم با رفتاری گناه آلود، درهای زندگی خود را به روی شریر باز کنیم. آدم و حوا با عمل گناه آلود خود زندگی خود را تحت تسلط شریر قرار دادند و این در حالی است "رئیس این جهان" نتوانست هیچ کاری با عیسی مسیح داشته باشد، زیرا او زندگی عاری از گناه داشت (یوحنا ۱۴: ۳۰).

داستان مشهوری در رابطه با جنگ تروا وجود دارد که در آن یونانیان از اسب تروای چوبی جهت ورود به شهر دشمن و پیروزی در آن جنگ بزرگ استفاده کردند. پس از سال‌ها جنگ و محاصره بی‌ثمر شهر، یونانیان اسبی چوبی ساختند و چندین مرد قدرتمند را در داخل آن پنهان نمودند. مردم شهر با دیدن اسب چوبی با خود فکر کردند که شاید این هدیه‌ای از جانب یونانیان است و متوجه نشدند که درحقیقت دامی از سوی آنها می‌باشد. گناه نیز به همین ترتیب همیشه همانند هدیه، بازی و یا یک خوشگذرانی ساده خودش را به ما نشان می‌دهد، اما در حقیقت دامی بیش از سوی شریر نیست. در فصل سوم کتاب پیدایش، برخی از مشخصه‌های شیطان نشان داده شده‌اند. او مگار و فریبکار است و کارهای خود را به شکل پنهانی و زیر پوستی انجام می‌دهد. گناه نه‌تنها تخلف و توهینی در برابر خدا است، بلکه نافرمانی مستقیمی از اراده او نیز به حساب می‌آید. گناه همچنین به مانند در بازی است که شریر می‌تواند از طریق آن به آسانی به ما حمله کند، ما را تحت فشار بگذارد و حتی تمامی زندگی ما را تحت کنترل خود در آورد.

دشمن همواره گناه را به‌عنوان چیز محبوبی به ما نشان می‌دهد که باید عاشقش شویم و آن را در آغوش بگیریم. اما در ورای این صحنه، گناه همیشه ابعاد مخفی دارد

که از سوی شاهزاده تاریکی تهیه شده است. این روش شریر را می‌توان در داستان شمشون و دلیله مشاهده کرد (مراجعه کنید به داوران ۱۶). در این داستان شمشون عاشق دلیله می‌شود که زنی فلسطینی است، اما این رابطه عاشقانه ممنوعی بود. در این زمان دشمنان شمشون یعنی همان فلسطینیان از این فرصت استفاده می‌کنند و با دلیله توطئه دستگیری و شکست شمشون را می‌چینند. در اینجا دلیله تنها وانمود می‌کند که عاشق شمشون است، اما در تمامی آن مدت پیشرفت خود در به دست آوردن راز قدرت خارق العاده شمشون را گزارش می‌داد. درحقیقت او فلسطینیان را به خانه اش راه داد تا لحظه‌ای که شمشون قدرت خارق العاده اش را از دست داد او را دستگیر کنند. فلسطینیان نیز جهت این همکاری پولی به او پرداخت کردند.

به همین ترتیب گناه نیز همانند دلیله است و دارای لذتی لحظه‌ای است، اما تنها وسیله‌ای در دست شیطان است تا ما را اسیر خود سازد. گناه هرگز به فکر نیکویی ما نیست، بلکه در زمانی که با ارتکاب گناه از آن لذت می‌بریم، شیطان ارواح شریر خود را آماده کرده است تا به ما حمله کرده و عذابمان دهد. این دقیقاً همانند داستان فلسطینیان بود که در ورای عشق و اعمال محبت آمیز دلیله نسبت به شمشون نهفته بودند تا بتوانند او را شکست دهند و شیطان نیز از این روش استفاده می‌کند تا ماموریت خود جهت شکست شما را به انجام برساند. دلیله برای شمشون همانند در بازی بود که فلسطینیان از آن برای شکستش استفاده کردند و حال اجازه دهید تا به بررسی برخی از این درهای بازی بپردازیم که شریر در نسل ما استفاده می‌کند تا از این طریق وارد حیاتمان شود.

در پنهانی

منظور ما از پنهانی همان راز آلود و مرموز بودن است. این در پنهانی شامل طالع بینی، جادوگری، هنرهای سیاه، فال‌گیری، جادوی سیاه، جادوی سفید، تخته‌های ویجا^{۱۳}، روح‌گرایی^{۱۴}، کارت‌های تاروت^{۱۵}، طالع‌بینی و احضار ارواح مردگان است. تمامی اینها درهای بزرگی هستند که به ارواح شریر اجازه می‌دهند تا وارد زندگی ما شوند. این درهای پنهانی در عین حال می‌توانند شامل شرکت کردن در مراسمات مذهبی دروغینی باشند که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم شیطان را پرستش می‌کنند. مسیحیان هرگز نباید چنین اعمال شریانه‌ای را انجام دهند.

۱۳ ویجا (Ouija) تخته‌ای صاف و مستطیل‌شکل است که برای احضار ارواح از آن استفاده می‌شود. بر روی این تخته کلمات «نه»، «بله»، «سلام»، «خدا حافظ»، اعداد ۰ تا ۹ و حروف الفبا را به همراه اشکال و نمادهایی می‌نویسند یا حک می‌کنند. این وسیله برای احضار ارواح ساخته شده است.

۱۴ Spiritism و یا همان روح‌گرایی مطالعه «ماهیت، منشاء، و سرنوشت ارواح، و ارتباط آن‌ها با جهان مادی است». ۱۵ کارت‌های فالگیری

اتفاقی مدت‌ها پیش افتاد که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. در آن زمان ما برای فرد جوانی دعا می‌کردیم که توسط ارواح شریر بسیاری اسیر شده بود. این ارواح شریر وقتی که او به قبرستانی رفته بود و در برنامه احضار شیطان شرکت کرده بود وارد بدن او شده بودند و او را اسیر کرده بودند. از آنجایی که برادر او اخیراً مرده بود، در نتیجه این مرد جوان از دست خدا بسیار عصبانی بود. اما در آن قبرستان چیزی وارد او شد و در ادامه رفتار آن مرد تغییر کرده بود. خشم و خشونت تمام وجود او را در بر گرفته بود و در نتیجه از مدرسه اخراج شد و سپس در نتیجه همین رفتارش به زندان افتاد. با وجود تمامی این اتفاقات اما او هنوز خود را مسیحی می‌دانست و در طول جلسه صبح روز یکشنبه ارواح شریری که در وجود او بودند نتوانستند در حضور خدا بایستند و در نتیجه خود را آشکار ساختند. او از اسارت آن ارواح شریر آزاد شد و از گناه خود توبه کرد و خدا نیز او را احیا نمود.

من قویاً بر این باور هستم که مسیحیان واقعی هرگز نباید در چنین اعمال شریرانه‌ای شرکت کنند، زیرا وقتی که وارد قلمروی شیطان می‌شویم، ارواح شریر به ما حمله می‌کنند. همچنین موقعیت‌هایی نیز وجود دارند که در آنها والدین فرزندان خود را به ارواح شریر تقدیم می‌کنند و به همین دلیل آن ارواح وارد وجود آن کودکان می‌شوند. من هنوز هم یکی از خشن‌ترین آزادی‌هایی که شاهدش بودم را به یاد دارم. در این آزادی دختر جوانی حضور داشت که توسط والدینش به شیطان تقدیم شده بود و توسط عهده‌خونی به جادوگر تبدیل شده بود. وقتی که این دختر به همراه دوستانش از ایالتی دیگر به جلسه صبح یکشنبه ما آمد تنها ۱۷ سال سن داشت و در طول دعا ارواح شریر خودشان را آشکار کردند و با قدرت عیسی مسیح از آن دختر اخراج شدند. در آن روز بود که به یاد آوردم که در تقدیم کودکان قدرتی نهفته است و این قدرت می‌تواند قدرتی نیکو و یا شریرانه باشد، و جهان روحانی از این قدرت به خوبی آگاه است.

در عهد عتیق خدا به قوم اسرائیل قدرت داد تا قوم‌های کافر را به دلیل اعمال جادوگری، فالگیری و ... بیرون برانند (تثنیه ۱۸: ۹ - ۱۴). همچنین خدا به قوم خود اسرائیل هشدار داد که اگر آنها هم شریک این اعمال شریرانه شوند، به ضد آنها برخورد خواست (لاویان ۲۰: ۶). با توجه به این متن کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم که قوم اسرائیل مرتکب بت‌پرستی، جادوگری، و احضار ارواح می‌شود و این درحالی است که تمامی این اعمال از سوی خدا ممنوع اعلام شده بودند.

ما به عنوان مسیحیان به دلیل تمایلات جسمانی که داریم همواره وسوسه می‌شویم و حتی ممکن است که در ورطه گناه بیفتیم، اما عمداً به سوی قلمروی شیطان رفتن جهت دریافت کمک از او و یا به دلیل حس کنجکاوی می‌تواند برای سلامتی روح شما مضر

باشد. برخی از افراد به جادوگران مراجعه می‌کنند تا شفا یابند و یا اینکه بتوانند در کاری موفق باشند، اما از طرفی نیز شاید شیطان بتواند شما را شفا داده و یا در کاری موفق سازد، اما از طرفی دیگر آزادی شما را خواهد گرفت. با این حال، بسیاری از افراد در نسل ما به خاطر کنجکاوی به دنبال قلمرو تاریکی می‌روند و فکر می‌کنند که این یک عمل بی‌ضرر است. اما هیچ چیز بی‌گناه و بی‌ضرری در این کار وجود ندارد.

در دوران کودکی وقتی که در اوکراین بودم روزی سگی من را گاز گرفت و پزشکان مجبور شدند تا محل زخم را بخیه بزنند. صاحب سگ همسایه ما بود و در عین حال به شکل خصوصی به من ریاضی درس می‌داد. من برای جبران نقاط ضعفم در درس ریاضی به خانه او می‌رفتم و تا زمانی که سگش با قلاده بسته شده بود، قادر نبود تا صدمه‌ای به من بزند و تنها کاری که می‌توانست انجام دهد پارس کردن بود.

دنایای روحانی نیز شبیه همین مطلب است. تا زمانی که ما در ملکوت خدا هستیم، شیطان تنها می‌تواند ما را وسوسه کند، اما قادر به عذاب و شکنجه ما نیست. اما روزی به خانه معلم ریاضی رفتم و متوجه شدم که سگ او در همان جای همیشگی نیست و با خودم فکر کردم که شاید او را در مکانی دیگر بسته‌اند، در نتیجه حس کنجکاوی من جان گرفت و تصمیم گرفتم تا او را پیدا کنم و اولین کاری که کردم این بود که سرم را به داخل لانه او بردم و در نهایت تعجب او را خوابیده در لانه‌اش دیدم و در این زمان بود که او از جایش پرید و به دنبال من افتاد و بخشی از پایم را گاز گرفت. خوشبختانه همسایه ما نه تنها معلم ریاضی بود بلکه پزشک نیز بود و من را از دست سگ نجات داد و زخم پایم را بخیه زد. اگر با امور غیبی و جادوگری درگیر شوید، درحقیقت وارد قلمروی شیطان می‌شوید. در این زمان می‌توانید اطمینان داشته باشید که او شما را گاز خواهد گرفت و به شما حمله خواهد کرد و شما را شکنجه خواهد داد. هر دلیل که برای این کار احمقانه داشته باشید، باید همین امروز از آن توبه کنید و از آن دست بکشید و آن را رها کنید. اگر به دلیل دخیل شدن در چنین اعمال جادوگرانه‌ای امروز در عذاب هستید، عیسی تنها امید رهایی شما است.

در اشیای نفرین شده

ما باید بر این نکته توجه داشته باشیم که قدرت از طریق مردم، مکان‌ها، حیوانات و اشیا جاری می‌شود. در کتاب مقدس ارواح شریر قادر بودند تا وارد خوک‌ها شوند (متی ۸: ۲۸-۳۴). خدا قادر است تا از هر واسطه‌ای برای نشان دادن خود استفاده کند. او همچنین قادر است تا از هر وسیله‌ای، حتی عصای موسی، برای آشکار کردن قدرت

خود جهت انجام معجزات استفاده کند (خروج ۴: ۳). همچنین خدا از رود اردن استفاده نمود تا نعمان را شفا دهد (دوم پادشاهان ۵) و او همچنین قادر است تا از روغن جهت شفای افراد بیمار نیز استفاده کند (یعقوب ۵: ۱۴). در داستانی دیگر، عیسی از بزاق دهان خود برای شفای مرد کور استفاده کرد (متی ۸: ۲۲ - ۲۶). علاوه بر این خدا حتی از ردایی که عیسی پوشیده بود برای شفای زنی که سالها دچار بیماری خونریزی بود استفاده کرد (متی ۹: ۲۰ - ۲۲). علاوه بر این، دستمالها و پیشبندهایی که توسط پولس رسول لمس شده بودند نیز سبب شفای بیماران می شدند (اعمال ۱۹: ۱۲). اما توجه داشته باشید که شریر یک متقلب است و او قادر نیست تا چیزی را خلق کند، بلکه تنها می تواند از چیزی کپی برداری کند. به همین دلیل است که اکثر جادوگریها از طریق اشیا، طلسمها و یا کابوس گیرها^{۱۶} عمل می کنند. داستانی در عهد عتیق وجود دارد که در آن مردی به نام اخان در نبرد اریحا شئی ممنوعه را مخفیانه برمی دارد و با این کار خود نه تنها عهد خدا را نقض نمود، بلکه بر تمامی اردوی اسرائیل لعنت و نفرین به همراه آورد و در نتیجه ۳۶ نفر از سربازان اسرائیلی کشته شدند و تمامی خانواده اش نیز از بین رفتند (یوشع ۷: ۱۱ - ۲۵).

اشیای خاصی وجود دارد که به ارواح شریر تقدیم شده اند و باید از بین بروند و هرگز نباید این اشیا را در داخل منزل نگاه داشت. جادوگران و افسون گران بر طلسمها دعا می کنند تا کارهای کثیف خود را انجام دهند. بسیاری از این طلسمها در مغازه ها فروخته می شوند و می توانند لعنت های بسیاری با خود وارد زندگی افراد نمایند. کتاب مقدس اعلام می کند که: "تمثال های خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع موز، و برای خود مگیر، مبادا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است" (تثنیه ۷: ۲۵). به همین دلیل است که در زمان بیداری روحانی در شهر افسس جادوگران کتاب های جادوگری خود را سوزاندند (اعمال ۹: ۱۹).

در طول برگزاری سمینار کلیسایمان، یکی از اعضای کلیسا خواهرش را نزد ما آورد تا برایش دعا کنیم. او به دلیل گریه غیر قابل کنترلی که داشت نمی توانست کار کند. تیم دعای ما برایش دعا کرد و در ادامه او به شدت استفراغ کرد و پس از آن احساس راحتی کرد. اما روز بعد، یعنی در روز دوشنبه، وقتی که وارد خانه اش شده بود، بار دیگر همان گریه های بی امان به سراغش آمدند و به همین دلیل با ما تماس گرفت و ما نیز به سرعت خودمان را به منزل او رساندیم و مشاهده کردیم که او در حمام بر زانوانش نشسته و مدام گریه می کند. او قادر به صحبت نبود. درحالی که ما در منزلش قدم می زدیم و دعا می کردیم، او هنوز در

۱۶ نام وسیله ای دست ساز است که از حلقه ای ساخته شده از شاخه درخت بید تشکیل شده که توری به شکل تار عنکبوت را درون آن می بافند. سپس آن را با اشیای شخصی و مقدسی همچون پر و مهره تزئین کرده و در محل خواب شخص یا بالای گهواره کودک آویزان می کنند. (مترجم)

حمام بود و گریه می‌کرد و در این زمان من از خدا خواستم تا علت این حالت غیرعادی او را به من نشان بدهد.

در این زمان من کاغذ کوچکی را دیدم که در ورودی در خانه آویزان شده بود و کلماتی به زبان اسپانیایی بر روی آن نوشته شده بود. یکی از آن کلمات diablo به معنای شریر در زبان اسپانیایی بود. من از آن دختر پرسیدم که چرا این کاغذ را در آنجا آویزان کرده و او پاسخ داد که زنی در مکزیک این کاغذ را به دوست پسر سابقش داده بود تا با قرار دادن آن در درون خانه، از آن محافظت کند. در ابتدا آن کاغذ چندان توجه مرا به خود جلب نکرد، اما در ادامه حس بدی نسبت به آن پیدا کردم و دختر جوان نیز در حالی که گریه می‌کرد گفت که دوست پسر سابقش زمانی که به مکزیک رفته بود، نزد آن پیر زن رفته بود تا او را برکت دهد. او ادامه داد که این پیر زن جادوگری را با مذهب آمیخته بود و برای مردم دعانویسی می‌کرد. این پیر زن علاوه بر این دعا چیزهای دیگری نیز به آن مرد جوان داده بود و به او قول داده بود که اگر رابطه‌اش با دوست دخترش خراب شود، اتفاقات بدی برای او خواهد افتاد و در نتیجه زمانی که رابطه آن دو خراب شد و با هم قطع رابطه کردند، دخترک شروع به استفراغ و گریه مداوم کرد.

ما تصمیم گرفتیم تا تمامی وسایلی که توسط آن زن جادوگر داده شده بود را از خانه بیرون بیاوریم و حتی آن دعای روی سردر خانه را نیز برداشتیم و به همراه دیگر وسایل در گاراژ خانه از بین بردیم. دقیقاً در لحظه‌ای که اشیار از خانه خارج کردیم چهره او تغییر کرد و استفراغ و گریه‌اش قطع شد و در نتیجه زندگی‌اش به حالت عادی بازگشت و بار دیگر کار خود را به‌عنوان پرستار آغاز کرد. در ادامه دوست پسرش نیز روزی جهت دریافت نجات و رهایی به جلسه دعای کلیسای ما آمد. این نمونه به ما نشان می‌دهد که چگونه وسایل، دعاها، و طلسم‌ها که از سوی خادمان شیطان به ما داده می‌شوند، این قدرت را دارند که ارواح شریر را وارد زندگی ما کنند.

همچنین این امکان وجود دارد که خانه‌ها نیز دچار لعنت شوند. دنیا این خانه‌ها را "خانه‌های تسخیر شده" می‌نامد و اغلب اگر قتل و یا خودکشی در این خانه‌ها روی داده باشد، آنگاه ارواح شریر می‌توانند آن قلمرو را علامت گذاری کنند و اتفاقات بدی را بر سر ساکنان آن ایجاد کنند. به یاد داشته باشید که همیشه باید دعای تقدیس را در خانه انجام دهید تا هرگونه نقشه دشمن در رابطه با آن خانه را از بین ببرید.

در شهر ما مردی در خانه‌اش خودکشی کرد و بعدها خانه به افراد دیگری به اجاره داده شد و تمامی سه خانواده‌ای که به ترتیب به آن خانه آمده بودند طلاق گرفتند. علاوه بر این فرد دیگری نیز که برای مدتی در آن خانه زندگی می‌کرد ادعا کرد که صداهایی می‌شنود و مشاهده کرده است که وسایل خانه در طول شب از جایشان حرکت می‌کنند. این فعالیت غیر

عادی امری کاملاً حقیقی است و در نتیجه ما نباید از واقعی بودن روح خدا نیز تعجب کنیم. مکان‌های خاصی وجود دارند که به دلیل دعا و روزه مردم، روح خدا نیز در آنجا ملموس‌تر است. به همین دلیل است که مردم می‌توانند وارد ساختارهای فیزیکی مانند کلیساها و سالن‌های همایش مسیحی شوند و عشق، صلح و شادی خدا را در آنجا احساس کنند.

همین اصل در رابطه با وسایل نقلیه نیز صدق می‌کند. داستانی درباره جیمز دین، راننده ماشین‌های مسابقه، وجود دارد که صاحب یک پورشه اسپایدر بود که به آن «ماشین مرگ» یا «حرام زاده کوچک» می‌گفتند. جیمز دین این اتومبیل را برای مسابقه در سالیپاس کالیفرنیا خریده بود. بسیاری از دوستانش درباره این ماشین تحقیق کردند و به او هشدار دادند که آن را نرانند، در غیر اینصورت در عرض یک هفته خواهد مرد. متأسفانه این دقیقاً همان اتفاقی بود که افتاد و یک هفته بعد، جیمز دین در راه رسیدن به پیست مسابقه در یک تصادف رانندگی وحشتناک جان باخت.

از آنجایی که این ماشین مسابقه توسط یک شخص بسیار مشهور رانده شده بود، تمامی قطعات آن به قیمت بسیار بالایی فروخته شد. موتور ماشین اصلی دین در ماشین دیگری قرار گرفت که بعداً همان ماشین نیز تصادف کرد که منجر به مرگ راننده آن شد. سپس راننده دیگری سیستم انتقال قدرت مربوط به این ماشین "حرام زاده کوچک" را خرید و پس از مدتی اتومبیلش واژگون شد و او نیز به شدت زخمی شد. همچنین بر طبق گزارشات دو تا از لاستیک‌ها از سوی یک مرد جوان خریده شدند و این دو لاستیک به طور هم‌زمان در حین مسابقه منفجر شدند و باعث شدند او کنترل خود را از دست بدهد و به جوی آب بیفتد. علاوه بر این، در حالی که پورشه اسپایدر در یک گاراژ در کالیفرنیا نگهداری می‌شد، به شکل ناگهانی تمامی گاراژ آتش گرفت و به جز ماشین، تمامی آن گاراژ از بین رفت. بعداً، یک راننده کامیون که در حال حمل این ماشین بود، کنترل کامیونش را از دست داد و به نظر می‌رسید که "حرام زاده کوچک" از سطحی که بر روی آن قرار داده شده بود افتاده و او را به قتل رسانده است. حتی نمونه‌های بیشتری از این موارد وجود داشت که ذکر نکرده‌ام، اما این یک یادآوری خوب است که برای وسیله نقلیه‌تان دعا کنید. شما هرگز نمی‌دانید که چه اتفاقی برای آن افتاده و چه کسی به چه دلیلی آن را رانده است. شما می‌خواهید تا آن وسیله نقلیه به جای اینکه شما را به مراسم خاکسپاری‌تان ببرد، شما را به مقصدی که در نظر دارید برساند، در نتیجه حتماً برای آن دعا کنید.

این امکان وجود دارد که ما عروسک‌های وودو^{۱۷}، مارها، اژدها، پوکمون‌ها، آثار مرتبط با پرستش بت‌ها، کتاب‌های طالع‌بینی شیطانی، مجله‌های پورن، طلسم‌های

۱۷ معمولاً به شکلی از عروسک گفته می‌شود که برای فرو بردن میخ و سنجاق استفاده می‌شود. چنین اعمالی به اشکال مختلف در سنت‌های جادویی بسیاری از فرهنگ‌ها در سراسر جهان مشاهده می‌شوند.

شانس خوب یا کابوس‌گیرهایی را خریده، به ارث برده یا به عنوان هدیه دریافت کرده باشیم. در نتیجه باید تمامی آنها را دور بیندازیم و هر گونه ارتباطی را که شیطان ممکن است با خانه یا زندگی ما برقرار کند را قطع کنیم.

همچنین، اگر در هر نوع رابطه عاشقانه‌ای بوده‌ایم که به پایان رسیده است، بهترین کار این است که تمام هدایا و اشیائی که توسط معشوق سابق به ما داده شده را دور بیندازیم. این اشیاء می‌توانند وابستگی‌های عاطفی را در خود نگاه دارند و در رابطه آینده ما نیز تاثیرگذار خواهند بود.

من بر این باور هستم و اعتقاد دارم که پیروان عیسی نباید هالووین را جشن بگیرند. بنیان‌گذار کلیسای شیطان گفت: "خوشحالم که والدین مسیحی اجازه می‌دهند فرزندان‌شان حداقل یک شب از سال شیطان را پرستش کنند." جشن هالووین برای دنیای جادوگری ارزشی به مانند تولد و قیام عیسی مسیح برای ما دارد. هالووین ترس، تاریکی و مرگ را ترویج می‌کند، در حالی که مسیحیت محبت، نور و زندگی را.

از ورود به قلمرو شیطان با آوردن اشیاء شیطانی به خانه‌تان اجتناب کنید. هر مکانی که به آن نقل مکان می‌کنید یا هر ماشینی که خریداری می‌کنید، را تقدیس کنید و در اعمال بی‌ثمر تاریکی با شرکت در رویدادهایی که به وضوح به شیطان احترام می‌گذارند، مشارکت نکنید.

در غم و اندوه

وقتی که با باب لارسن، کسی که بیش از ۳۰,۰۰۰ مورد آزادی از دام ارواح شریر را انجام داده و به‌طور گسترده‌ای به عنوان کارشناس جهانی در زمینه دنیای ماورای طبیعه و اخراج ارواح شناخته می‌شود، شام می‌خوردم، از او پرسیدم: "درهای مشترکی که بیشتر ارواح شریر در کشورهای غربی از طریق آن وارد می‌شوند، چیست؟" او پاسخ داد که در تمام قاره‌های دیگر، بیشتر درهایی که شیاطین از آن استفاده می‌کنند درهای جادوگری می‌باشند، در حالی که در کشورهای غربی معمولاً این درها، درهای سوءاستفاده هستند.

بنابراین، ارواح شریر می‌توانند از طریق سوءاستفاده، تروما، طرد شدن، سوءاستفاده‌های جنسی، تجاوز و آزار جنسی وارد شوند و زخم‌های درونی و عدم بخشش را در مردم ایجاد کنند. به نظر ناعادلانه می‌رسد که افراد بدون گناه و تقصیری، این حوادث وحشتناک را تجربه کنند. همین که آنها قربانی چنین موارد وحشتناکی شده‌اند کافی است و حال باید با پیامدهای روحانی ناشی از آنها نیز مواجه شوند.

وقتی که خانه‌ام مورد سرقت قرار گرفت، من نبودم که پنجره را برای دزد باز گذاشته بودم، بلکه این کار را کسی که در خانه‌ام زندگی می‌کرد، انجام داده بود. ما باید درک کنیم که تصمیمات دیگران، مانند اعضای خانواده‌مان، می‌توانند درهای زندگی ما را به روی حملات روحانی شریب باز کنند.

حوادثی وجود دارند که در نتیجه آنها روح طرد شدگی وارد افراد می‌شود، یکی از این موارد طرد شدن از سوی والدین است. این موضوع برای بسیاری از کودکانی که به عنوان نتیجه‌ی یک "رابطه یک‌شبه" یا رابطه جنسی قبل از ازدواج به دنیا آمده‌اند، صدق می‌کند. من در یک فرهنگ پنطیکاستی قوی و سنتی بزرگ شدم، جایی که انتظار می‌رفت تا حد امکان بچه داشته باشید. برنامه‌ریزی خانواده یا استفاده از روش‌های پیشگیری دیگر برای جلوگیری از بچه‌دار شدن، غیرقابل قبول بود. بسیاری از کودکانی که در خانواده‌های پر جمعیت به دنیا می‌آیند، به دلیل همین تعداد اعضای زیاد خانواده، این طرد شدن را از سوی مادرانشان تجربه می‌کنند. شاید به نظر شما این اتفاق چندان مهمی نیست، اما می‌تواند روح طرد شدن را وارد زندگی آن کودک کند و بعدها آن روح طرد شدن در زندگی به شکل سرکشی یا رفتارهای بد دیگر بروز خواهد کرد.

من بارها با مادرانی ملاقات کرده‌ام که نمی‌خواستند بچه‌های زیادی داشته باشند، اما تعالیم کلیسا آن‌ها را مجبور به این کار کرد. آن‌ها کودکانی به دنیا آوردند که برایشان بار اضافی بودند، و این کودکان با این حس از سوی مادرانشان بزرگ شدند و رفتارهایی متفاوت از سایر کودکان داشتند. وقتی که آنها به سن بلوغ رسیدند، روح‌القدس نشان داد که علت احساس طرد شدن در آن‌ها، از طریق کلمات و نگرش‌های بیان شده توسط والدینشان بود که در زمانی که هنوز در رحم مادرشان بودند، از دهان مادرانشان بیان شده و کاشته شده بود. بسیاری از این کودکان در طول زندگی خود مشکلاتی زیادی را تجربه کردند.

این مادران باید در حضور خدا توبه کنند و از فرزندانشان عذرخواهی کنند. آن‌ها باید با فرزندانشان دعا کنند تا هر گونه نشانه‌ای از طرد شدن را در میان خود از بین ببرند، زیرا این موضوع می‌تواند منجر به سرکشی کودکان شود. اگر شما یک کودک ناخواسته بوده‌اید و روح طرد شدن و سرکشی را در زندگی خود مشاهده می‌کنید، می‌توانید در نام عیسی مسیح از آن آزاد شوید.

طرد شدن در رحم تنها راهی نیست که موجب آسیب روحی و حس طرد شدگی می‌شود. بزرگ شدن بدون پدر یکی دیگر از موارد بسیار مهم در این زمینه است. ما در یک نسل بدون پدر زندگی می‌کنیم. اکثریت قاتلان بدون پدر بزرگ شده‌اند. بیشتر کسانی که مدرسه را ترک کرده‌اند، پدر ندارند. بچه‌های بی‌خانمان و فراری اغلب از

خانواده‌های بدون پدر هستند. سوء استفاده از کودکان در چند دهه اخیر به شدت افزایش یافته است. سوء استفاده جنسی به طرز چشمگیری افزایش یافته است. غیبت پدر به اندازه طرد شدن در رحم آسیب‌زا است. آن حس طرد شدگی، طغیانی را به وجود می‌آورد و ما همواره آن حس طغیان و سرکشی را تنبیه می‌کنیم، اما به ندرت به ریشه این مشکل، که همانا طرد شدگی است، می‌پردازیم.

"پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، زیرا که تو را می‌بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری" (اعمال ۸: ۲۲ - ۲۳). شمعون، جادوگری که از قدرت‌های روحانی به عنوان وسیله‌ای برای کنترل مردم استفاده می‌کرد، به گناهی بزرگ گرفتار بود. پطرس رسول از طریق روح القدس، موضوعی واقعی را آشکار کرد. شمعون جادوگر، با تلخی شدیدی مسموم شده بود و همین امر منجر به اسارت او شده بود. شمعون قبلاً نجات یافته و تعمید گرفته بود، اما این ریشه‌های تلخی بدون درمان در وجود او باقی مانده بودند. زهر تلخی در را برای بندگی گناه باز کرد. اگر فکر می‌کنید که این حق را دارید تا تلخ باشید، پس شیطان فکر می‌کند حق دارد شما را در بند خود نگه دارد. اگر می‌خواهید از این چنگال شیطانی رها شوید، باید ریشه مسموم تلخی را با بیل بخشش از ریشه برآورید.

بسیاری از ما با متلی که عیسی در مورد خدمتکاری که قرض بسیار زیادش از سوی پادشاه بخشیده شده بود، اما او از بخشیدن خدمتکار دیگری که قرض بسیار کمی به او داشت امتناع نمود آشنا هستیم (متی ۱۸: ۳۴). به خاطر این عدم بخشش پادشاه او را به شکنجه‌گران سپرد. این شکنجه‌گران همان ارواح شریری هستند که از طریق درهای باز و تلخی وارد زندگی ما می‌شوند و ما را مورد عذاب و شکنجه قرار می‌دهند. وقتی ما از خدا بخشش دریافت می‌کنیم و سپس از بخشیدن به کسانی که به ما آسیب رسانده‌اند امتناع می‌کنیم، درحقیقت در را به روی عذاب شیطانی باز می‌کنیم.

دختری جوان وجود داشت که همجنس‌گرا بود و از طریق شبکه‌های اجتماعی به یکی از کنفرانس‌های ما دعوت شد. در طول جلسه تریف کرد که در دوران کودکی، توسط یکی از بستگان خانوادگی مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفته بود. او توضیح داد که پس از آن حادثه، احساس کرد چیزی در درونش وارد شده است. در حین دعاها، یک روح شریر ظاهر شد و با قدرت روح القدس، آن روح از بدن آن دخترک بیرون رانده شدند. امروز، از طریق تجدید ذهن و تعلیم، این دختر جوان در تیم ما است و در حال خدمت و رشد در عیسی مسیح است و حال روح همجنس‌گرایی که او را اسیر خود کرده بود، به بخشی از گذشته او تبدیل شده است.

من بر این باور هستم که تنها عمل سوءاستفاده جنسی نیست که به‌طور خودکار

درهای باز

ارواح شریر را به سوی قربانیان می‌فرستد، بلکه واکنش ما به آن تجربه تلخ نیز بسیار مهم است. بسیاری از قهرمانان در کتاب مقدس، از جمله نجات‌دهنده ما عیسی مسیح، طرد شدگی‌های بزرگی را تجربه کرده‌اند، اما با این وجود به خدا متعهد ماندند. خیانت اتفاقی است که برای همه ما روی می‌دهد و تلخی واکنش ما نسبت به آن است. خیانت کاری است که مردم در مورد ما انجام می‌دهند و تلخی چیزی است که ما اجازه می‌دهیم در ما رشد کند. اما باید یاد بگیریم که گناه خود را اعتراف کنیم، کسانی که به ما آسیب زده‌اند را ببخشیم، با دشمن روبرو شویم و بخشی از یک جامعه ایمانداران به عیسی مسیح شویم. همچنین باید در این راه مشاوری دریافت کنیم و به مرور زمان، آن زخم‌ها التیام خواهند یافت.

توجه داشته باشید که هر در بازی را می‌توان از طریق توبه بست و توبه نیز ما را به سوی حیاتی مقدس و آزادی هدایت می‌کند.

دعا

«ای پدر، کلام تو می‌گوید که عیسی دری برای گوسفندان است. من به خاطر نادانی و حماقت، درهای جادوگری را در زندگی‌ام باز کرده‌ام و حال از این موضوع عمیقاً پشیمان هستم و از آن توبه می‌کنم. من انتخاب می‌کنم که هر شیء ناپاک را از خانه و ماشینم خارج کنم. ای عیسی، زندگی‌ام را با خون خود پاک کن. ای روح‌القدس، زندگی‌ام را با آتش محبت خود از هر نشانه‌ای از طرد شدگی پاک کن. امروز کلام تو را دریافت می‌کنم که در تو پذیرفته شده‌ام و همین حالا هر در باز را در حیات خود می‌بندم. ای عیسی، در قلبم را به روی تو و کلامت باز می‌کنم.»

فصل چهارم

کفن

اولین بار ادر را در زمین فوتبال دیدم. هر دوی ما عاشق فوتبال بودیم و پس از بازی، او را به گروه خانگی‌مان دعوت کردم. اگرچه هیچ‌کدام از ما خیلی خوب انگلیسی صحبت نمی‌کردیم، اما از هر میزان دانش انگلیسی که بلد بودم استفاده کردم تا او را به رابطه‌ای نزدیک‌تر با عیسی مسیح برسانم. با اینکه این جوان زندگی‌اش را به عیسی سپرده بود، اما همچنان آخر هفته‌ها به مهمانی‌های نامناسبی می‌رفت. پس از مدتی به نیویورک نقل مکان کرد، جایی که با عشق زندگی‌اش، تاتیانا آشنا شد و مدت کوتاهی بعد با هم ازدواج کردند. هر دوی ادر و تاتیانا از خانواده‌های ازم‌پاشیده‌ای می‌آمدند که والدینشان طلاق گرفته بودند. وقتی ادر هنوز در تری‌سیتی^{۱۸} بود، به او درباره نفرین نسلی طلاق‌هشدار دادم. به او توصیه کردم که روزی باید با این نفرین نسلی روبرو شود. همچنین از او درخواست کردم تا مهمانی‌های آخر هفته نامناسبی که شرکت می‌کند به شیطان فرصت می‌دهد و باعث می‌شود که او نیز نهایتاً سرنوشت والدینش را در زندگی خودش نیز تکرار کند.

مدت کوتاهی پس از ازدواجشان، پیامی از همسرش دریافت کردم که گفت ادر دچار سردرگمی شده و قصد دارد او را ترک کند. هیچ مشاجره یا خیانتی در کار نبود. در واقع، همه چیز خوب پیش می‌رفت، اما این اتفاق به شکل ناگهانی رخ داد و سپس احساساتی

از گیر افتادن، بر او و رؤیای زیبایش غلبه کرد. چیزی که برای من عجیب بود این بود که او دقیقاً همان چیزی را داشت که همیشه به دنبالش بود، اما دیگر علاقه‌ای به آن نداشت. درحقیقت هیچ دلیلی برای پایان دادن به این ازدواج تازه وجود نداشت.

به یاد دارم که با او تلفنی صحبت کردم و توضیح دادم که این شیطان است که این احساسات را در او ایجاد کرده تا او میراث طلاق را در مسیر خانوادگی‌اش ادامه دهد. به او دلگرمی دادم که از طریق دعا و مقاومت در برابر این نفرین نسلی، می‌تواند بر این مشکل غلبه کند و به جای آن برکت نسلی دریافت کند. یکی از ویژگی‌های خوب ادر این است که او فروتن و آماده شنیدن است. بنابراین ما با هم دعا کردیم و او تصمیم گرفت تا فرصت دیگری به ازدواجش بدهد. چند ماه بعد خبری دریافت کردم که اوضاع بهتر شده و آن‌ها از یک ازدواج شاد لذت می‌برند.

مدتی بعد، ادر و تاتیانا به تری‌سیتیز نقل مکان کردند و زندگی‌شان را دوباره به عیسی مسیح سپردند و تصمیم گرفتند تمهید بگیرند. وقتی تلاش می‌کردند در این جامعه جدید جا بیفتند و کار پیدا کنند، احساسات جدایی و طلاق بار دیگر به ذهن آنها بازگشتند و فکر بازگشت به کشور زادگاهش ذهن ادر را درگیر کرده بود. ما تصمیم گرفتیم در استارباکس نزدیک خانه آنها ملاقات کنیم و من توضیح دادم که شیطان آخرین تلاش خود را می‌کند تا طلاق را به بخشی از زندگی او تبدیل کند. به او اطمینان دادم که از این موضوع آزاد شده است، اما همان‌طور که فرعون سه روز پس از خروج اسرائیل از مصر بازگشت و به آن‌ها حمله کرد، اکنون هم همین‌طور است—شیطان آخرین تیر خود را به سمت اتحاد ادر و تاتیانا پرتاب کرده بود. اسرائیلی‌ها تسلیم نشدند و جهت به دست آوردن نجات خود دوباره به مصر بازنگشتند، بلکه به جلو رفتند و خداوند فرعون و ارتش او را در دریا غرق کرد.

از طریق یک نبوت، احساس کردم که اگر ادر در برابر آن احساسات جدایی و طلاق تسلیم نشود، آن احساسات برای همیشه متوقف خواهند شد. ما دعا کردیم و سپس هرکدام به منزل خود رفتیم. از آن ملاقات بیش از شش سال گذشته است. از آن زمان، او علاقه زیادی به عکاسی پیدا کرده و اکنون منتظر تولد سومین فرزندشان هستند. این دو نفر، ادر و تاتیانا، عمیقاً عاشق یکدیگر هستند و برای بسیاری از زوج‌های دیگر نمونه‌ای عالی هستند که تاریخ، سرنوشت شما را تعیین نمی‌کند.

لعنت‌ها واقعی هستند

اکثریت بزرگی از مسیحیان انجیلی در آمریکا حقیقت موجود در رابطه با نفرین‌ها را باور ندارند. از سوی دیگر، واکنش کسانی که در مناطق کارائیب، آمریکای جنوبی

و مرکزی، آفریقا، هند، آسیا و خاور دور زندگی می‌کنند نسبت به این موضوع بسیار متفاوت است. ایالات متحده برای صدها سال از مزایای فرهنگ مسیحی بهره‌مند بوده است، در نتیجه، ما نیاز چندانی به رهایی از جادوگری یا بت‌پرستی نداشتیم. اما این وضعیت به دلیل افزایش ادیان کاذب در آمریکا به سرعت در حال تغییر است.

وقتی آدم و حوا گناه کردند، این عمل آنها سبب شد تا نفرینی برزایمان و نفرینی بر زمین بیاید (پیدایش ۳: ۱۷-۱۸). اولین فرزند آنها برادر جوان‌تر خود را کشت که همین نیز در نتیجه لعنت بود (پیدایش ۴: ۱۱؛ ۱۶) و وقتی که فرزند نوح به پدرش بی‌احترامی کرد، لعنتی در نتیجه آن حاصل شد (پیدایش ۹: ۲۴-۲۷). این الگوی لعنت‌ها در تمامی عهد عتیق نیز ادامه داشت.

واضح است که سرپیچی از دستورات خداوند لعنت به همراه دارد و اطاعت از او برکت را به زندگی ما به ارمغان می‌آورد. اگر شما به برکت باور دارید، آنگاه حتماً باید به وجود لعنت نیز باور داشته باشید.

برکت یافتن به معنای تقویت شدن جهت توسعه کار است. خدا اجداد ما یعنی آدم و حوا را برکت داده بود، او همچنین نوح و ابراهیم را نیز برکت داده بود. عیسی پیش از اینکه به آسمان صعود کند شاگردانش را برکت داده بود زیرا برکت دادن باعث تقویت انسان‌ها می‌شود.

یکی از بهترین تصویرسازی‌ها در این زمینه را می‌توان در حیات عیسی مسیح مشاهده کرد. وقتی که عیسی آن چند تکه نانی که تقدیمش شده بود را برکت داد، آنها تکثیر شدند و چندین نفر از خوردن آنها سیر شدند، اما وقتی که درخت انجیر را لعنت نمود، آن درخت در روز بعد خشک شد (مراجعه کنید به متی ۱۴: ۱۹؛ ۲۱: ۱۹). بنابراین همانطور که برکت موجب فراوانی می‌شود، لعنت نیز موجب از بین رفتن می‌شود. برکت شما را به پیش می‌راند، و این در حالی است که لعنت نیرویی است که شما را به عقب می‌راند. در فصل ۲۸ کتاب تثنیه فهرستی از تمامی برکت‌ها و لعنت‌های اصلی که می‌توانند بر شما نازل شده و غلبه یابند بیان شده است. بیماری‌های مزمن، ترس‌ها و فوبیها، چرخه‌های منفی خانوادگی مانند طلاق، مرگ‌های زودرس، کمبود و فقر مداوم، حوادث دائمی، طلاق و نازایی از جمله موارد موجود در این لعنت‌ها می‌باشند.

عیسی به جهت تمامی گناهان ما بر صلیب کشته شد و با این وجود مرگ او نه تنها برای تمامی این گناهان ما بود، بلکه او با این کار خود قدرت و عواقب تمامی این گناهان را نیز از حیات ما برداشت. به همین دلیل است که زخم‌های او قدرت شفای هر بیماری را دارند و او با مرگ خود بر روی صلیب، قدرت لعنت را از میان برداشت. او می‌توانست توسط سنگسار، بریده شدن سر، و یا هر نوع مرگ دیگری بمیرد، اما انتخاب خدا این

بود تا مشکل گناه را با مصلوب نمودن او حل کند. در غلاطیان ۳: ۱۳ نوشته شده است که: «ملعون است هرکه بر دار آویخته شود.» آزادی از لعنت‌ها شامل عمل‌نهایی و رستگاری است که بر صلیب دیده می‌شود. این آزادی به ما وعده داده شده که در صورت ایمان و نجات از گناهانمان آن را به دست خواهیم آورد. تمامی برکات خدا از سوی جلجتا است و ما باید آنها را به دست بیاوریم و تنها ادعای آنها از سوی ما کافی نیست. خدا سرزمین موعود را به اسرائیل داد، اما آنها تا زمانی که آن را به دست نیاوردند نتوانستند در آن ساکن شوند. همین امر در رابطه با سرزمین موعود پیروزی ما بر گناه، لعنت و حتی ارواح شریر نیز شامل می‌شود.

زنده اما اسیر

زنده شدن ایلعازر از مردگان به شکل بسیار زیبایی این تصویر از بین بردن لعنت را در خود نشان می‌دهد. ایلعازر یکی از دوستان نزدیک عیسی مسیح بود که بیمار شده و در نتیجه می‌میرد. گناه نیز به همین صورت عمل می‌کند و ما را به انسان بدی تبدیل نمی‌کند، بلکه کار بسیار بدتری را در وجود ما انجام می‌دهد و آن اینکه ما را به انسانی مرده تبدیل می‌کند. با این وجود، عیسی وارد صحنه شد و با کلامی ایلعازر را از مردگان نجات داد. به همین شکل نیز، نجات تنها از طریق عیسی مسیح حاصل می‌شود و او ما را از مرگ به نجات سوق می‌دهد. ایلعازر مرده و اسیر کفنی بود که در آن قرار داده شده بود، و صورتش نیز با همین کفن پوشانده شده بود. اما عیسی گفت: "او را باز کنید و بگذارید برود." به عبارت دیگر، ایلعازر زنده بود، اما اسیر کفنش شده بود.

وقتی که ما از نظر روحانی می‌میریم، درحقیقت دشمن ما را اسیر خود کرده و ما را بسته است و برای او اسیر کردن و بستن افراد مرده کار آسانی است، اما بستن افراد زنده برای او تقریباً امری غیرممکن است. بهترین راه برای اجتناب از لعنت در این است که تا حد امکان به روح القدس نزدیک بمانید. به همین دلیل است که دشوارترین اهداف در تیراندازی اهداف متحرک هستند. به یاد داشته باشید که هرچند ایلعازر زنده بود اما هنوز کفن دست و پای‌ها و صورت او را پوشانده بود و به دشواری می‌توانست حرکت کند و یا چیزی ببیند. شریر نیز به همین طریق سعی دارد تا دست و پای ما را ببندد تا نتوانیم به دنبال خدا برویم. او همچنین به دنبال این است تا دستان ما را با زنجیر اسارت خود ببندد تا نتوانیم آنها را در دعا بلند کنیم و نجات دهنده خود را بپرستیم. همچنین دشمن صورت ما را نیز می‌پوشاند تا نتوانیم خدا را ببینیم، صدای او را بشنویم، و یا حضور زیبای او را احساس کنیم.

وقتی که شریر شما را می‌بندد، این بدان معنی نیست که شما حتماً مرده‌اید، بلکه این امر نشان دهنده این حقیقت است که در این زمان شما محدود می‌شوید. گاهی اوقات در جلسات کلیسا این حقیقت را با نوار چسب نشان می‌دهم و در آن زمان با استفاده از یک نوار چسب گوش‌ها، چشم‌ها، دست‌ها و پای‌های فردی را می‌بندم و سپس از او می‌خواهم تاراه برود. البته که همه با دیدن این صحنه می‌خندند زیرا او نمی‌داند که باید به کجا برود و در واقع اصلاً قادر به راه رفتن نیز نمی‌باشد. در این زمان اگر آن فرد دقت لازم را نداشته باشد ممکن است که به آسانی بیفتد و حتی صدمه ببیند. سپس من به حاضرین می‌گویم که این فرد نمادی از یک مسیحی است که بسته و اسیر شده است که درحقیقت زنده است، اما بسیار محدود شده است. این گروه از مسیحیان همیشه محدود می‌باشند. برخی بر این باور هستند که داشتن تولد دوباره آنها را از تمامی این مشکلات و محدودیت‌ها دور می‌سازد. ایلعازر درحقیقت زنده بود، اما با این وجود بسته و محدود شده بود. شاید شما نیز همانند ایلعازر هستید. شاید شما نیز تولد دوباره را تجربه کرده‌اید، و با این وجود هنوز نشانه‌هایی از کفن، مشکلات روحی گذشته، و بیماری‌های مزمنی که از نسلی به نسل دیگر انتقال داده می‌شوند در شما دیده می‌شوند. شاید افراد بسیاری در خانواده شما از هم طلاق گرفته باشند، و یا همیشه دچار مشکلاتی هستید و اتفاقات دیگر در زندگی شما روی می‌دهند، و یا اینکه با خودتان فکر می‌کنید که ابرهای سیاه همیشه در زندگی شما حضور دارند و برکت خدا را از شما می‌گیرند، در این زمان به یاد داشته باشید که عیسی مسیح به پیروانش دستور داد تا کفن ایلعازر را از هم باز کنند و من امروز خوشحالم که آنها چنین کاری را برای او انجام دادند.

به همین طریق نیز این کتاب در برابر خداوند متعهد می‌شود تا به شما کمک کند تا در نام او آزادی را به دست بیاورید. پیش از اینکه به انجام این کار پردازیم، بیایید تا نگاهی به انواع کفن‌هایی که شریر عقب نگاه داشتن و با محدود نمودن پتانسیل آنها به کار می‌گیرد نگاهی بیاندازیم.

لعنت‌های نسلی

لعنت‌های نسلی در طول نسل‌ها در یک خانواده و یا همان عواقب و مشکلاتی که اجداد ما سابقاً تجربه کرده بودند منتقل می‌شوند. کتاب مقدس این را "عقوبت گناه پدران" می‌نامد (اعداد ۴: ۱۸). به‌عنوان مثال ابراهیم پدری داشت که بت پرست بود (مراجعه کنید به یوشع ۲۴: ۲). داشتن چنین پس‌زمینه‌ای سبب شد تا ابراهیم با مشکلاتی مواجه شود و به‌عنوان مثال یکی از این مشکلات او ترس و دروغ گفتن بود.

او در پیدایش ۲:۲۰ در رابطه با زنش دروغ گفت. پسر او یعنی اسحاق نیز در رابطه با همسرش در پیدایش ۲۶:۷ دروغ گفت. سپس نوه ابراهیم در رابطه با نخست زادگی خود دروغ گفت و نتیجه‌اش نیز در رابطه با اتفاقی که برای یوسف افتاده بود دروغ گفتند (مراجعه کنید به پیدایش ۲۷ و ۳۷). علاوه بر این دروغ گفتن تنها مشکلی نبود که در این نسل دیده می‌شد بلکه بسیاری از همسران آنها دچار مشکل نازایی بودند. زمانی که ما به دنیا می‌آییم، بسیاری از ویژگی‌ها مانند رنگ مو، رنگ چشم، رنگ پوست و بسیاری دیگر از این ویژگی‌های فیزیکی از طریق ژنتیک از والدینمان به ما منتقل می‌شوند. علاوه بر این، ویژگی‌های شخصیتی نیز به نسل بعدی منتقل می‌شود. آمارها تأیید می‌کنند که اگر والدین ما الکلی باشند، احتمال اینکه ما نیز به نوشیدن الکل روی بیاوریم، ده برابر بیشتر از افرادی است که والدینشان به الکل اعتیاد نداشتند. ما صفات منفی را از طریق ژن‌های والدین خود به ارث می‌بریم، اما این صفات به صورت خفته باقی می‌مانند و توسط انتخاب‌ها و ارتباطات ما فعال می‌شوند. این اصل در مورد هر دو نوع برکت‌ها و نفرین‌های نسلی صدق می‌کند. اگرچه صفات و تمایلات خاصی از طریق ژن‌های والدین به ما منتقل می‌شوند، اما این بدان معنی نیست که حتماً باید در حیات ما فعال شوند. تجربیات منفی، همنشینی با افراد بد و انتخاب‌های نادرست عواملی هستند که صفات ژنتیکی منفی را فعال می‌کنند. وقتی با ایمانداران رابطه داشته باشیم، ذهن خود را با کلام خدا پر کنیم و انتخاب‌هایی انجام دهیم که موجب احترام به خداوند باشند، صفات منفی به ارث رسیده از والدینمان فعال نخواهند شد. ما باید به درستی درک کنیم که مجازات اجدادمان را بر خود داریم (مراجعه کنید به حزقیال ۱۸:۲).

دو خانواده: ادوارد و جوکس

مطالعه‌ای توسط وینشپ^{۱۹} درباره دو خانواده انجام شده است. یکی از این خانواده‌ها از نسل جاناتان ادواردز^{۲۰} و دیگری از نسل مکس جوکس^{۲۱} می‌باشند. وینشپ در حال بازدید از زندان‌های ایالتی بود و با جنایتکارانی مواجه شد که از خانواده مکس جوکس بودند. پس از بررسی سوابق، گزارش‌ها و شهادت‌ها، او دریافت که مکس جوکس، که یک بی‌خدا بود، زندگی بدون خدا را ادامه داده بود. او با دختری بی‌دین

۱۹ A.E. Winship

۲۰ جاناتان ادواردز (۵ اکتبر ۱۷۰۲ - ۲۲ مارس ۱۷۵۸) یک واعظ، فیلسوف و الهی‌دان آمریکایی بود. او یکی از برجسته‌ترین چهره‌های نهضت احیاء مذهبی موسوم به «بیداری بزرگ» در آمریکا بود.

۲۱ خانواده جوکس یک خانواده اهل نیویورک بودند که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد مطالعه قرار گرفتند. مطالعه اصلی خانواده جوکس که توسط ریچارد ال. داگدیل انجام شد، تأکید زیادی بر محیط به عنوان عامل تعیین‌کننده در جنایت، بیماری و فقر داشت.

ازدواج کرد و از این ازدواج ۳۱۰ فرزند به دنیا آمدند که در فقر مردند، ۱۵۰ نفر از آنها جنایتکار بودند، هفت نفر قاتل شدند، ۱۰۰ نفر الکلی بودند و بیش از نیمی از زنان نسل او فاحشه شدند. ۵۴۰ نفر از نسل او برای دولت هزینه‌های بالغ بر ۱,۲۵۰,۰۰۰ دلار داشتند. مدتی بعد، از وینشپ خواسته شد مقاله‌ای درباره «جانانان ادواردز» تهیه کند. جانانان ادواردز یک واعظ پیوریتن^{۳۲} بود و با همسرش صاحب ۱۱ فرزند شد. وینشپ کشف کرد که نسل خانواده ادواردز افراد موفق‌تری را به جامعه معرفی کرده است، به طور مثال یکی از آنها معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده شد، سه نفر سناتور بودند، سه نفر فرماندار، سه نفر شهردار، ۱۳ نفر رئیس دانشگاه، ۳۰ نفر قاضی، ۶۵ نفر استاد دانشگاه، ۸۰ نفر در مناصب دولتی، ۱۰۰ نفر وکیل و ۱۰۰ نفر مبلغ مذهبی و، کشیش و الهی‌دان بودند. لازم نیست دانشمند بزرگی باشید تا بفهمید که تفاوت بزرگی بین این دو خانواده وجود دارد.

"لعنت خداوند بر خانه شریران است. اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد" (امثال ۳: ۳۳). نفرین تنها بر شریران نازل نمی‌شود، بلکه بر کل خاندان آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این نفرین‌ها تازمانی که کسی با آن‌ها روبرو شود و به آن‌ها پایان دهد، از یک نسل به نسل دیگر ادامه پیدا می‌کنند.

لعنت خانواده کندی

اصطلاح «نفرین کندی» برای توصیف مجموعه‌ای از رویدادهای ناخوشایند و غم‌انگیز است که برای اعضای خانواده کندی در آمریکا رخ داده است. برخی منتقدان ادعا می‌کنند که این حوادث، تجربه‌ای طبیعی برای بسیاری از خانواده‌ها است. با این حال، سناتور ادوارد "تد" کندی** به طور علنی این سؤال را مطرح کرد که آیا خانواده‌اش قربانی یک "نفرین وحشتناک" هستند، گویی که نفرین می‌تواند واقعی باشد.

در ادامه شرحی از نفرین کندی آورده شده است:

۱۹۴۱ — «رزماری کندی» دچار تغییرات رفتاری شد که نشانه‌ای از یک ناتوانی ذهنی بود. پدرش، که نگران از بین رفتن اعتبار خانواده کندی بود، ترتیب یک «جراحی لوبوتومی»^{۳۳} خصوصی را داد که در نتیجه آن وی دیگر نتوانست صحبت کند یا راه برود. مدتی بعد او را به یک موسسه انتقال دادند و تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۵ آنجا ماند.

۳۲ پیوریتن‌ها یا پاک‌دینان گروهی از پروتستان‌های اصلاح شده انگلیسی در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی بودند که پشتیبان از بین بردن کلیسای انگلستان از هر گونه رسم کاتولیک رومی بودند و اعتقاد داشتند که کلیسای انگلستان تنها به‌طور جزئی اصلاح شده است.

۳۳ لوبوتومی نام نوعی جراحی افراطی و منسوخ شده بر روی مغز انسان است که در نیمه اول قرن بیستم به منظور درمان اختلالات روانی انجام می‌شد.

۱۲ آگوست ۱۹۴۴ — «جوزف پی. کندی جونیور» در یک انفجار هواپیما در انگلستان در جریان جنگ جهانی دوم کشته شد.

۱۳ می ۱۹۴۸ — «کاتلین کاوندیش»، در یک سقوط هواپیما در فرانسه جان باخت.

۹ آگوست ۱۹۶۳ — «پاتریک بویه کندی» زودرس به دنیا آمد و دو روز بعد به دلیل مشکلات تنفسی درگذشت.

۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ — **جان اف. کندی**، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در تگزاس ترور شد.

۱۹ ژوئن ۱۹۶۴ — هواپیمای «سناتور تد کندی» سقوط کرد و دو نفر، از جمله خلبان، کشته شدند. او توسط سناتوری دیگر از هواپیما نجات داده شد و با شکستگی‌های شدید استخوان، خونریزی داخلی و سوراخ شدن ریه، در بیمارستان بستری شد.

۵ ژوئن ۱۹۶۸ — «سناتور رابرت اف. کندی» در لس‌آنجلس توسط «سرحان سرحان» پس از پیروزی در کاندیداتوری انتخابات ریاست‌جمهوری ترور شد.

۱۸ جولای ۱۹۶۹ — خودروی «تد کندی» به طور تصادفی در جزیره «چاپاکوئیدیک» از روی پل منحرف شد. مسافر او، «ماری جو کوپکنی» در خودرو به دام افتاد و تد بدون نجات دادن وی، صحنه را ترک کرد و به همین دلیل مدت‌ها دچار عذاب وجدان بود. وی مدتی بعد، در یک برنامه تلویزیونی، گفت که در آن شب از خود پرسید "آیا واقعاً نفرین وحشتناکی بر تمام خانواده کندی سایه افکنده است؟"

۱۳ آگوست ۱۹۷۳ — «جوزف پی. کندی دوم» در حال رانندگی یک جیب دچار سانحه شد و مسافرش فلج شد.

۲۵ آوریل ۱۹۸۴ — «دیوید آ. کندی» به دلیل مصرف بیش از حد کوکائین و پتیدین^{۲۴} در هتلی در فلوریدا درگذشت.

۱ آوریل ۱۹۹۱ — «ویلیام کندی اسمیت» به یک زن جوان در املاک خانواده کندی در فلوریدا تجاوز کرد. او در ادامه دستگیر شد و به جرم خود اعتراف نمود، اما به دلیل دخالت رسانه‌ها، اسمیت بی‌گناه اعلام شد.

۳۱ دسامبر ۱۹۹۷ — «مایکل لموین کندی» در یک حادثه اسکی در کلرادو جان باخت.

۱۶ ژوئیه ۱۹۹۹ — «جان اف. کندی جونیور» که خلبان هواپیمای خود بود به همراه

۲۴ داروی مخدری از گروه شبه‌تریاک است و به صورت مصنوعی تولید می‌شود.

همسر و خواهرزنش در یک سانحه هوایی در اقیانوس اطلس کشته شدند.

۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱— «کارا کندی» در حین تمرین در یک باشگاه ورزشی در سن ۵۱ سالگی دچار حمله قلبی شد. او همچنین نه سال قبل از آن به سرطان ریه مبتلا شده بود که منجر به برداشتن بخشی از ریه راستش شده بود.

۱۶ مه ۲۰۱۲— «ماری ریچاردسون کندی» در خانه‌اش در نیویورک خودکشی کرد.

مشخص است که این حوادث وحشتناک و مرگ‌های زودرس عادی نبوده‌اند. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که اینها نشانه‌های نفرین‌های نسلی هستند. با این حال، همانطور که مشاهده کردید، ثروتمند و مشهور بودن نمی‌تواند از نفرین‌ها جلوگیری کند و تنها «عیسی مسیح» قدرت شکستن این نفرین‌ها را دارد.

مقابله با دشمنان پدر

سال‌ها پیش، یک ملک اجاره‌ای فرسوده خریدم تا درآمد غیرفعالی ایجاد کنم. این ملک توسط مالکین قبلی به خوبی مدیریت نشده بود. خانه نیاز به بازسازی داشت و زمین آن نیز نیازمند کار زیادی بود. به جای چمن، فقط علف‌های هرز رشد کرده بودند. من این علف‌های هرز را نکاشته بودم و از دیدن آنها که همه جارشد کرده بودند خسته شده بودم. مالک قبلی طوری عمل کرده بود که زحمت بسیار زیادی برای من باقی مانده بود و به جای سرزنش او برای انجام ندادن کارش، به تدریج از مواد شیمیایی مراقبت از چمن استفاده کردم تا علف‌های هرز را از بین ببرم و همین امر سبب شد تا چمن‌ها دوباره رشد کنند. زمانی که ملک فروخته شد، حیاط سرسبز و پر از چمن بود و من یک حیاط بسیار زیبا را به مالک بعدی منتقل کردم.

شاید شما هم والدینی داشتید که با برخی مسائل برخورد نکردند و در نتیجه این مسائل به شما منتقل شده‌اند. کتاب مقدس به ما نمی‌گوید که دیگران را سرزنش کنیم، بلکه تعلیم می‌دهد که باید در برابر شیطان مقاومت کنیم و با ریشه مشکل برخورد کنیم.

وقتی سلیمان تاج و تخت را از پدرش، داوود پادشاه، به ارث برد، دشمنانی را هم به ارث برد که پدرش با آنها برخورد نکرده بود. داوود به سلیمان در رابطه با این دشمنان هشدار داد، اما سلیمان همچنان باید با آنها مقابله می‌کرد. پس از مرگ داوود پادشاه دشمنانش همچنان حضور داشتند و برای سلیمان مشکل ایجاد کردند.

ارواح شریر و نفرین‌ها با مرگ افراد از بین نمی‌روند، بلکه به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و آنها را آزار می‌دهند. سلیمان می‌دانست که قبل از اینکه بتواند پادشاهی خود را

تثبیت کند، باید «شیاطین» پدرش را از میان بردارد. متأسفانه، همه ما این امتیاز را نداریم که والدینی داشته باشیم که به اندازه کافی شفاف باشند تا ما را از عادات و ویژگی‌های بد آگاه کنند. بنابراین، مجبور خواهیم بود با این دشمنان در زندگی خودمان مواجه شویم، زیرا والدینمان با آنها در زمان لازم مقابله نکرده‌اند.

سلیمان که به عنوان خردمندترین انسان روی زمین شناخته می‌شود، اولویت اصلی‌اش را بر این قرار داد که قبل از اینکه معبد را در پادشاهی خود بسازد، با دشمنان پدرش برخورد کند. در نتیجه، سلیمان پادشاه برخی را تبعید و دیگران را اعدام کرد، چنانکه کتاب مقدس تأیید می‌کند: «... و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید» (اول پادشاهان ۲: ۴۶).

وقتی که شما لعنت‌های نسلی را از بین می‌برید، آنگاه خود را در برابر برکت الهی قرار می‌دهید و از برکت خدا پر می‌شوید.

نفرین‌های اعلامی

نفرین‌های نسلی، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، اما نفرین‌های اعلام‌شده، بر زبان جاری می‌شوند. قدرت زندگی و مرگ در زبان ما است (به امثال سلیمان ۱۸: ۲۱ مراجعه کنید). بنابراین، کلمات وسیله‌ای برای نفرین‌ها و برکات هستند. حال، چه کسی می‌تواند این نفرین‌ها را بیان کند؟ ما می‌دانیم که خدا نفرینی بر ما و بر زمین اعلام کرد (مراجعه کنید به پیدایش ۳: ۱۴؛ ۳: ۱۷؛ ۵: ۲۹). خدا وعده داد که کسانی را که بر ابراهیم نفرین کنند، نفرین خواهد کرد (پیدایش ۱۲: ۳). همچنین در فصل‌های پیشین، به این نکته اشاره کردیم که اعمال جادوگرانه مهم‌ترین دلیلی می‌باشند که خدا در نتیجه آن فردی را مورد لعنت قرار می‌دهد.

اما نه تنها خدا، بلکه مردان خدا نیز می‌توانند نفرین کنند. به عنوان مثال، یوشع شهر اریحا را نفرین کرد، داوود پادشاه کوه جلبوع را نفرین کرد، الیشع نبی خدمتکارش را نفرین کرد و عیسی نیز درخت انجیر را نفرین نمود (مراجعه کنید به یوشع ۶: ۲۶؛ دوم سموئیل ۲: ۲۱؛ دوم پادشاهان ۵: ۲۶-۲۷؛ مرقس ۱۱: ۱۴).

مردان خدا مسئولیت بزرگی دارند تا مردم را به جای نفرین، برکت دهند. ممکن است وسوسه شویم که چون الیشع و یوشع دیگران را نفرین کردند، ما هم باید چنین کاری انجام دهیم، اما این درست نیست. وقتی شاگردان عیسی آرزو می‌کردند تا آتشی از آسمان آمده و شهر سامره را بسوزاند، از الیاس به عنوان مرجع کتاب مقدسی برای نابودی آن و سخنان خودشان استفاده کردند، اما عیسی به آنها چنین پاسخ داد: «او به آنها رو کرد و آنها را سرزنش کرد و گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید» (لوقا ۹: ۵۵). واقعیت این

است که روح مسیح همیشه به دنبال برکت مردم است.

یاد دارم که روزی بر زنی دعا کردم که به کلیسایی می‌رفت که کشیش آن کلیسا به او گفته بود اگر کسی کلیسا را ترک کند، فرزندانش دنیوی خواهند شد و به سوی لذات دنیا خواهند رفت. این زن کلیسا را ترک کرد و واقعاً همه فرزندانش به سوی زندگی دنیوی رفتند. در نتیجه آن زن نزد من آمد تا بر علیه این کلمات دعا کنیم زیرا بر این باور بود که این سخنان کشیش بر خانواده‌اش تأثیر گذاشته‌اند. تنها وظیفه ما به عنوان خدمتگزاران خدا باید این باشد که بر همه بیماری‌ها، شیاطین و کارهای شریرانه تاریکی نفرین کنیم؛ اما هرگز نباید مردم را نفرین کنیم.

نه تنها مردان خدا قدرت نفرین کردن را دارند، بلکه افرادی که مقامی در کلیسا دارند نیز دارای چنین قدرتی هستند. والدین این قدرت را بر فرزندان خود و شوهران این قدرت را بر همسران خود دارند. پدران در جهان روحانی قدرت عظیمی دارند که می‌توانند با بیان برکت یا نفرین بر فرزندان خود آن را به کار بگیرند. نوح، پدر شناخته شده‌ای بود که به خاطر اشتباهی که پسرش حام انجام داد، او را نفرین کرد. این نفرین بر نسل‌های بعد از حام نیز تأثیر گذاشته است.

هیچ‌کس کامل نیست، اما برکت دادن مردم به آنها کمک می‌کند تا به کمال برسند. وقتی مردم اشتباه می‌کنند، گناه می‌کنند، اعتماد ما را می‌شکنند یا به ما آسیب می‌زنند، ما باید تصمیم بگیریم که آیا نیروهای شر را آزاد کنیم یا با کلمات خود برکت را به سمت آنها روانه کنیم. کلماتی مانند «تو بی‌ارزش هستی»، «تو احمق هستی»، «هرگز به هیچ‌چیز نخواهی رسید»، «چرا نمی‌توانی بیشتر شبیه فلانی باشی»، «تو چاقی»، «تو زشت هستی» و «کاش مرده بودی» ممکن است بی‌اهمیت به نظر برسند، اما شیطان به دنبال چیزهایی است که بتواند به آنها بچسبد تا بتواند از آن طریق شرارت را وارد زندگی مردم کند.

در یک اردو سخنرانی می‌کردم و جوانی برای دعا نزد من آمد. او نمی‌توانست در درس خود نمرات خوبی کسب کند و مادرش همیشه می‌گفت: «تو بسیار کند هستی» و یا «تو خیلی احمق هستی». او در حالی که گریه می‌کرد اعتراف کرد که این کلمات همانند زنجیری بر پیشرفت تحصیلی‌اش تأثیر گذاشته است. ما با هم دعا کردیم، این کلمات را نفی کردیم و با کلمات مثبت جایگزین کردیم. به عنوان یک پدر معنوی، برخلاف کلماتی که مادرش گفته بود را بر زبان آوردم و او را برکت دادم.

منبع دیگری از «نفرین‌های اعلام‌شده» خادمان شیطان، یعنی همان جادوگران و جادوگرهای درمانگر هستند. جادوگران برای آسیب رساندن به اهداف خود آنها را طلسم می‌کنند. در کتاب مقدس، بلاق، مردی به نام بلعام را استخدام کرد تا اسرائیل را نفرین کند تا در نبرد شکست بخورد. اما خدا قبل از اینکه بلعام بتواند این کار را انجام دهد، نقشه‌های

او را متوقف کرد. در نتیجه، بلعام نفرین نکرد، بلکه بر اسرائیل برکت نازل کرد (مراجعه کنید به اعداد ۲۲ - ۲۴). ما نباید از هیچ‌گونه طلسم یا نفرینی که توسط خادمان شیطان انجام می‌شود، بترسیم.

من شهادت‌ها و اعترافات زیادی از افرادی شنیده‌ام که به خاطر حسادت، افراد جادوگری را استخدام می‌کنند تا طلسمی بر دشمنانشان اجرا کنند و حوادث ناخوشایندی را برای آنها به وجود آورند. مشکل اصلی این است که طلسمی که بر دشمنشان اجرا می‌کنند، معمولاً به خودشان برمی‌گردد. بنابراین، به عنوان یک مسیحی، نباید از شیطان و طلسم‌های او بترسیم.

«لعنت، بی‌سبب نمی‌آید» (امثال سلیمان ۲۶: ۲). متیو هنری دیدگاه خود را در این رابطه این‌گونه بیان کرده است: «کسی که بدون دلیل نفرین شده است، چه به دلیل خشم دیگران نسبت به خود و یا به دلیل نفرت دیگران، آن نفرین مانند پرنده‌ای که بر سر او پرواز می‌کند یا نفرین‌های جلیات بر علیه داوود، به او آسیبی نخواهد رساند. آن نفرین مانند گنجشک و یا کبوتر وحشی پرواز خواهد کرد و تازمانی که به آشیانه خود بازنگردد نمی‌دانیم که به کجا می‌رود. به همین شکل نفرین در نهایت بر سر کسی که آن را بر زبان آورده، برمی‌گردد.» اگر ما در خدمت خدا هستیم، حتی زمانی که خودمان متوجه آن نیستیم، خدا ما را از بدی‌ها حفظ خواهد کرد.

وقتی که شما خودتان را نفرین می‌کنید

آخرین منبع «نفرین‌های اعلام‌شده» خود ما هستیم. در این زمان نفرین‌ها به خودمان تحمیل می‌شوند. چیزهایی که همیشه درباره خودمان و به خودمان می‌گوییم می‌توانند تبدیل به زندان خودمان شوند.

خدا فرزندان ابراهیم را از نفرین‌های دیگران حفظ کرد، اما از کلماتی که علیه خودشان گفتند، حفظ نکرد. یهودیان نیز در زمانی که به دنبال مصلوب نمودن عیسی بودند خودشان را نفرین کردند (مراجعه کنید به متی ۲۷: ۲۴ - ۲۵).

یکی از دلایل بسیاری که من قسم نمی‌خورم، این است که قسم خوردن به معنای نفرین است. وقتی قسم می‌خوریم، نفرین‌ها را آزاد می‌کنیم. باید توبه کنیم و نفرین‌های خودتحمیلی را بر خود نزنیم و به جای آن، آنها را با کلام و افکار خدا درباره خودمان جایگزین کنیم. به عنوان مثال، وقتی بیمار هستیم باید خود را با کلام خدا هم‌راستا کنیم و اعلام کنیم: «نمی‌میرم، بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود» (مزمور ۱۱۸: ۱۷). همچنین، وقتی ضعیف هستیم، باید اعلام کنیم: «مرد ضعیف بگوید: من قوی

هستم» و « بلکه در همه این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم، به وسیله او که ما را محبت نمود» (مراجعه کنید به یوئیل ۳: ۱۰ و رومیان ۸: ۳۷).

توجه داشته باشید که منظور من این نیست که وجود مشکلاتمان را انکار کنیم، بلکه نباید اجازه دهیم تا مشکلاتمان بر ما تاثیر منفی بگذارند. به عنوان مثال، وقتی بیمار هستم، دوست دارم بگویم: «من یک فرد بیمار نیستم که در تلاش برای به دست آوردن سلامتی هستم، بلکه من یک فرد سالم هستم که با بیماری می‌جنگم.» اگر در زندگی‌تان با تمایلات گناه‌آلود مبارزه می‌کنید، باید بگویید: «من یک گناهکار نیستم که در تلاش برای مقدس شدن هستم، بلکه من یک فرد عادل هستم که با گناه می‌جنگم.»

خدا می‌خواهد تا ما از همه کلمات منفی که درباره خود گفته‌ایم توبه کنیم و آنها را با اعلام‌های مثبت از کلامش جایگزین کنیم. وقتی پطرس سه بار عیسی را انکار کرد، عیسی نه تنها او را بخشید، بلکه با سه بار پرسیدن سوال از او در رابطه با محبت خود، پس از قیام از مردگان کاری کرد که قدرت این کلمات بالعکس شود (مراجعه کنید به یوحنا ۲۱: ۱۵-۱۹).

لعنت‌هایی که به دست می‌آوریم

همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، نفرین‌های نسلی از نسل‌های پیشین به ما منتقل می‌شوند. از سوی دیگر، «نفرین‌های اعلام‌شده» نیز کلماتی هستند که توسط دیگران یا خودمان بیان می‌شوند. با این حال، «نفرین‌های به دست آمده» نیز زمانی حاصل می‌شوند که قانون کاشت و برداشت در زندگی‌مان فعال می‌شود. نفرین یوتام نمونه‌ای از یک نفرین به دست آمده است (مراجعه کنید به فصل ۹ کتاب داوران).

زمانی که برادر یوتام یعنی ابیملک، ۷۰ نفر از برادرانش را بدون هیچ دلیلی کشت و شهر شکیم این قاتل را به عنوان رهبر خود پذیرفت، یوتام بر این شهر و ابیملک نفرین کرد. این شهر و رهبر جدیدش به مدت سه سال از برکت موقتی برخوردار بودند، اما سپس مشکلات آنها آغاز شد. «خدا روحی خبیث در میان ابیملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ابیملک خیانت ورزیدند» (داوران ۹: ۲۳).

روح ویرانی همیشه در جایی که نفرینی وجود دارد، حاضر می‌شود. این روح همیشه باعث نزاع و مشکلات می‌شود که در نهایت به ویرانی منجر می‌گردد. ابیملک به دلیل اینکه آنچه کاشته بود را درو کرد، به مرگی شرم‌آور دچار شد. «خدا تمامی شرم مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن‌یربعل بر ایشان رسید» (داوران ۹: ۵۷). همان‌طور که مشاهده می‌کنید، نیروهای روحانی پشت تمام این بلاهایی بودند که بر ابیملک و شهر شکیم فرود آمدند. نیروهای شریر همیشه نفرین‌ها را به همراه می‌آورند.

۶ علت کتاب مقدسی جهت حاصل شدن لعنت‌های به دست آمده

۱. **بت پرستی** (مراجعه کنید به تثنیه ۲۷: ۱۵). همان‌طور که در فصل‌های پیشین اشاره کردیم، بت‌پرستی و جادوگری دروازه‌های بازی جهت به دست آوردن چنین نفرین‌هایی هستند.

۲. **بی‌احترامی به والدین** (مراجعه کنید به تثنیه ۲۷: ۱۶). در ده فرمان، تنها دستوری که برکت به همراه دارد، دستور احترام به پدر و مادر است. اگر برکتی به احترام به والدین مرتبط است، پس مطمئن باشید که بی‌احترامی به والدین نفرین به همراه خواهد داشت. من همیشه به نوجوانان تعلیم می‌دهم که: «اگر می‌خواهید عمر طولانی و زندگی سالمی داشته باشید، به والدینتان احترام بگذارید.» این فرمان از تمامی تحصیلات و ارتباطات شما مهم‌تر است.

۳. **بی‌عدالتی نسبت به ضعیفان و بی‌پناهان** (مراجعه کنید به تثنیه ۲۷: ۱۸ - ۱۹). زمانی که ما نسبت به دیگران بی‌عدالتی می‌کنیم، این عمل نفرین به همراه دارد. قائل پس از اینکه برادرش را کشت، تحت نفرین بود (پیدایش ۴: ۱۱ - ۱۲). سقط جنین قتل است و نفرین به همراه می‌آورد. من قبلاً به افرادی که پس از انجام عمل سقط جنین اسیر ارواح شریر شده‌اند، مشاوره داده‌ام. وقتی که زندگی کسی را می‌گیریم یا به کسی — به‌ویژه زمانی که او بی‌پناه یا ناتوان است — درد عمیقی وارد می‌کنیم، درهای زندگی‌مان را به روی انواع مشکلات باز می‌کنیم.

۴. **رفتارهای نامشروع، روابط جنسی غیرطبیعی و زنا** (مراجعه کنید به تثنیه ۲۷: ۲۰ - ۳۰). رابطه جنسی تنها یک عمل جسمانی نیست؛ بلکه اصولاً موضوعی روحانی نیز به حساب می‌آید. یک فرد بلافاصله پس از برقراری رابطه جنسی با شریکش یک تن می‌شود (اول قرن‌تین ۶: ۱۶). کاندوم‌ها می‌توانند از بیماری‌های جنسی محافظت کنند، اما قادر به محافظت فرد در برابر ارواح جنسی نیستند. شیاطین می‌توانند از طریق یک عمل جنسی از یک فرد به فرد دیگر منتقل شوند. من شهادت‌های بسیاری از افرادی شنیده‌ام که در ملکوت تاریکی بودند و به دستور شیطان به جذب هر چه بیشتر افراد از طریق رابطه جنسی پرداخته بودند. محافظت از حملات شیطانی در زندگی یکی از مزایای بسیار زیاد زندگی پاک و مقدس و حفظ رابطه جنسی در چهارچوب ازدواج است.

۵. **ضدیهودیت** (به سفر پیدایش ۱۲: ۳). امپراتوری‌های قدرتمندی که به مردم یهود حمله کرده و سعی در نابودی آنها داشتند، بهای سنگینی پرداختند. خدا وعده داده که کسانی که سعی در نفرین اسرائیل دارند، نفرین خواهند شد. همه ما آدولف

هیتر، رهبر آلمان نازی را می‌شناسیم. هیتر به شدت در پی نابودی یهودیان بود و او و رژیمش به سرانجامی وحشتناک دچار شدند. امروز، بسیاری در جهان عرب این میراث شوم را ادامه می‌دهند. با اینکه جهان عرب دارای نفت و پول زیاد است، اما هنوز نفرین‌ها را به دوش می‌کشند. همان‌طور که برت استیفنز^{۲۵} از وال استریت ژورنال گفت: «امروز، در جهان عرب دانشگاه بزرگ و جدی وجود ندارد، هیچ پایگاه علمی بومی و جدی، و فرهنگی ادبی ناکافی وجود دارد. در سال ۲۰۱۵، دفتر ثبت اختراعات ایالات متحده ۳,۸۰۴ اختراع از اسرائیل را گزارش داد، در حالی که تنها ۳۶۴ اختراع از عربستان سعودی، ۵۶ اختراع از امارات متحده عربی، و ۳۰ اختراع از مصر ثبت شده بود.» همچنین، فراموش نکنیم که تمامی نویسندگان کتاب مقدس یهودی بودند و نجات‌دهنده ما نیز از قوم یهود آمد. او پادشاهی است که به زودی بر تخت داوود خواهد نشست و ما باید برای صلح و آرامی در اورشلیم در دعا باشیم و برکات خدا در این زمان در زندگی ما جاری خواهند شد.

۶. دزدی و شهادت دروغین. خداوند می‌فرماید: «من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش نزیل شده، آن را با چوب‌هایش و سنگ‌هایش منهدم خواهد ساخت» (زکریا ۵: ۴). دزدی یک گناه است زیرا یکی از فرمان‌های خدا را نقض می‌کند و این عمل درهای نفرین را بر خانواده‌ها می‌گشاید. یهودای اسخریوطی نه تنها شاگرد عیسی بود، بلکه در عین حال دزدی هم می‌کرد و همین عمل موجب ورود ارواح شریر به زندگی او و نهایتاً ویرانی نهایی او شد. وقتی که مزد کارگرانمان را نمی‌دهیم و سعی داریم که با پولی که حق آنهاست ثروتمند شویم، درحقیقت لعنت را وارد زندگی خود می‌کنیم و حیات خود را تباه می‌سازیم. اعمالی مانند دزدی، دزدی هویت، دزدی از محل کار، داندلود غیرقانونی محتوا و سرقت از فروشگاه، به مانند کاشتن دانه‌های سمی هستند که در آینده لعنت‌های فراوانی را به همراه خواهند داشت. به یاد داشته باشید که این اعمال نه تنها به خود فرد آسیب می‌زنند، بلکه بر زندگی دیگران و حتی خانواده‌اش نیز تأثیر می‌گذارد.

کسانی که دزدی کردند، مانند عخان، جیحزی، یهودای اسخریوطی و دزدانی که با عیسی مصلوب شدند، همه به خاطر اعمالشان از نفرین رنج می‌بردند، اما عیسی به دنبال بخشیدن دزدان و شکستن این نفرین در زندگی آنها است. عیسی بین دو دزد مصلوب شد، که یکی نفرینش شکسته شد و نجات یافت و دیگری

۲۵ برت لوئی استیونز متولد ۲۱ نوامبر ۱۹۷۳ روزنامه‌نگار، سردبیر و ستون‌نویس محافظه کار آمریکایی برنده جایزه پولیتزر است.

ترس و هیبت خدا

نفرینش را حفظ کرد و بدون شکستن آن مُرد. زمانی که زگی نجات یافت، قول داد که خسارت افرادی که از نظر مالی به آنها آسیب زده بود را پرداخت کند و عیسی هم جلوی این کار را نگرفت و در واقع، او گفت: « امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است» (لوقا ۱۹: ۹).

اگر می‌خواهیم نفرین‌های ناشی از دزدی را بر امور مالی خود بشکنیم، باید از کسانی که در این راه به آنها آسیب زده‌ایم، عذرخواهی کنیم و خسارت پرداخت کنیم. من افرادی را در گروه خود داشته‌ام که از فروشگاه‌ها و افراد دیگر دزدی کرده بودند و به همین دلیل همواره با مشکلات مالی مواجه بودند.

یک بار در حین دعا و روزه، روح‌القدس این اعضای تیم را متقاعد کرد که از افرادی که از آنها دزدی کرده بودند، عذرخواهی کنند و این کار خود را جبران نمایند. این کار برایشان خجالت‌آور بود، اما وقتی مانند زگی عمل کردند، چیزی در وجود آنها تغییر کرد. به خاطر این اقدام، برکت خدا بر زندگی مالی آنها ریخته شد و وضعیت مالی‌شان بهبود یافت. علاوه بر این، دزدی فقط به برداشتن چیزی که متعلق به ما نیست محدود نمی‌شود، بلکه شامل عدم پرداخت دهیک ما نیز می‌شود. «شما سخت ملعون شده‌اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده‌اید» (ملاکی ۳: ۹). وقتی دهیک خود را پرداخت نمی‌کنیم، در واقع درهای مالی خود را به روی نفرین باز می‌کنیم. ما با این کار خود خدا را غارت می‌کنیم و به او فرصت لازم برای برکت دادن را نمی‌دهیم.

دعا

«این خدای پدر با قلبی مملو از شکرگزاری جهت فرستادن عیسی مسیح که به جهت گناهان من بر روی صلیب مرد به حضور تو می‌آیم. حال به واسطه مرگ او تمامی نفرین‌هایی که بر علیه من شکل گرفته بودند بی‌اثر شده‌اند. از گناهان نیاکانم که به جای خدمت به تو، به شیطان خدمت کردند، توبه می‌کنم. از هر چیزی که به طور مکرر بر خودم گفته‌ام و با کلام تو هماهنگ نیست، توبه می‌کنم. از هر دل‌شکستگی که برای والدینم به وجود آورده‌ام، توبه می‌کنم. هر نوع سرکشی را از قلبم دور کن. مرا برای هر زمانی که نتوانسته‌ام به نیازمندان کمک کنم، در حالی که در توانم بوده، ببخش. از هر چیزی که دزدیده‌ام، امروز توبه می‌کنم و قول می‌دهم دیگر این کار را انجام ندهم. هر نفرینی که به خاطر این مسائل آمده، امروز به وسیله قدرت خون عیسی شکسته شود. در نام عیسی هر شرارتی که از طریق خانواده‌ام در *AND* من منتقل شده را می‌شکنم. هر

کفن

کلمه مرگی که از سوی کسانی که در مقام قدرت بوده‌اند و بر من گفته شده را می‌شکنم. هر طلسمی که توسط جادوگران انجام شده را باطل می‌کنم. هر سلاحی که علیه من شکل بگیرد، در نام عیسی کامیاب نخواهد شد. ای روح القدس، به من کمک کن تا در برکات خداوند قدم بزنم و آنها را به نسل‌های بعد منتقل کنم.»

فصل پنجم

نان فرزندان

مدت‌ها پیش، داستانی در رابطه با خادمی گفته می‌شد که با کشتی در حال مهاجرت به ایالات متحده بود. این سفر ۲۱ روز طول می‌کشید. او تمام دارایی‌هایش را فروخت تا بتواند بلیط این سفر دریایی را تهیه کند، اما پول کافی برای غذاهای گران‌قیمت کشتی را نداشت و در نتیجه به جای آن، یک کیف بزرگ پر از پنیر و بیسکویت با خود برداشت. هر روز، وقتی مسافران دیگر به کافه‌تريا می‌رفتند تا غذا بخورند، او به عرشه کشتی می‌رفت تا با پنیر و بیسکوییتی که همراه دارد غذا بخورد. وقتی صدای خنده و شادی آن‌ها را می‌شنید، به خود یادآوری می‌کرد که اگرچه به غذای لوکس دسترسی ندارد، اما حداقل در راه آمریکا است.

در روز آخر، یک مردی نزد این خادم آمد و از او پرسید چرا به جمع دیگران در کافه‌تريا نرفته است. او با شرمندگی پاسخ داد که بسیار فقیر است و نمی‌تواند به آنجا برود. دوست جدیدش پاسخ داد: «در بلیطی تو غذا در تمام بوفه‌ها و رستوران‌ها رایگان است.»

این داستان یادآور این است که گاهی اوقات ما از نعمت‌ها و امکاناتی که در اختیار داریم بی‌خبر هستیم و خود را به خاطر شرایط فعلی که داریم محدود می‌کنیم. ما، ایمانداران به عیسی مسیح، همه در حال سفر به سوی ملکوت خدای پدر هستیم.

عیسی با مرگ خود بر روی صلیب، آن بلیط را برای ما خرید. اما در این نجات، برکات دیگری نیز گنجانده شده است. نجات فقط یک بلیط به بهشت نیست، بلکه دروازه‌ای به مرتع‌های سبز زندگی در پادشاهی خداست.

نجات در سه زمان

روح ما در زمان توبه نجات می‌یابد، جان ما از طریق تقدس نجات می‌یابد و بدن ما در زمان رستخیز نجات خواهد یافت. ما به‌عنوان ایمانداران به خدای زنده نجات یافته‌ایم، در حال نجات یافتن هستیم و در آینده نیز نجات خواهیم یافت.

اولین نکته این است که یک مسیحی قبلاً از طریق انتقال از پادشاهی تاریکی به پادشاهی مسیح نجات یافته است و از موت به حیات گام گذاشته است. « زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید» (افسیان ۲: ۸).

دومین نکته این است که ما در حال نجات هستیم. پولس رسول قرن‌تیان را «نجات یافتگان» خطاب می‌کند (دوم قرن‌تیان ۲: ۱۵)، در فیلیپیان ۲: ۱۲ - ۱۳ نیز اشاره می‌کند که «پس ای عزیزان من ... نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید. زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند.»

و این نجات در جان ما رخ می‌دهد، جایی که روح‌القدس تجدیدی در ذهن ما، شفایی به احساسات ما و آزادی به اراده‌مان می‌آورد. جان ما بخشی است که در حین زندگی‌مان بر روی این زمین نجات می‌یابد.

سومین بخش نجات ما به آینده مربوط می‌شود که خود پولس رسول نیز دو بار در رومیان ۵: ۹ - ۱۰ به آن اشاره می‌کند و می‌گوید «... نجات خواهیم یافت...» این نه در زمان گذشته است و نه در زمان حال؛ بلکه بخشی از آینده ماست. همچنین پولس در رومیان ۱۳: ۱۱ نیز اشاره می‌کند که: «الآن نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.» در این زمان ما با بدنی جدید در رستخیز از مرگان آن را تجربه خواهیم کرد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، نجات تنها یک اتفاق نیست، بلکه یک فرآیند است. نجات در زمان حال، جایی است که تجدید ذهن، شفا دادن روح، به صلیب کشیدن جسم و رهایی اتفاق می‌افتد.

آیا این امکان وجود دارد که مسیحیان نیز گرفتار روح شریر شوند؟

وقتی یک مسیحی از ارواح شریر یا نفرین‌ها رهایی می‌یابد، به این معنا نیست که آن ارواح در وجود و روح او زندگی می‌کردند. روح القدس روح فرد ایماندار به عیسی مسیح را در بر می‌گیرد، اما ارواح شریر می‌توانند جان او را آزار داده، او را عذاب دهند و تحت فشار بگذارند. روح القدس در فرد ایماندار ساکن می‌شود و این بدان معنی است که او متعلق به خدا است. ارواح شریر تلاش می‌کنند تا یک بخش از زندگی فرد ایماندار را تحت کنترل خود درآورند. توجه داشته باشید که تحت آزار قرار گرفتن از سوی یک روح شریر به این معنا نیست که شما نجات نیافته‌اید و یا آن روح شریر در شما ساکن شده است.

درک پرینس، که در زمینه آزادی تأثیر بسیار زیادی در زندگی من دارد، در یکی از سخنرانی‌هایش اشاره کرد که واژه یونانی که نویسندگان عهد جدید برای تصرف از سوی ارواح شریر استفاده کرده‌اند، "دیمونیزه" و یا همان شیطانی شدن است. او توضیح می‌دهد که دیمونیزه شدن به معنای مالکیت نیست، بلکه به معنای کنترل جزئی است. این بدان معنی است که شیاطین تلاش می‌کنند تا یک حوزه خاص از زندگی شما را کنترل کنند و این در حالی است که آن‌ها هرگز نمی‌توانند روح شما را تصرف یا مالک آن شوند.

حال سوال اینجا است که چگونه می‌دانید کدام بخش از زندگی شما تحت کنترل ارواح شریر است؟ معمولاً این اتفاق در حوزه‌هایی روی می‌دهد که شما هیچ کنترلی بر آن ندارید. وقتی شما از ارواح شریر آزاد می‌شوید، بار دیگر آن حوزه از حیات خود را از دست شریر نجات می‌دهید.

شاید شما فکر می‌کنید که تاریکی و نور نمی‌توانند در کنار هم قرار بگیرند. اما در کتاب مقدس چنین چیزی نوشته نشده است. برخی بر این باور هستند که روح القدس و یک روح شرور نمی‌توانند در یک ظرف واحد ساکن شوند. واقعاً؟ چه کسی چنین چیزی گفته است؟ آیه‌ای که به این موضوع اشاره می‌کند، می‌گوید: «از وابستگی‌های نامناسب با افراد بی ایمان دوری کنید. زیرا چه شراکتی بین نیکی و شرارت است و چه رفاقتی بین روشنایی و تاریکی؟» (دوم قرنتیان ۶: ۱۴). این آیه نمی‌گوید که نور و تاریکی نمی‌توانند هم‌زمان در یک مکان وجود داشته باشند، بلکه می‌گوید که نباید در کنار هم باشند. پولس به ما می‌گوید که اوضاع باید چگونه باشد، نه اینکه چه چیزی نمی‌تواند باشد.

اگر فکر می‌کنید که مسیحیان نمی‌توانند دیمونیزه شوند، بگذارید بگویم که داستان‌هایی وجود دارد که نور و تاریکی در یک شخص عمل کرده‌اند. در ادامه چند نمونه را برایتان بیان می‌کنم: یک کشیش سقوط کرده که زمانی در مورد قدوسیت

موعظه می‌کرد اما در عین حال همیشه به خانه‌های فاحشه می‌رفت؛ یک ایماندار تازه نجات یافته که به دنبال مصرف مواد مخدر و خودکشی رفت؛ و یک رهبر مسیحی که با موعظت خود بر افراد بسیار زیادی تأثیرگذار بود، اما به دلیل دزدی تقلب به زندان افتاد. وقتی پولس در دوم قرن‌تین ۶: ۱۴ گفت: «از وابستگی‌های نامناسب با افراد بی‌ایمان دوری کنید»، ادامه می‌دهد که تاریکی و نور نباید هیچ‌گونه همبستگی با هم داشته باشند. اگر تاریکی و نور نمی‌توانند همزمان وجود داشته باشند، پس مسیحیان نمی‌توانند با بی‌ایمانان قرار عاشقانه بگذارند. هرچند که این اتفاق نباید بیفتد، اما می‌دانیم که همیشه روی می‌دهد. همین موضوع درباره مسیحیان دیمونیزه نیز صادق است. آن‌ها نباید تحت این تأثیر شیطان‌ی باشند، اما در هیچ‌کجای کتاب مقدس نیامده که امکان ندارد تحت تأثیر قرار نگیرند.

سوزو (Sozo)

ما انسان‌ها موجوداتی سه‌گانه‌ای هستیم و گناه، تمامی وجود ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. گناه نه تنها روح ما را از حیات محروم می‌سازد، بلکه بیماری، فقر و ظلم را نیز به همراه دارد و در نتیجه، نجات باید به تمامی ابعاد وجود ما اثر بگذارد. کلمه‌ای که در زبان یونانی برای اشاره به نجات به کار می‌رود، «سوزو» است. «سوزو» به معنای نجات دادن، رهایی بخشیدن، محافظت کردن، حفظ کردن و نجات از خطر است. این کلمه در انجیل متی ۱: ۲۱ به کار رفته است، جایی که به بخشش گناهان اشاره دارد. همچنین در متی ۹: ۲۲ وقتی که از شفا یافتن زنی سخن می‌گوید، از «سوزو» استفاده شده است. در انجیل لوقا ۸: ۳۶ نیز، زمانی که از رهایی مردی از ارواح ناپاک حرف می‌زند، این واژه به کار رفته است.

مشاهده می‌کنید که واژه «سوزو» تنها به بخشش گناهان محدود نمی‌شود؛ بلکه شامل شفا از بیماری‌ها و رهایی از تسلط ارواح ناپاک نیز می‌شود. نجات، بیش از یک بلیط به بهشت است؛ این نجاتی است که تمامی ابعاد روح، جان و بدن را دربرمی‌گیرد.

آزادی و رهایی برای ایمانداران

در انجیل مرقس، زنی از سرزمین کنعان، با قومیتی فنیقی، نزد عیسی آمد و او را پرستید و از وی درخواست کرد تا دخترش را شفا دهد. دختر او به شدت تسخیر شده بود؛ تسخیری که نشانگر حضور ارواح ناپاک در آن کودک بود. اما این مادر چگونه متوجه شد که مشکلات فرزندش ریشه در ارواح ناپاک دارد؟ عیسی، که خداوند بود و از همه چیز آگاه، ارزیابی این مادر را زیر سوال نبرد.

عیسی در ابتدا در مورد التماس آن زن نسبت به شفای دخترش هیچ کاری انجام نمی‌دهد و از آنجایی که آن زن یهودی نبود بلکه بت پرست بود، در نتیجه شاگردان عیسی تصمیم گرفتند تا او را از آنجا دور کنند. با این حال، این زن دست از سماجت نکشید. سرانجام، عیسی به او پاسخ داد: «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.» (متی ۱۵: ۲۶). در باور یهودیان، دیگر اقوام و نژادها همچون «سگ‌ها» بودند، زیرا سگ‌ها به عنوان موجوداتی پست و منفور شناخته می‌شدند. اما این زن، ناامید نشد. او در پاسخ گفت: «بلی خداوند، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.» (متی ۱۵: ۲۷). هرچند که یهودیان از سگ‌ها نفرت داشتند، اما تکه‌های باقی مانده غذای خود را روی زمین می‌ریختند تا سگ‌ها بخورند و در نتیجه آن زن نیز، چیزی بیش از این نمی‌خواست؛ او حاضر بود از این خرده‌های روحانی بخورد، تا فرزندش نجات یابد.

عیسی که از ایمان این زن متأثر شده بود، هرچند که از نظر فیزیکی کنار آن دختر نبود، اما با بر زبان آوردن کلمه‌ای دخترک از روح شریب آزاد شد و شفا یافت. این زن، خرده‌ها را گرفت، اما آنان که فرزندان خداوند هستند، نان کامل را دریافت می‌کنند، نه خرده‌ها، بلکه غذای کامل انجیل که رهایی و شفا را به همراه دارد. از دیدگاه عیسی، رهایی برای ایمانداران همچون نانی است که به فرزندان داده می‌شود. انکار نیاز ما به آزادی، رهایی و پیروزی همچون این است که بگوییم ما به نان نیازی نداریم. به همین دلیل عیسی به شاگردانش آموخت که دعا کنند: «...ای پدر ما که در آسمانی... از شریر ما رهایی ده...» (متی ۶: ۹-۱۳). هرچند که ما فرزندان خدا هستیم، اما با این وجود، باز هم باید به دنبال آزادی و رهایی باشیم.

بنیان آزادی و رهایی

صلیب عیسی مسیح اساس آزادی ما است. پیام صلیب قدرت و حکمت خداست (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۱: ۱۸). در جلجتا، عیسی به خاطر گناهان ما مجازات شد تا ما بخشیده شویم. او محکوم شد تا ما عادل شمرده شویم. عیسی گناه شد تا ما عادل شویم. او مرد تا ما زندگی کنیم. یک **تبادل الهی** در صلیب رخ داد.

در صلیب، عیسی مجازات شد تا ما بخشیده شویم (متی ۹: ۶). بخشش برای ما رایگان است، اما خدا برای بخشیدن گناهان ما هزینه‌ای به قیمت پسر خود را پرداخت کرد. در صلیب، عیسی محکوم شد تا ما توجیه شویم (رومیان ۳: ۲۴). گناه محکومیت می‌آورد و این در حالی است که نجات، آزادی از گناه و احساس گناه را به همراه دارد.

عیسی گناه ما را بر خود گرفت تا ما عادل شمرده شویم به طوری که گویی هرگز گناه نکرده‌ایم. بخشش گناه شما را می‌بخشد، اما عادل شمردگی شما را بی‌گناه می‌سازد، انگار که هرگز آن گناه را مرتکب نشده‌اید.

در صلیب، عیسی گناه شد تا ما عادل شمرده شویم (دوم قرن‌تیان ۵: ۲۱). عیسی گناه تو را بر دوش گرفت تا عدالت خود را به تو ببخشد.

در صلیب، عیسی مرد تا ما زندگی کنیم (یوحنا ۱۰: ۱۰؛ رومیان ۶: ۲۳). عیسی آمد تا زندگی خود را به ما ببخشد و مرگ (روحانی) ما را بر خود بگیرد. زندگی عیسی چگونه است؟ کلمه اصلی برای اشاره به «زندگی» در یوحنا ۱۰: ۱۰ به کار رفته است «زُوتِه (zoë)» می‌باشد و این همان زندگی‌ای است که خدا در خود دارد.

در صلیب، عیسی مجروح شد تا ما شفا یابیم (اشعیا ۵۳: ۵). عیسی برای شفا یافتن ما تازیانه خورد. هر بیماری‌ای بر بدن عیسی قرار گرفت.

در صلیب، عیسی ملعون شد تا ما برکت یابیم. عیسی لعنت‌های نسلی، لعنت‌های انسانی و لعنت‌هایی که به‌دست آورده شده بودند را بر خود گرفت، زیرا «هر که بر درخت آویخته شود، ملعون است» (غلاطیان ۳: ۱۳). عیسی لعنت‌های ما را بر دوش گرفت تا ما برکت یابیم.

در صلیب، عیسی فقیر شد تا ما غنی شویم (دوم قرن‌تیان ۸: ۹). عیسی بر صلیب فقیر شد: برهنه، گرسنه، تشنه و محتاج همه چیز، تا ما غنی شویم و بیشتر از نیاز خود داشته باشیم تا بتوانیم به خانواده‌های خود کمک کنیم و پادشاهی خدا را با منابع خود گسترش دهیم.

در صلیب، عیسی طرد شد تا ما پذیرفته شویم (متی ۲۷: ۴۶). عیسی توسط خدا رد شد و از سوی مردم ترک شد و در نتیجه او حس تنهایی و طرد شدگی را به خوبی می‌شناسد. ما توسط خدا پذیرفته شده‌ایم، زیرا عیسی از سوی او رد شد.

در صلیب، عیسی به شرمساری کشیده شد تا ما در جلال زندگی کنیم (متی ۲۷: ۳۵؛ عبرانیان ۱۲: ۲). عیسی خفت و خواری کشید تا ما در شرم و خجالت زندگی نکنیم.

در صلیب، عیسی قدرت شیطان را نابود کرد

(کولسیان ۲: ۱۴ - ۱۵؛ پیدایش ۳: ۱۵).

وقتی مسیح برای گناهان ما مرد، شیطان خلع سلاح شد و شکست خورد. زمانی که خدا در باغ عدن گفت که سر آن مار کوپیده خواهد شد، درحقیقت شکست شیطان در باغ عدن پیشگویی شد. دلایل زیادی برای ستم‌های شیطانی وجود دارد، اما تنها یک اصل برای آزادی از آنها هست و آن تنها و تنها صلیب جلجتا است. **گناهان مختلف در**

را برای ورود شیطان باز می‌کنند، اما تنها خون گرانبهای عیسی مسیح است که او را بیرون می‌راند. فقط خون عیسی است که می‌تواند شیطان را مغلوب کند (مکاشفه ۱۲: ۱۱).

جنگ از موضع پیروزی

به دلیل صلیب و خون عیسی، شیطان از پیش شکست خورده است و بهای این پیروزی پرداخت شده است. این پیروزی بر شیاطین و لعنت‌ها به همه مؤمنان وعده داده شده است. حال سوال اینجا است که چرا بسیاری از مؤمنان در شکست زندگی می‌کنند؟ خدا سرزمین کنعان را به تمام اسرائیل وعده داده بود، اما فقط تعداد کمی وارد آن شدند. فرزندان ابراهیم فقط آنچه را که برایش جنگیدند، به دست آوردند، نه آنچه را که خدا وعده داده بود. شما آنچه را که برایتان وعده داده شده است را به دست نمی‌آورید بلکه آنچه را که برایش می‌جنگید را به دست می‌آورید. «ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تو می‌سپارم برحسب نبوت‌هایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگِ نیکو کنی،» (اول تیموتائوس ۱: ۱۸).

بسیاری از افراد کلام‌های نبوی دریافت می‌کنند اما آنها تحقق آنها را مشاهده نمی‌کنند، زیرا از موضع آن کلام نبوتی جنگ نمی‌کنند. وعده خدا، کلام نبوتی، یا آنچه عیسی در جلجتا برای ما انجام داده است، باید با ایمان ما دریافت شوند. ما باید از اعلام کردن محض آنچه عیسی بر صلیب برای ما انجام داد، به تصاحب آنچه او برایمان انجام داد حرکت کنیم. پیروزی بر صلیب جنگ را از میان نمی‌برد، بلکه به ما قدرت می‌بخشد. از زمان یحییای تعمیر دهنده، پادشاهی خدا مورد حملات سخت قرار می‌گیرد (متی ۱۱: ۱۲). شما نمی‌توانید کنار بایستید و نقش قربانی را بازی کنید، زیرا صلیب شما را پیروز ساخته است. باید برخیزید و آنچه را که از پیش از آن شماسست، تصاحب کنید و تمام نیروهای شیطان را بیرون برانید.

بیش از پیروزمندان

هر پیروزمندی پس از نبرد پیروز می‌شود. توجه داشته باشید که ما قبل از نبرد پیروز می‌شویم و از همین رو، بیش از پیروزمندان هستیم (رومیان ۸: ۳۷). وقتی به عیسی مسیح ایمان می‌آورید، عیسی به شما قدرت و اقتدار روح‌القدس را می‌بخشد. شما در دنیای روحانی مانند یک افسر پلیس هستید. یک افسر پلیس نشانی دارد که به او اقتدار می‌دهد، و سلاحی دارد که قدرت را برای پشتیبانی از آن اقتدار فراهم می‌کند.

جنایتکاران از افسران پلیس می‌ترسند، زیرا آنها اقتدار و قدرتی را با خود حمل می‌کنند. وقتی شما متوجه می‌شوید که اقتدار و قدرتی بر شیطان به شما داده شده است، دشمن دچار وحشت می‌شود و در این حالت او همانند یک جنایتکار است و شما افسر پلیس هستید. شما قدرت آسمان را در پشت خود دارید. ما برای پیروزی نمی‌جنگیم، بلکه از موضع پیروزی می‌جنگیم. در آیات معروف درباره جنگ روحانی در فصل ششم کتاب افسسیان، پولس می‌گوید زره خدا را بپوشید تا «مقاومت کنید» (افسسیان ۶: ۱۱؛ ۱۳- ۱۴). هدف از پوشیدن زره روحانی این نیست که پیروزی را به دست آوریم، بلکه این است که در پیروزی‌ای که قبلاً برای ما به دست آمده است، مقاومت کنیم.

مارهای مرده هم می‌توانند خطرناک باشند

کتاب مقدس شیطان را به پنج حیوان تشبیه می‌کند:

۱. **پرنده؛** او کلام را می‌رباید (متی ۱۳: ۴).
 ۲. **گرگ؛** او گوسفندان را می‌رباید و پراکنده می‌کند (یوحنا ۱۰: ۱۲).
 ۳. **شیر؛** شیطان شیر نیست، زیرا فقط یک شیر حقیقی وجود دارد و آن شیر قبيله یهودا می‌باشد. اما شیطان مانند شیر عمل می‌کند و با غرشی بلند سعی می‌کند تا طعمه خود را ببلعد (اول پطرس ۵: ۸).
 ۴. **اژدها؛** او تمام دنیا را فریب می‌دهد (مکاشفه ۱۲: ۹؛ ۲۰: ۲).
 ۵. **مار؛** ما اولین بار شیطان را به شکل مار در کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم. مارها با دهان خود حمله می‌کنند و زهر را به قربانی خود تزریق می‌کنند (پیدایش ۳: ۱).
- یک مرکز پزشکی در فینیکس آریزونا تحقیقی روی مارهای زنگی انجام داد و متوجه شد که مارهای زنگی مرده همچنان می‌توانند حمله کنند، نیش بزنند و حتی قربانی خود را به کام مرگ بکشند.

رهایی کامل

گاهی مارهای زنگی کشته می‌شوند، سرشان بریده می‌شود، اما سر مار همچنان ظرفیت واکنش‌های متقابل را حفظ می‌کند. یک مطالعه نشان داد که سر مارها تا ۶۰ دقیقه پس از سر بریده شدن قادر هستند تا ضرباتی را به قربانی خود وارد کنند. مارهای مرده هم خطرناک هستند. شکست شیطان به شما امکان پیروزی را می‌دهد، اما به طور خودکار شما را به فردی پیروزمند تبدیل نمی‌کند. در غیر این صورت، همه

ایمانداران همیشه پیروز می‌بودند و به ما فرمان داده نمی‌شد که علیه شیطان بجنگیم و با دشمن خود مقابله کنیم.

بسیاری از ایمانداران اعتراف می‌کنند که شیطان شکست خورده است و او دیگر مشکلی جدی در زندگی آنها نیست، اما در زندگی خود شکست خورده‌اند. نویسندگان عهد جدید از شکست شیطان آگاه بودند، اما همچنان هشدار می‌دادند: «ابلیس را مجال ندهید.» (افسسیان ۴: ۲۷)، «اینک، شما را قوت می‌بخشم که ماران و عقرب‌ها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.» (لوقا ۱۰: ۱۹)، «با ابلیس مقاومت کنید...» (یعقوب ۴: ۷)، «هشیار و بیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرآن گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.» (اول پطرس ۵: ۸-۹). تمام این آیات نشان می‌دهند که ما باید نسبت به دشمن شکست‌خورده خود هوشیار و بیدار باشیم، در غیر این صورت، فقط پیروزی را اعتراف می‌کنیم و هرگز مالک آن نمی‌شویم. زندگی زمین بازی نیست، بلکه میدان نبرد است.

فرد زندانی که به حیوان خانگی تبدیل شد

داستان شمشون به ما درسی می‌دهد. فلسطینیان شمشون را پس از یک محاکمه طولانی او را همچنان اسیر خود کرده بودند. آنها او را شکست دادند، کور کردند و به بند کشیدند. آنها او را اسیر کردند و او دیگر زندانی آنها بود. فلسطینیان شروع به جشن گرفتن کردند و با دشمن اسیر شده‌شان سرگرم شدند. آنها فکر می‌کردند که شمشون شکست خورده است، و دیگر نمی‌تواند کاری انجام دهد. اما شمشون هنوز هم خطرناک بود و همچنان دشمن آنها باقی ماند. خیلی زود، شکست او به شکست آنها تبدیل شد. او از آنها انتقام گرفت و موفق شد، زیرا آنها هوشیار نبودند و زندگی را مانند یک مهمانی می‌پنداشتند و دشمن خود را مانند یک حیوان خانگی در نظر گرفته بودند.

“برای اینکه سرنوشتی مشابه دشمن خود نداشته باشیم، باید به یاد داشته باشیم که او در **جلجتا** خلع سلاح شده است.”

او شکست خورده است، اما هنوز دشمن واقعی ماست و نباید این موضوع را سهل بگیریم. به همین دلیل است که پطرس گفت هشیار باشید و پولس گفت که تمام سلاح خدا را بپوشید تا در برابر دشمنی که شکست خورده است ایستادگی کنید. اگر دشمن شکست خورده‌تان را جدی نگیرید، شکست‌های بسیاری را تجربه خواهید نمود.

جلیات افتاده است — حال زمان جنگ است

وقتی داوود جلیات را کشت، دشمن فرار کرد، اما جنگ به پایان نرسیده بود؛ بلکه تازه این آغاز کار بود. مردمان اسرائیل که پیش از این از دشمن پنهان شده بودند، با پیروزی درخشان داوود نیرو گرفتند. آن‌ها شجاعت خود را در پیروزی او یافتند. پیروزی داوود نه تنها باعث نشد که آن‌ها بنشینند و استراحت کنند، بلکه آن‌ها را برانگیخت تا بلند شده و با دشمن خود بجنگند. عیسی تصویری از داوود است. او «جلیات» — حاکم تاریکی — را شکست داد و حال جلیات افتاده است و زمان این است تا برخیزیم و بجنگیم و پاکی و آزادی خود را باز پس گیریم. دشمن شما در حال فرار است؛ او در هراس است. نگذارید چیزی از او بماند. شما نشان اقتدار خدا و قدرت روح القدس را دارید تا پیروزی جلجتا را در زندگی خود به حقیقت تبدیل کنید.

دعا

«خدایا، پدرم، تو را می ستایم که مرا در جای‌های آسمانی با هر برکت روحانی در مسیح عیسی برکت داده‌ای. عیسی، ای نجات‌دهنده من، از تو سپاسگزارم که بزرگ‌ترین هدیه نجات و زندگی نو را به من بخشیده‌ای. روح القدس را می پذیرم تا برایم ثروت‌های میراثم در مسیح را آشکار کند. من تنها به اقرار سرزمین موعودم بسنده نخواهم کرد، بلکه به نام عیسی آن را تصاحب خواهم کرد.»

فصل ششم

یافتن آزادی

پزشکان جان را با مجموعه‌ای از افکار غیرقابل کنترل و مزاحم، اختلال تیک، اختلالاتی ناشی از ترس، بی‌خوابی و تمایلات خودکشی تشخیص دادند. او به مدت سه سال گرفتار این مشکلات هولناک بود. افکار مزاحم چنان دهشتناک بودند که خود او می‌گفت گویی شخص دیگری درون او زندگی می‌کند و به جای او فکر می‌کند. افکار شومی به ذهنش خطور می‌کردند که خدا و خانواده‌اش را لعنت کند تا مرگ آن‌ها را ببیند. شدت این افکار چنان بود که او مدرسه را رها کرد؛ در حالی که پیش‌تر دانش‌آموزی ممتاز و موفق بود. این اختلالات چنان تأثیری بر او گذاشتند که حتی نمی‌توانست در امتحانات چندگزینه‌ای، پاسخ صحیح را انتخاب کند. به عنوان مکانیسمی برای مقابله با این افکار شکنجه‌آور، او دچار اختلال تیک شد و حتی گاهی به بدن خود ضربه می‌زد تا شاید از شر هجوم این افکار مزاحم آزاد شود.

اولین بار که او را در یکی از جلساتمان دیدم، بدنش درهم پیچیده و آشفته بود و با دست‌هایش سر خود را می‌کوبید. جان به‌سختی می‌توانست استراحت کند یا بخوابد. او مجبور بود برای خاموش کردن صدای افکار مزاحم، فیلم‌ها یا برنامه‌های تلویزیونی تماشا کند تا بتواند اندکی آرامش یابد و به خواب برود. با توجه به تلاش‌های مکرر برای خودکشی، او نهایتاً در یک مؤسسه روانی بستری شد، جایی که داروهایی به او داده شد تا احساساتش را تقلیل داده و افکارش را خاموش کنند. پس از این اتفاق خانواده‌اش

ترس و هیبت خدا

سعی کردند تا از مکان‌های دیگری نیز کمک بطلبند.

آن‌ها به سراغ درمان‌های جایگزین، ویتامین‌های طبیعی و دعا‌های ایمانداران در کلیساها رفتند، اما هیچ‌کدام نتیجه‌ای نداشت. در نهایت، والدینش او را به جلسه دعای ماهیانه ما آوردند؛ جایی که در آن برای آزادی دعا می‌کنیم. هنگامی که برای او دعا می‌کردم، روح القدس شروع به بیرون راندن تمام شرارت‌هایی کرد که جاننش را درگیر کرده بودند. او شروع به نشان دادن واکنش کرد و انواع مواد ناپاک و آلوده را از بدنش بیرون ریخت. پس از این رهایی، او به خانه بازگشت و همان روز مصرف بنادریل^{۳۶} را قطع کرد، این دارو به او کمک می‌کرد تا خواب بهتری داشته باشد. همچنین، افکار مزاحم و تمایلات خودکشی از ذهن او پاک شدند. ذهن او دوباره به حالت عادی بازگشت و توانایی تصمیم‌گیری پیدا کرد. جان دوباره به مدرسه و و توانست مدرک دیپلم خود را بگیرد و خداوند زندگی‌اش را کاملاً احیا نمود. سپس او به کلیسا آمد تا شهادت زندگی خود را بدهد و خدا را جلال دهد و امروز، او در یکی از کلیساهای محلی مشغول خدمت است و جوانان را به سوی مسیح هدایت می‌کند. جلال بر خداوند!

شناسایی دشمن

اولین قدم برای یافتن آزادی این است که تشخیص دهید به آزادی نیاز دارید. شناسایی دشمن، پنجاه درصد پیروزی است. ممکن است این نکته ساده به نظر برسد، اما توجه داشته باشید که اسارت بسیار فریبنده است. بسیاری از کسانی که در بند هستند، تصور می‌کنند که آزاد هستند. عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت که اگر در کلام او بمانند، شاگردان واقعی او خواهند بود و حقیقت آن‌ها را آزاد خواهد کرد (مراجعه کنید به یوحنا ۸: ۳۱ - ۳۲). پاسخ آن‌ها شبیه پاسخ بسیاری از مسیحیان امروز بود: «اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم» (یوحنا ۸: ۳۳). این جمله شبیه چیزی است که بسیاری از مسیحیان امروزی نیز می‌گویند: «ما نیازی به رهایی نداریم؛ ما خوب هستیم.» پیروان جدید عیسی در حقیقت ادعا کردند که هرگز غلام کسی نبودند (مراجعه کنید به یوحنا ۸: ۳۱ - ۳۶). این ادعایی جسورانه بود، اما آیا آنها واقعاً هرگز در اسارت کسی نبوده‌اند؟ تاریخ نشان می‌دهد که یهودیان بارها در بند ملت‌های مختلف بوده‌اند؛ از جمله مصریان، مدیانیان، فلسطینیان، بابلیان، و در زمان عیسی، رومیان.

چگونه ممکن است که آن‌ها ادعا کنند که هرگز در بند نبوده‌اند؟ آشکار است که

۳۶ نوعی داروی ضد حساسیت می‌باشد.

بندگی بسیار فریبنده است. برای اینکه آزاد شوید، ابتدا باید به این حقیقت پی ببرید که آزاد نیستید. شما باید نیاز خود به آزادی را بشناسید و تشنه آن باشید. درک پرینس همیشه می‌گفت: «روح‌القدس برای کسانی است که تشنه‌اند، اما رهایی برای کسانی است که نامیدانه به دنبال آن هستند.» عیسی نیز به شاگردانش توضیح داد که چرا استمرار در کلام او برای آزاد شدن و آزاد ماندن مهم است. عیسی فرمود: «آمین آمین به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، غلام گناه است و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند.» (یوحنا ۸: ۳۴ - ۳۵). شخص می‌تواند شاگرد عیسی باشد، اما همچنان مرتکب گناهی شود که بارها و بارها تکرار می‌شود. وقتی به گناهی مداوم گرفتار می‌شویم، این گناه به نوعی بندگی تبدیل می‌شود. ما بنده آن گناه می‌شویم و این سخن من نیست، بلکه از عیسی است! همچنین به خاطر داشته باشید که او این را به پیروان جدیدش می‌گفت. ارتکاب مداوم گناه یا بنده هر نوع گناه بودن، هزینه‌ای دارد: چنین فردی برای همیشه در خانه نمی‌ماند. این بدان معناست که فرد در رابطه‌اش با خدا و در رسالتش در کلیسا ثابت‌قدم نخواهد ماند. یکی از دلایل اصلی که مردم در کلیسا نمی‌مانند این است که آزاد نیستند. بندگی‌ای که با خود حمل می‌کنند، مانع از این می‌شود که برای همیشه در خانه بمانند.

حال، نقطه مقابل بندگی، پسرخواندگی است. پسرخواندگی چیزی فراتر از صرفاً فرزند خدا بودن است و این مفهوم به معنای رهایی از چنگال گناه و هدایت شدن به وسیله روح‌القدس است. وقتی متوجه می‌شوید که بارها در همان گناه می‌افتید یا همان اتفاقات ناگوار بارها برای شما روی می‌دهند، این علامتی است که نشان می‌دهد به آزادی نیاز دارید و عیسی همان حقیقت و منبع آزادی ما است.

اعتراف گناهان

پس از اینکه نیاز خود به آزادی را شناختیم، باید از گناهان خود و گناهان نیاکانمان توبه کنیم. اعتراف به گناهان، درهای تجربه آزادی خداوند را برای ما باز می‌کند. توبه از گناهان نیز تمام درها را به روی شیاطین می‌بندد. بسیار مهم است که تسلیم روح‌القدس شویم تا او ما را به سوی توبه هدایت کند. نباید به گذشته بازگردیم و سعی کنیم هر گناهی که مرتکب شده‌ایم را بیابیم، بلکه باید اجازه دهیم که روح خدا آنچه را که باید از آن توبه کنیم، به یادمان بیاورد و به این ترتیب درها به روی شریر بسته می‌شوند. گناهان آشکاری وجود دارند که باید از آن‌ها روی برگردانیم، اما در بسیاری از موارد نمی‌دانیم کدام گناه خاص، در را به روی دشمن باز کرده است. زمانی که سه سال متوالی

قحطی در سرزمین اسرائیل جاری بود، داوود از خدا پرسید که چرا این اتفاق افتاده است. سپس خدا آشکار کرد که شائول پیمان با جبعونیان را شکسته است (مراجعه کنید به دوم سموئیل ۲۱: ۱). برخلاف شائول، داوود گام‌های درست را برداشت تا آنچه شائول ایجاد کرده بود را جبران کند، و قحطی متوقف شد. در این مورد خاص، گناه داوود نبود که باعث قحطی شد، بلکه گناه پیشینیان او، یعنی شائول، باعث این بلا شده بود. گاهی لازم است که برای گناهان نیاکانمان توبه کنیم. کتاب مقدس می‌گوید: «بقیه شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و در گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.» (پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند، اعتراف خواهند کرد.) (لاویان ۲۶: ۳۹ - ۴۰).

ما گناهان والدینمان را اعتراف می‌کنیم، نه برای اینکه آن‌ها بخشیده شوند، بلکه برای اینکه هرگونه دسترسی دشمن به ما انکار شود، و تمام درها به روی او بسته شوند، و چنگال شیطان شکسته شود. در رابطه با توبه شخصی خودمان، باید بفهمیم که توبه بیش از پشیمانی از آنچه انجام داده‌ایم می‌باشد. توجه داشته باشید که حس ندامت توبه نیست. یهودا زمانی که به عیسی خیانت کرد، احساس ندامت و پشیمانی می‌کرد، اما توبه‌ای در کار نبود. یهودا حتی پول را به فریسیان بازگرداند، اما توبه‌ای نسبت به خدا نداشت. توبه به معنای اذعان به این است که آنچه انجام دادیم حتی اگر کسی آن را ندیده باشد یا کسی از آن آسیب ندیده باشد، باز هم در مقابل خدا اشتباه بود. توبه یعنی شخصاً به خدا اعتراف کنیم که متأسف هستیم. توبه یک انتخاب آگاهانه است تا تغییری در مسیر زندگی‌مان روی دهد. تصور کنید که روزی در حال رانندگی هستید و متوجه می‌شوید که به سوی مقصد اشتباهی می‌روید بنابراین، یک دور برگردان را می‌یابید و مسیر خود را اصلاح می‌کنید. توبه همان دور برگردان است و فراتر از یک پشیمانی ساده می‌باشد. توبه فقط به معنای تسکین یافتن نیست، تا وقتی زندگی‌مان بهتر شد، دوباره به شیوه‌های گناه‌آلود سابق برگردیم. افراد زیادی فقط به دنبال تسکین از مشکلاتشان هستند، اما به‌طور واقعی به دنبال توبه نیستند.

علاوه بر اعتراف گناهان به خدا، اعتراف گناهان به یک مشاور یا شبان مورد اعتماد نیز قدرت زیادی دارد. رسول خداوند یعقوب می‌گوید که اعتراف باعث شفا می‌شود (مراجعه کنید به یعقوب ۵: ۱۶). گناه در تاریکی رشد می‌کند، اما راهی زمانی رخ می‌دهد که گناه را به درون نور بیاوریم. وقتی گناه خود را توجیه می‌کنیم، دیگران را مقصر می‌دانیم و آن را پنهان می‌کنیم، به شیطان قدرت می‌دهیم تا ما را در بند نگاه دارد. توبه همیشه چنگال شیطان را می‌شکند!

تسلیم به سروری عیسی

رینهارد بانکه، مبشر معروف در یکی از جلسات بشارتی داستانی درباره پسر بچه‌ای با خانه‌ای بزرگ تعریف کرد. این پسر یک خانه دو طبقه با ده اتاق داشت. داستان این چنین ادامه می‌یابد که روزی عیسی بر درب خانه این پسر کوچک می‌کوبد و درخواست می‌کند که وارد شود. پسر با افتخار عیسی را به خانه‌اش دعوت می‌کند و بهترین اتاق یعنی همان اتاق اصلی را به او می‌دهد.

روز بعد، صدای دیگری بر در شنیده می‌شود. وقتی پسر در را باز می‌کند تا ببیند چه کسی پشت آن است، با شیطان مواجه می‌شود. شیطان شروع به فشار آوردن به در می‌کند تا خودش را به داخل خانه بیاندازد. پسر کوچک برای مدت طولانی با شیطان مقاومت می‌کند تا اینکه سرانجام او را بیرون می‌اندازد و در را محکم می‌بندد. او در حالی که از جنگیدن خسته شده بود روی کاناپه استراحت می‌کند، و در همین حال عیسی را می‌بیند که از اتاق اصلی پایین می‌آید. پسر کوچک، ناامید و ناراحت از اینکه عیسی به او در مبارزه با شیطان کمک نکرد، به عیسی گفت: «چرا به من کمک نکردی؟» عیسی جواب داد: «من مهمان هستم، و تو صاحب خانه‌ای.»

پسر کوچک ناگهان متوجه حقیقتی شد! او فهمید که عیسی به اتاق‌های بیشتری نیاز دارد. پس تصمیم گرفت که تمام طبقه بالا را به عیسی بدهد، یعنی پنج اتاق در اختیار عیسی گذاشت، اما همچنان پنج اتاق دیگر را برای خودش نگه داشت. او با خود فکر کرد که مشکل حل شده است و با خیالی آسوده به خواب رفت.

صبح روز بعد، دوباره صدای در شنیده شد. این بار پسر کوچک دیگر شوقی برای باز کردن در نداشت. بنابراین، در را کمی باز کرد تا ببیند چه کسی پشت آن است. همین که در را کمی باز کرد، شیطان پایش را داخل خانه گذاشت و شروع کرد با پسر کوچک مقاومت کردن تا بتواند خودش را به داخل خانه بیاندازد. پس از تلاش زیاد و جنگیدن با شیطان، پسر کوچک بالاخره توانست در را ببندد و شیطان را بیرون بیاندازد.

سپس، با عجله نزد عیسی رفت و با شکایت گفت: «چرا به من کمک نمی‌کنی؟ من پنج اتاق را به تو دادم. چرا همچنان باید خودم با شیطان بجنگم؟»

عیسی پاسخ داد: «من از اینکه در خانه‌ات مهمان باشم و پنج اتاق در اختیارم باشد، سپاسگزارم، اما تو صاحب خانه هستی؛ و این وظیفه توست که در را باز کنی.» در همین لحظه، پسر کوچک به یک بیداری ذهنی رسید و حقیقت را درک کرد! بالاخره فهمید! او کلیدهای خانه را به عیسی سپرد و گفت: «حالا تو صاحب این خانه‌ای، و من مهمان تو هستم. می‌خواهی کجا بمانم؟» عیسی اتاق اصلی را به او داد تا به عنوان مهمان در آن بماند.

روز بعد، دوباره صدای در شنیده شد. پسر کوچک برخاست تا در را باز کند، اما عیسی به او گفت که به خواب بازگردد. عیسی همچنین به او گفت که وظیفه او نیست که در را باز کند، زیرا او فقط مهمان است. پس عیسی به سمت در رفت تا آن را باز کند. در این میان، پسر کوچک از گوشه‌ای نظاره می‌کرد تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد. وقتی عیسی در را باز کرد، شیطان آنجا ایستاده بود. با دیدن عیسی، شیطان به زانو افتاد و گفت: «سرورم، اشتباه آمده‌ام، متاسفم.»

اگرچه این داستانی نمادین است، اما پیام بسیار قدرتمندی دارد که با آموزه‌های کتاب مقدس سازگار است. «پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید، تا از شما بگریزد.» (یعقوب ۴: ۷). پیش از آنکه شروع به توبیخ شیطان کنیم، ابتدا باید خود را به خدا تسلیم کنیم. با این حال، تسلیم شدن به سروری عیسی، چیزی فراتر از خواندن دعای توبه است. بسیاری از افراد عیسی را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفته‌اند، اما هنوز به عنوان سرور خود، تماماً به او تسلیم نشده‌اند. آن‌ها همچنان مالک خانه هستند و کلیدها را در دست دارند. عیسی آماده است که مسئولیت کامل کسانی را که تحت سروری او قرار دارند، بر عهده بگیرد. وقتی عیسی نجات‌دهنده و سرور تو باشد، مقاومت در برابر شیطان مؤثر خواهد بود و دیگر تنها کلماتی تو خالی بدون قدرت نخواهد بود.

مشاهده کنید که یهودای اسخریوطی که شاگرد و دوست عیسی بود، چگونه توانست تحت تسلط شیاطین قرار گیرد. وقتی انجیل‌ها را می‌خوانیم، درمی‌یابیم که یهودا عیسی را «معلم» می‌نامید، اما هرگز او را «سرور» خطاب نمی‌کرد. برای یهودا، عیسی یک معلم و دوست خوب بود، اما خدای او نبود. شما می‌توانید با خدا بسیار آشنا باشید و حتی او را دوست خود بدانی، اما شیطان به این مسائل اهمیتی نمی‌دهد. شیطان تنها به اقتدار و اکنش نشان می‌دهد. اگر تحت اقتدار عیسی نباشیم، نمی‌توانیم در اقتدار عیسی گام برداریم. من تماماً موافق دوستی با خدا هستم، اما دوستی ما با او نباید جایگزین تسلیم و سرسپردگی کامل ما به خداوند باشد.

«اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است» (دوم قرن‌تیان ۳: ۱۷). آزادی واقعی در جایی است که روح خداوند حضور دارد. روح القدس، نه تنها دوست و یا معلم ما است، بلکه روح خداوند است. اگر عیسی سرور شما نباشد، قدرت روح القدس در زندگی شما محدود خواهد بود. قدرت او تنها زمانی آزاد می‌شود و آزادی او را به زندگی ما وارد می‌کند که عیسی واقعاً سرور ما باشد. فردی بر این باور بود که این آیه را می‌توان بدین صورت نیز خواند: «جایی که روح سرور ما حضور داشته باشد، آزادی حقیقی نیز وجود دارد.»

تسلیم شدن به سروری عیسی نه تنها نحوه تفکر، گفتار، زندگی، و رفتار ما با دیگران را تغییر می‌دهد، بلکه حتی نوع نگرش شیطان به ما را نیز دگرگون می‌سازد.

هنگامی که در سال ۱۹۴۱ ژاپن به پرل هاربر حمله کرد، ایالات متحده آمریکا به جنگ با ژاپن وارد شد. در سال ۱۹۴۵، ژاپن تسلیم شدن کامل و بدون قید و شرط خود را به نیروهای ایالات متحد اعلام کرد. ایالات متحده که در پاسخ به آن حمله ژاپن حمله کرده بود، اکنون رهبری طرح بازسازی اقتصادی ژاپن را بر عهده گرفت. ویرانی‌های هیروشیما و ناکاراکي بنا شدند و اکنون یکی از کشورهای تولید کننده و صلح‌جو در جهان است. ژاپن دیگر نیروی نظامی ندارد و در عوض ایالات متحده پوشش حمایتی آن است. ایالات متحده تمام مسئولیت بازسازی و حفاظت از کشوری را که به آن تسلیم شده بود، بر عهده گرفت. اگر می‌خواهیم خدا پشتیبان ما باشد و حمایت کامل او را داشته باشیم، باید کاملاً به او تسلیم شویم. برخی افراد نمی‌خواهند عیسی را به عنوان پادشاه خود بپذیرند، بلکه تنها او را به عنوان یک معلم خوب انتخاب می‌کنند. در این زندگی، هیچ راه میان بری وجود ندارد. ما یا خدمت‌گزاران خدا هستیم یا بردگان شیطان. بله، ما فرزندان خدا هستیم، اما در قلب‌های خود هرگز نباید از جایگاه تسلیم شدن به سوی خودخواهی منحرف شویم. اگر واقعاً عیسی سرور ما باشد، او ما را هدایت می‌کند و برای پادشاهی‌اش به کار می‌گیرد. اما اگر خودمان سرور زندگی‌مان باشیم، از عیسی برای اهداف خودخواهانه خودمان استفاده خواهیم کرد.

مقابله با دشمن

افراد زیادی وجود دارند که وقتی کسی برایشان دعا می‌کند، آزادی را دریافت می‌کنند؛ چه از طریق کسی که مسح خداوند را دارد، یا از طریق خادمی که به کسانی که در اسارت هستند و به رهایی نیاز دارند، کمک می‌کند. عاقلانه است که از یک شبان یا خدمت‌گزار رهایی درخواست کنیم. خدا به افراد مختلف، هدایای گوناگون و سطوح مختلفی از مسح را بخشیده است، اما ما نیز نقشی برای ایفا داریم. روح خدا در درون ما زندگی می‌کند و او آرزو دارد که آزادی را به زندگی‌های ما بیاورد.

مهم نیست چه کسی برای ما دعا می‌کند یا نمی‌کند، این قدرت عیسی و روح‌القدس است که تغییر را به وجود می‌آورد. داوود از چنگال شیر و خرس نجات یافت. او به یاد آورد که خدا چگونه او را نجات داد، وقتی که در حضور شاه شائول شهادت داد: «وقتی شیری یا خرسی آمد و بره‌ای را از گله گرفت، من به دنبال آن رفتم و آن را زده، بره را از دهانش رها کردم؛ و وقتی به من حمله کرد، ریش او را گرفتم و او را کشته‌ام. خدمت‌گزار تو هم شیر و هم خرس را کشته است» (اول سموئیل ۱۷: ۳۴-۳۶). داوود از شیر یا خرس فرار نکرد، بلکه به دنبال آن‌ها رفت و با آن‌ها جنگید. افزون بر این، داوود

گفت: «خداوند که مرا از چنگال شیر و چنگال خرس رهایی بخشید، او مرا از دست این فلسطی نیز رهایی خواهد داد» (اول سموئیل ۱۷:۳۷). خدا داوود را زمانی از چنگال شیر و خرس نجات داد که او به آن‌ها حمله کرد، نه وقتی که از آن‌ها فرار کرد. آیا این می‌تواند برای ما هم صدق کند؟ که خداهایی را برای کسانی به ارمغان می‌آورد که نقش قربانی را بازی نمی‌کنند؟ بله، چنین ایماندارانی منتظر نیستند که کسی برای آن‌ها دعا کند، بلکه جایگاه خود را در اقتدار عیسی مطالبه می‌کنند، با دشمن مقابله می‌کنند و پیروزی را برای زندگی خود به دست می‌آورند!

پنهان نشوید، بلکه بجنگید. در کتاب مقدس، یعقوب می‌گوید که خود را به خدا تسلیم کنید و با شیطان مقاومت کنید (یعقوب ۴:۷). ما نقشی در آزادی خود داریم، با تسلیم شدن به خدا و مقاومت در برابر شیطان.

مقابله با دشمن

مقابله با دشمن با انکار هرگونه نذر، قسم، آیین، عهد خونین، اعمال جادوگری، جادو، پیشگویی، دین‌های دروغین، تعالیم شیاطین، پرستش‌های دروغین، و هر نوع لعنت آغاز می‌شود. وقتی این چیزها را انکار می‌کنیم، زنجیری که به ما متصل است بریده می‌شود. «بلکه امور مخفی شرم‌آور را ترک کرده‌ایم؛ نه با حيله‌گری گام می‌زنیم و نه کلام خدا را با فریب دستکاری می‌کنیم، بلکه با آشکار کردن حقیقت، خود را در حضور خداوند به وجدان هر انسانی تسلیم می‌کنیم» (دوم قرنتیان ۴:۲). برای دیدن تجلی حقیقت، برای دستکاری نکردن کلام خدا و به صداقت گام برداشتن، ابتدا باید از چیزهای پنهانی و شرم‌آور و گناهانی که دروازه‌ای به سوی تاریکی گشوده‌اند، دست بکشیم.

مقاومت در برابر دشمن

تشخیص نیاز به آزادی، توبه از گناه، و انکار هرگونه ارتباط با شیطان ما را از «بردگی مصری» نجات می‌دهد. این شروع فرآیندی است که ما را از «مصر» خودمان نیز آزاد می‌کند. این فرآیند با مقاومت در برابر شیطان، جایگزینی عادت‌های ناپسند و نوسازی ذهن‌هایمان انجام می‌شود. خداوند به‌طور معجزه‌آسا اسرائیل را با خون بره از مصر رهایی بخشید، که نمادی از صلیب عیسی مسیح است. آن‌ها با شادی از خانه بندگی بیرون آمدند. شادی، پاسخ طبیعی به آزادی طولانی‌مدت و مورد انتظار است. اما چند روز بعد این شادی به‌خاطر اربابه‌های سپاه مصر که به دنبال بازگرداندن

اسرائیل به اسارت بود، کوتاه شد. مصر کارگران خود را از دست داده بود، و این یعنی تمام پروژه‌های ساخت‌وساز آن‌ها متوقف شده بود. فرعون و سپاهش با قصد شکست دادن مردمی که آزاد شده بودند، و بازگرداندنشان به زندگی پیشینشان، آمدند. واکنش اسرائیل، همان‌گونه که همیشه بود، وحشت، ترس، و شکایت فراوان بود. اگر خدا ما را آزاد کرده، چرا فرعون همچنان ما را دنبال می‌کند؟ آیا واقعاً آزادیم، وقتی که مصریان به‌طور کامل از بین نرفته‌اند؟

این کاملاً طبیعی است—حتی پس از تجربه‌هایی—که همچنان حملات دشمن مشابه دوران قبل از رهایی را تجربه کنیم. این تجربه ممکن است فرد را وادار کند که در آزادی خود تردید کند. هدف شیطان این است که از طریق سردرگمی و شک، فرد را به مکانی از بندگی در ذهن و زندگی‌اش بازگرداند. وقتی شیاطین قدیمی ما با ارباب‌هایشان پس از آزادی به سراغ ما می‌آیند، این لزوماً به این معنا نیست که ما دوباره در بندگی قرار گرفته‌ایم. بسیاری از مواقع، خدا سعی دارد ما را آزاد کند و آزادی دائمی را به زندگی ما بیاورد، با این کار که برای همیشه آن فرعون را در دریا غرق کند. عیسی تأیید می‌کند که وقتی شیاطنی شخصی را ترک می‌کند، به دنبال بازگشت با شیاطین بیشتری خواهد بود (متی ۱۲:۴۵ را ببینید). این نباید ما را بترساند. فرعون با ارباب‌هایش بازگشت، اما اسرائیل دوباره به بردگی نرفت، زیرا آن‌ها با ایمان و اطاعت به جلو رفتند. شیطان تلاش خواهد کرد که از طریق شک و دروغ، به جان شما بازگردد، اما شما نباید با تسلیم شدن به دروغ‌هایش، موقعیت و اعتراف خود را تغییر دهید. ما باید با ایستادن در ایمان با او مقابله کنیم (۱ پطرس ۵:۹ را ببینید). ما باید باور داشته باشیم که پس از توبه و انکار هرگونه ارتباط شیاطنی، آزاد هستیم.

این حمله نشانه این نیست که شما آزاد نیستید، بلکه آخرین تلاش شیطان برای بازگرداندن شما به بندگی است. ما باید یاد بگیریم که در ایمان به جلو حرکت کنیم. خدا فرعون را غرق خواهد کرد و آزادی ما آزادی حقیقی خواهد بود—آزادی‌ای امن و دائمی. شیطان نمی‌تواند ما را دوباره به بندگی بازگرداند اگر در ایمان پیش می‌رویم. حتی اگر دوباره به همان گناهی که از آن‌ها شده‌ایم بیفتیم، باید توبه کنیم و بخشش را بپذیریم، خود را ببخشیم، برخیزیم و به پیش رویم، گویی که هرگز اتفاقی نیفتاده است. آزادی به معنای این نیست که دیگر هرگز تحت حمله نخواهیم بود، همان‌گونه که نجات یافتن به معنای این نیست که هرگز دوباره گناه نخواهیم کرد. مرد عادل هفت بار می‌افتد و دوباره برمی‌خیزد (امثال ۱۶:۲۴). به عبارت دیگر، ما به دلیل افتادن از عادل بودن دست نمی‌کشیم. تنها زمانی که از عادل بودن دست می‌کشیم، وقتی است که تصمیم می‌گیریم در چیزی که تسلیمش شده‌ایم زندگی کنیم. ما اکنون مردمی عادل و آزاد هستیم. وقتی

مرتکب گناه میشویم، باید از آن متنفر باشیم. این نشانه‌ای است که گناه دیگر هویت ما نیست. وقتی گوسفندی در گل می‌افتد، شروع به گریه می‌کند. وقتی خوکی در گل می‌افتد، در آن بازی می‌کند. وقتی ما می‌افتیم، ما گوسفند هستیم، نه خوک.

یکی از افراد کلیسای ما از روح شهوت و پورنوگرافی رهایی یافت. رهایی او بسیار قدرتمند بود. او مطمئن بود که آزاد شده است و در طول دو ماه پس از رهایی، دیگر با شهوت دست و پنجه نرم نمی‌کرد. پس از دو ماه، دوباره به آن گناه بازگشت. او از من درخواست ملاقات کرد، و من می‌دانستم که چیزی اشتباه است. وقتی او اعتراف کرد که چه اتفاقی افتاده است، اعتراف کرد که گیج شده است، زیرا احساس می‌کرد که دیگر آزاد نیست. رهایی او در نیجریه اتفاق افتاده بود و او می‌خواست بداند که آیا باید پول خود را پس‌انداز کند تا دوباره به نیجریه برود و دوباره رهایی بگیرد. من به او گفتم: «چه باور داشته باشی که آزاد شده‌ای، و چه باور داشته باشی که آزاد نشده‌ای، حق با تو است.» << پیشنهاد من به او این بود که باور داشته باشد که همچنان رها شده است. او باید بر این حقیقت استوار بایستد و همچنان در آزادی گام بردارد، انگار که هرگز اتفاقی نیفتاده است. پس از آن واقعه، آزادی دائمی به این جوان آمد، کسی که اکنون ازدواج کرده و یکی از رهبران قدرتمند ما است. اگر می‌خواهیم که آزادیمان به سبک زندگی‌مان تبدیل شود، باید در ایمان به جلو حرکت کنیم. نمی‌توانیم بگذاریم شیطان ما را به عقب، به سوی ترس، شک، یا سردرگمی بکشانند.

در فصل‌های بعدی، به‌طور مفصل‌تر درباره اصل تغییر و نوسازی ذهن صحبت خواهیم کرد. اما ابتدا به یکی از کلیدهای اصلی آزادی نگاهی خواهیم انداخت.

دعا

«ای شیطان، که پشت سر اعتیاد من هستی؛ و ای دیو، که پشت سر گناه و شکست‌های مکرر من ایستاده‌ای—من در نام خودم به مقابله با تو نمی‌آیم بلکه در نام خداوند و نجات‌دهنده ام عیسی مسیح. اکنون به تو فرمان می‌دهم که از زندگی من خارج شوی. اکنون چنگالت را از ذهن، احساسات، و اراده من بردار. هر زنجیری که شیطان ممکن است برای متصل کردن خود به من استفاده کرده باشد، همین الان در نام عیسی شکسته می‌شود. هر چیزی که پدرم در زندگی من نکاشته است، باید اکنون در نام عیسی ریشه‌کن شود! من در اقتدار عیسی و در قدرت روح خدا ایستاده‌ام و با تمام افکار شک، ترس، و محکومیت شیطان مقاومت می‌کنم. سپر ایمان را در برابر تیرهای شعله‌ور دروغ‌های او برمی‌افرازم.»

فصل هفتم

طعمه شیطان

شنیدم در برنامه قدرتمند سید راث، به نام «ماورایی است»، شهادتی از مردی به نام فرانک اعلام شد. او زندگی بسیار سختی داشت. در کودکی مورد آزار جنسی قرار گرفت، که بعدها به درد حل‌نشده و سرکشی تبدیل شد. فرانک به آکادمی نیروی دریایی پیوست، اما به دلیل استفاده و فروش مواد مخدر اخراج شد. پس از آن، شروع به شنیدن صداهایی کرد که او را به سوی «شانس خوب» هدایت می‌کردند. این صداها به او می‌گفتند که مواد مخدرش را کجا پنهان کند تا گرفتار نشود. زندگی به نظر عالی بود؛ استفاده از مواد مخدر و دریافت محافظت از این صداها. یکی از این صداها حتی او را به کشیدن پنتاگرام، که یک نماد شیطانی است، هدایت کرد. پس از آن، یک روح وارد فرانک شد. دیگر صداها او را راهنمایی نمی‌کردند؛ بلکه اکنون او تحت آزار و اذیت قرار گرفته بود.

شیطان از طریق مواد مخدر، واقعیت جدیدی در ذهن فرانک خلق کرد که جهان مورد تهاجم قرار گرفته، او تنها فرد باقی‌مانده است، و باید زنده بماند تا از دست بیگانگان نجات یابد. صدایی به او می‌گفت که همه کسانی که می‌بیند، برای دستگیری و آلوده کردن او آمده‌اند و باید آن‌ها را نابود کند. بنابراین، او همین کار را انجام داد. یک چکش برداشت و شروع به حمله به مردم کرد، به طوری که هشت نفر را راهی بیمارستان کرد. یکی از آن‌ها دچار آسیب دائمی مغزی شد و دو نفر نیز کشته شدند. تمام این‌ها در حالی

اتفاق افتاد که او تحت هدایت صدایی بود که می‌گفت این دنیا مورد تهاجم دنیایی دیگر قرار گرفته است.

وقتی پلیس او را دستگیر کرد، گفتند که او قدرتی فراتر از حد طبیعی داشت، هفت تا هشت برابر بیشتر از یک انسان معمولی. وقتی فرانک در بیمارستان بود، تصور می‌کرد که توسط بیگانگان دستگیر شده است و تصمیم گرفت خودکشی کند. او یک شیشه برداشت و آن را به بدنش کوبید تا از خونریزی بمیرد. پرسنل بیمارستان خونریزی را به موقع متوقف کردند. چون قتل‌هایی که مرتکب شده بود عمدی نبودند فقط به ۱۰ تا ۳۰ سال زندان محکوم شد.

در زندان، او از مواد مخدر فاصله گرفت و صداها آرام شدند. او بالاخره متوجه شد که توسط شیطان فریب خورده است. همسر یکی از مردانی که توسط او به قتل رسیده بود، به دیدارش آمد. فرانک نمی‌دانست چرا او می‌خواهد او را ملاقات کند. وقتی با او ملاقات کرد، آن زن، فرانک را برای قتل همسرش بخشید. او باور داشت که خداوند همه چیز را برای نیکی به کار می‌گیرد و تنها راهی که می‌تواند از این تراژدی چیزی نیکو حاصل شود، این است که فرانک عیسی مسیح را بپذیرد—آنگاه مرگ همسرش بیهوده نخواهد بود. آن زن کتاب مقدس همسرش را به قاتل داد.

او تصمیم گرفت به احترام درخواست آن بیوه، کتاب مقدس را بخواند. در طی این فرایند، عیسی مسیح را پذیرفت و از روح شیطانی‌های یافت. خداوند حتی همسری به او داد—یکی از زنانی که برای خدمت در زندان به آنجا می‌آمد. او احیا شده بود. پس از ۱۳ سال حبس، او سرانجام آزاد شد و به کلیسای آن بیوه رفت تا شهادت خود را درباره اینکه چگونه بخشش می‌تواند یک قاتل را به بشارت‌دهنده تبدیل کند و همچنین خطرات بازی با شیطان را اعلام کند. امروزه خدمت او باعث شده است که بسیاری از قاتلان، متجاوزان، زندانیان و افراد دارای بیماری‌های روانی به رابطه‌ای عمیق‌تر با عیسی مسیح رشد کنند. بخشش آزادی می‌آورد.

اسکندالون^{۲۷}

رایج‌ترین واژه یونانی که برای «لغزش» یا «توهین» استفاده می‌شود—اسکندالون—در متی ۷:۱۸ به کار رفته است. اسکندالون ماشه‌ای است که طعمه روی آن قرار می‌گیرد. وقتی حیوانی ماشه را لمس کند تا طعمه را بخورد، تله بسته می‌شود

۲۷ واژه یونانی (Skandalon) در اصل به معنای «سنگ لغزش» یا «تله» بوده است. در عهد جدید، این واژه به طور معمول به چیزی اشاره می‌کند که باعث لغزش فرد در ایمان می‌شود، مانند مانعی که به گناه یا توهین منجر می‌گردد. همچنین می‌تواند به موقعیتی اشاره داشته باشد که باعث سقوط اخلاقی یا معنوی شده و فرد را از مسیر درستی دور می‌کند. (مترجم)

و حیوان گرفتار می‌شود. لغزش، وسوسه‌ای است که فرد را به عملی تحریک می‌کند که باعث تباهی او خواهد شد.

وقتی من و همسر در خانه‌ای دوطبقه زندگی می‌کردیم، متوجه شدم که در زیرزمین یک موش داریم. نمی‌توانم آن موجودات کوچک را تحمل کنم، و فکر اینکه آن‌ها وقتی من خوابم، دور و برم می‌دوند، مرا دچار لرز می‌کرد. می‌دانستم که نمی‌توانم آن‌ها را با دست‌هایم بگیرم یا با یک چوب بکشم. بنابراین، کاری کردم که هر صاحب‌خانه خوبی انجام می‌دهد—سوار ماشین شدم، به فروشگاه رفتم و چند تله موش خریدم. تکه‌ای بیکن و کره بادام‌زمینی به عنوان طعمه روی تله گذاشتم و تله را رها کردم تا کار خود را انجام دهد. هرگز نمی‌توانستم از شر موش خلاص شوم مگر اینکه موش می‌توانست در برابر وسوسه خوردن بیکن و کره بادام‌زمینی مقاومت کند. من هرگز او را مجبور نکردم که به طعمه نزدیک شود. در حقیقت، وقتی موش در اثر ضربه ماشه پشتش شکست، من در خانه نبودم. دقیقاً شیطان هم همین‌گونه عمل می‌کند. او نمی‌تواند مستقیماً به ما دسترسی پیدا کند، زیرا ما تحت پوشش خون مسیح هستیم، به خداوند خدمت می‌کنیم و در روح قدم برمی‌داریم. ما برای او آزاردهنده هستیم، زیرا پادشاهی او را مختل می‌کنیم و نقشه‌هایش را در زمین خراب می‌کنیم.

بنابراین، شیطان از روشی غیرمستقیم برای رسیدن به ما استفاده کرده است—بهترین روش از ابتدای آفرینش—لغزش و توهین است. عیسی به ما می‌آموزد که ما نمی‌توانیم از مواجهه با لغزش‌ها اجتناب کنیم (مراجعه کنید به لوقا ۱: ۱۷).

تا زمانی که انسان‌ها روی زمین هستند، درد و رنج نیز وجود خواهد داشت. حتی اگر زندگی مقدسی در برابر خدای قدوس داشته باشید، آسیب خواهید دید. هابیل آسیب دید، یوسف آسیب دید، داوود آسیب دید، عیسی آسیب دید، و شما نیز خواهید دید. تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم، این است که از ایجاد لغزش و آسیب به دیگران جلوگیری کنیم (مراجعه کنید به اول قرنتیان ۸: ۱۳)، اما نمی‌توانیم از وقوع اتفاقات بد برای خودمان جلوگیری کنیم. وقتی آسیب می‌بینیم، شیطان می‌خواهد از خشم، کینه، تلیخی، و نفرت استفاده کند تا ما احساس کنیم که کنترل اوضاع را در دست داریم. ما دیوارهایی دور خود می‌سازیم تا دیگران را از خود دور کنیم و به این ترتیب، دیگر کسی نتواند ما را دوباره آزار دهد. این یک تله است، طعمه شیطان.

زخم‌هایی که نادیده گرفته شوند، عفونی می‌شوند

زخم‌ها از آسیب سخن می‌گویند و جای زخم‌ها از شفا. یک زخم می‌گوید: «ببین چه کاری با من کردند.» یک جای زخم می‌گوید: «ببین چطور خدا مرا شفا داد.» زخم‌ها درد

دارند، اما جای زخم‌ها نه. زخم‌ها به عفونت منجر می‌شوند، اما جای زخم‌ها به شهادت. نجات‌دهنده ما به خاطر گناهان ما مجروح شد (اشعیا ۵: ۵۳ را ببینید). وقتی او را بر صلیب آویخته بود، به فریسیان تهدید نکرد و در عذاب خود آن‌ها را لعنت نکرد—بلکه آن‌ها را بخشید. آن‌ها شایسته بخشش نبودند؛ حتی طلب بخشش هم نکردند. در واقع، حتی فکر نمی‌کردند که کاری که انجام می‌دهند، اشتباه است. عیسی آن‌ها را نه بخاطر طلب بخشش، بلکه برای اینکه قلب خودش به تلخی تبدیل نشود، آمرزید.

همان‌طور که پیش‌تر گفتم، خیانت چیزی است که دیگران با شما انجام می‌دهند، اما تلخی چیزی است که شما با خود انجام می‌دهید. خیانت بیرونی است؛ تلخی درونی. بخشش تنها چیزی است که خیانت را به برکت تبدیل می‌کند، به جای اینکه به تلخی منجر شود.

عیسی برای همیشه روی صلیب نماند. مردم می‌توانند شما را به صلیب بکشند، اما تنها نبخشیدن است که شما را در آنجا نگه می‌دارد. دشمنان شما می‌توانند شما را به چاهی پر از درد بیندازند، اما تنها نبخشیدن است که شما را در آنجا گرفتار نگه می‌دارد. باید بفهمیم که وقتی برای اولین بار این اتفاق برای ما می‌افتد، ما قربانی هستیم. اما بار دوم، وقتی در ذهن خود آن را دوباره تجربه می‌کنیم، به عنوان داوطلب این کار را انجام می‌دهیم. بله، ما به خاطر کینه و نبخشیدن، خود را داوطلبانه گرفتار می‌کنیم.

بخشش بر صلیب، قلب عیسی را حفظ کرد و به ما نشان داد که چگونه با دردناک‌ترین موقعیت‌های زندگی‌مان روبرو شویم. چند روز پس از رستاخیز، عیسی نزد شاگردانش آمد. او دیگر زخم نداشت—تنها جای زخم داشت. او از آن‌ها خواست که به آن جای زخم‌ها دست بزنند. اگر نمی‌توانید درباره بخش‌های دردناک گذشته‌تان بدون احساس درد صحبت کنید، این نشان می‌دهد که هنوز زخم دارید. جای زخم‌های عیسی به ایمان شاگردانش امید و شفا بخشید. اگر اجازه دهید خدا زخم‌های شما را به جای زخم تبدیل کند، او جای زخم‌های شما را به شهادت تبدیل خواهد کرد. او آنچه شیطان برای بدی در نظر داشت را به نیکی تبدیل کرد.

اگر جای زخم ندارید، این به این معنا نیست که آسیبی ندیده‌اید. بلکه احتمالاً به این دلیل است که هنوز شفا نیافته‌اید. حتی عیسی هم جای زخم داشت.

فرار از اتاق شکنجه

نبخشیدن، حق قانونی شیطان بر قلب شما است. متی، مثل عیسی را که چگونه نبخشیدن ما را به دست شکنجه‌گران می‌سپارد را عنوان کرد (مراجعه کنید به متی ۱۸: ۳۴).

شکنجه‌گران همان شیاطینی هستند که افرادی را که نمی‌بخشند، آزار می‌دهند. این شیاطین وقتی شما آن‌ها را توبیخ می‌کنید، نمی‌روند؛ تنها زمانی از شما دور می‌شوند که ببخشید. ما باید ببخشیم، زیرا خداوند به آن نیاز دارد. اگر نبخشیم، خداوند نیز ما را نمی‌بخشد (مراجعه کنید به متی ۶: ۱۵). ما باید ببخشیم، زیرا خودمان به آن نیاز داریم. بخشش گذشته را تغییر نمی‌دهد؛ بلکه آینده را بزرگ‌تر می‌کند. وقتی می‌بخشید، زندانی را آزاد می‌کنید و سپس متوجه می‌شوید که آن زندانی خود شما بوده‌اید. اگر منتظر بمانید تا کسانی که به شما آسیب رسانده‌اند، از شما طلب بخشش کنند، ممکن است آن روز هرگز نرسد. آن‌ها را برای خودتان ببخشید، نه برای آن‌ها.

بخشش یک تصمیم ارادی است. بخشش به معنای آن است که آن شخص را از بدهی به شما آزاد کنید. شما حق خود برای آسیب رساندن به آن‌ها به خاطر آسیبی که به شما رسانده‌اند را رها می‌کنید، وقتی که بر آن‌ها برکت می‌طلبید. احساس انتقام و درد بارها و بارها سر خواهند آورد، اما شما باید به تصمیم اولیه‌ای که برای بخشیدن گرفته‌اید، بازگردید. اجازه ندهید این احساسات شما را متقاعد کنند که نبخشیده‌اید؛ بلکه این احساسات را با بیان برکت بر آن شخص و خودتان جایگزین کنید.

من شهادتی درباره فریاد، بازمانده نسل‌کشی رواندا شنیدم. او شاهد بود که خانواده‌اش توسط مردان هوتو با قمه‌ها سلاخی شدند و سپس از او پرسیدند که چگونه می‌خواهد بمیرد. چون دیگر گلوله‌ای نداشتند، او را زنده همراه با اعضای خانواده‌اش که سلاخی شده بودند، دفن کردند. چهارده ساعت بعد، برخی از اقوام به دنبال اعضای خانواده آمدند تا به آن‌ها دفن شایسته‌ای بدهند. آن‌ها دریافتند که این دختر کوچک هنوز زنده و هوشیار است. به خاطر آن تروما، او از سردرد، مشکلات کمر، و کابوس‌های مداوم رنج می‌برد. در یکی از سمینارها درباره قدرت بخشش شنیدم. لحظه‌ای که بخشید، خداوند فوراً او را از کابوس‌ها شفا داد و آزاد کرد.

امروزه، فریاد سخنگویی تأثیرگذار و نویسنده کتاب “فریاد: برگزیده برای مردن، مقدر به زندگی” است و پیامی قدرتمند درباره قدرت بخشش و محبت به دشمنانمان را به جهان منتقل می‌کند. وقتی می‌بخشیم، نه تنها آزاد می‌شویم، بلکه فرصتی به خدا می‌دهیم تا درد ما را به هدفمان تبدیل کند.

سخت‌ترین شخص برای بخشش

سخت‌ترین شخص برای بخشیدن همیشه دشمن شما نیست؛ در واقع، خودتان هستید. بسیاری از افراد امروزه در درد هستند، حتی پس از اینکه خدا آن‌ها را بخشیده

است، زیرا خودشان را نبخشیده‌اند. جان استات، مدیر بزرگترین بیمارستان روانپزشکی در لندن، گفته است: «اگر مردم اینجا می‌دانستند که بخشیده شدن چه معنایی دارد، من می‌توانستم نیمی از آن‌ها را فوراً مرخص کنم.» اگر می‌خواهید در آزادی زندگی کنید، باید هدیه بخشش خدا را بپذیرید و به خودتان بدهید. گاهی اوقات این کار آسان نیست. به جای اینکه خودمان را همان‌طور که مسیح ما را بخشیده است، ببخشیم، خودمان را مجازات می‌کنیم، اغلب به این امید که این کار نشان دهد ما واقعاً شدت اعمالمان را درک کرده‌ایم. هر دلیلی که برای خودتنبیهی داشته باشیم، باید بفهمیم که در ریشه این کار، بی‌اعتمادی به انجیل قرار دارد.

گناه و شرم خیانت، یهودازوادار به دار زدن خود کرد. نه چندان دور از او، عیسی برای گناه همه، از جمله یهودا، بر صلیب آویخته شد. شما نیازی به مجازات خود ندارید؛ گناه شما قبلاً مجازات شده است. از آخرین کلمات عیسی بر صلیب، هیچ‌کدام به اندازه «تمام شد» (یوحنا ۱۹:۳۰) اهمیت ندارد یا تأثیرگذار نیست. این کلمات که تنها در انجیل یوحنا آمده است، در یونانی به «تلتستای»^{۲۸} ترجمه شده‌اند، که از ریشه تلو^{۲۹} می‌آید و اصطلاحی حسابداری است که به معنای «به‌طور کامل پرداخت شد» است. وقتی عیسی این کلمات را گفت، اعلام کرد که بدهی‌ای را که انسان به پدرم بدهکار بوده‌اند، کاملاً و برای همیشه پاک شده است. این به این معنا نیست که عیسی بدهی خود را به پدر پاک کرد؛ بلکه بدهی انسان را — بدهی گناه — از میان برداشت. پرداخت او کافی بود؛ شما نیازی ندارید چیزی به آن اضافه کنید. رنج شما برای کامل شدن بخشش‌تان لازم نیست. وقتی گناهتان را اعتراف می‌کنید، خدا صادق و عادل است تا گناهانتان را ببخشد (۱ یوحنا ۱:۹ را ببینید). اگر خدا، که قدوس است، می‌تواند شما، یک گناهکار، را ببخشد؛ پس شما، به‌عنوان یک گناهکار، می‌توانید خودتان را ببخشید. وقتی خود را نمی‌بخشید، در واقع به خدا می‌گویید که استانداردهای شما از او بالاتر است. در واقع، شما به خدا می‌گویید که نسبت به گناه خودتان سخت‌گیرتر از او هستید. فروتنی لازم است تا به بخشش خدا نسبت به خود بنگریم و آن را به خود هدیه دهیم. برای بخشیدن خود، ابتدا باید آن را از خدا دریافت کنید. درخواست بخشش از خدا خوب است، اما پذیرش آن بخشش جایی است که نقطه عطف رخ می‌دهد.

^{۲۸}واژه یونانی Τετέλεστοι (Tetelestai) به معنای «به انجام رسید» یا «تمام شد» است. این واژه به طور مشهور یکی از آخرین کلمات عیسی بر روی صلیب است که در یوحنا ۱۹:۳۰ ثبت شده است. در این زمینه، نشان‌دهنده اتمام مأموریت عیسی بر روی زمین، تحقق نبوتها و پرداخت کامل برای گناه است. این واژه حامل مفهوم کامل شدن و به پایان رسیدن به شکلی کامل و بی‌نقص است. (مترجم)

^{۲۹}واژه یونانی Τηλέω (Teleo) به معنای «کامل کردن»، «به انجام رساندن» یا «پایان دادن» است. این فعل در عهد جدید برای بیان عمل به پایان رساندن یک وظیفه، انجام یک مسئولیت یا رساندن چیزی به مقصود نهایی‌اش به کار می‌رود. این واژه اغلب به تحقق مقاصد الهی مانند به پایان رساندن نقشه خدا یا تحقق نبوتها اشاره دارد و بیانگر رسیدن به هدف یا مقصد مورد نظر است. (مترجم)

من اغلب با افرادی ملاقات می‌کنم که همچنان از خدا می‌خواهند که آن‌ها را برای گناه خاصی ببخشد. خدا آن‌ها را همان اولین بار که درخواست کردند، بخشید. اما آن‌ها نتوانستند این بخشش را با ایمان دریافت کنند. یک کشیش در فیلیپین، در جوانی مرتکب گناهی وحشتناک شده بود که نمی‌توانست خود را برای آن ببخشد. او دائماً از خدا می‌خواست که او را برای آن عمل ببخشد. حالا که خود کلیسای خاصی داشت، همچنان این مبارزه برای بخشیدن خود، رابطه‌اش با خدا را مختل کرده بود.

روزی یک زن برای اعتراف آمد و به جای اعتراف گناهانش، به کشیش گفت که عیسی به او ظاهر شده است. کشیش از او خواست که این داستان‌پردازی‌ها را کنار بگذارد و دیگر افسانه‌های خیالی تعریف نکند. زن همچنان به اعتراف می‌آمد و می‌گفت که عیسی همیشه به او ظاهر می‌شود. سرانجام، کشیش تصمیم گرفت او را امتحان کند. به او گفت که از عیسی بپرسد که او در دوران دانشگاه چه گناهی مرتکب شده است. کشیش با خود گفت که اگر او بگوید من چه کاری انجام داده‌ام، شاید واقعاً عیسی به او ظاهر می‌شود. چون این گناه همیشه در ذهن کشیش بود، او فکر می‌کرد که در ذهن عیسی نیز هست.

روز بعد، زن با هیجان به اعتراف آمد، که این موضوع کشیش را کمی عصبی کرد. او گفت: «پدر، عیسی دیروز به من ظاهر شد.» کشیش پرسید: «عیسی چه چیزی درباره آنچه در دانشگاه انجام دادم، گفت؟» «زن پاسخ داد: «عیسی گفت که تو را بخشیده است و آن را فراموش کرده است، و تو هم باید فراموش کنی.»

کشیش درس قدرتمندی درباره بخشیدن خود یاد گرفت، زیرا خدا او را بخشیده بود. «تا مشرق از مغرب چقدر دور است، به همین اندازه گناهان ما را از ما دور ساخته است» (مزمور ۱۰۳: ۱۲). خدا گناهان شما را از شما دور کرده است.

کوری تن بوم، ساعت‌ساز هلندی که از اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها در جنگ جهانی دوم جان سالم به در برد، یک بار گفت: «او گناهان ما را در دریای فراموشی فرو انداخت و تابلویی آنجا گذاشت که روی آن نوشته بود: «ماهگیری ممنوع.»» خداوند می‌فرماید: «من، حتی من، کسی هستم که به خاطر خودم گناهان تو را محو می‌کنم؛ و گناهانت را دیگر به یاد نمی‌آورم» (اشعیا ۴۳: ۲۵). خدا گناهان ما را محو کرده و تصمیم گرفته است که دیگر آن‌ها را به یاد نیاورد. اگر خدا این کار را زمانی که ما به او گناه کردیم انجام داد، ما هم باید همین کار را با خودمان انجام دهیم: ببخشیم و فراموش کنیم. منظور از فراموش کردن این است که تصمیم بگیریم دیگر به آن فکر نکنیم و خودمان را به خاطر آن مجازات نکنیم. خدا در مسیح شما را بخشیده است، اکنون آن را با ایمان بپذیرید. خودتان را ببخشید؛ این شما را از تکرار آن گناه آزاد خواهد کرد.

گناه و شرم قول می‌دهند که به ما کمک کنند تا از آن گناه دور بمانیم، اما آن‌ها در تحقق وعده‌شان شکست می‌خورند. تنها فیض است که ما را از گناه دور نگه می‌دارد. فیض در بخشش یافت می‌شود.

خدا را مقصر ندانید

پذیرفتن بخشش و بخشیدن دیگران و خودتان، کلیدهای آزادی هستند، اما برخی افراد همچون نیاز دارند که خدا را ببخشند. نه به این معنا که خدا به آن‌ها گناه کرده است، بلکه به این معنا که آن‌ها خدا را به‌خاطر چیزی که انجام نداده است اما باید انجام می‌داده، مقصر می‌دانند. شیطان سعی دارد کینه‌ای نسبت به خدا در دل ما ایجاد کند تا بتواند ما را از او دور کند.

در برهه‌ای از زندگی‌تان، شیطان طعمه‌ای خواهد گذاشت تا شما خدا را زیر سؤال ببرید. چرا خدا اجازه داد که عزیزمان بمیرد؟ چرا او کسی را که برایش دعا کردیم شفا نداد؟ چرا خدا جلوی یک تصادف را نگرفت؟ چرا از قلب شکسته ما محافظت نکرد؟ این ایده که اگر خدا با ماست، هیچ اتفاق بدی برای ما نخواهد افتاد، از کتاب مقدس نیست. حضور خدا به معنای این نیست که هیچ اتفاق ناعادلانه‌ای در اطراف ما رخ نخواهد داد. خدا با یوسف بود، اما او طرد شد، به او خیانت شد، فروخته شد، به‌دروغ متهم شد، زندانی شد، و فراموش شد. خدا با جوانان عبرانی، شدرک، میشک و عبدنقو بود، اما آن‌ها طرد شدند و به درون آتش انداخته شدند تا کشته شوند. خدا با عیسی بود، اما او طرد شد، مورد سوءتفاهم قرار گرفت، به‌طور فیزیکی کتک خورد، ترک شد و مصلوب شد. در تمام امتحانات و مصیبت‌های ما، نباید هرگز خدا را مقصر بدانیم یا اجازه دهیم شیطان قلب ما را نسبت به خداوند سخت کند. این یک تله است. وقتی مصائب زندگی ایوب را فراگرفت، او سوگوار شد و خدا را پرستش کرد. «در تمام این‌ها، ایوب گناه نکرد و خدا را مقصر ندانست» (ایوب ۱: ۲۲).

اگر احساس می‌کنید که خدا شما را رها کرده است، برای شما نبود، و او را مقصر می‌دانید یا او را به‌خاطر کار اشتباهی که انجام نداده است، سرزنش می‌کنید، باید توبه کنید و آن احساسات را رها کنید. مقصر دانستن خدا برای بدی‌های این دنیا مثل مقصر دانستن وزیر حمل‌ونقل برای تصادفات جاده‌ای است. این منصفانه نیست. مادر دنیایی شکسته زندگی می‌کنیم که انسان‌ها تاریکی را انتخاب می‌کنند. تصمیمات همه افراد، بر اطرافیان‌شان تأثیر می‌گذارد. خدا، در میان تمام این هرج‌ومرج، تصمیم گرفته است که با ما باشد و ما را از مصیبت‌ها بیرون بکشد تا برای هدفی بزرگ‌تر ما را هدایت کند.

همیشه به جوانان می‌گویم: «اگر خدا نتوانست انتظارات شما را برآورده کند، به او اعتماد کنید که فراتر از آن‌ها عمل کند.»

اگر اجازه ندهید که کینه‌ای نسبت به خدا در قلب شما شکل بگیرد، او جلالش را به شما نشان خواهد داد. عیسی دوستانی داشت به نام‌های مریم و مرتا. روزی برادر آن‌ها، ایلعازر، بیمار شد و درگذشت. عیسی به موقع نرسید تا ایلعازر را شفا دهد. مریم و مرتا ناامید شدند (مراجعه کنید به یوحنا ۱۱: ۱-۴۳). اگر ما هم جای آن‌ها بودیم، احتمالاً ناامید می‌شدیم. به نظر می‌رسید که عیسی برای همه وقت دارد، به جز دوستانش. سرانجام عیسی وقتی رسید که ایلعازر مدت‌ها پیش مرده بود. آن‌ها درخواست یک معجزه داشتند، اما عیسی یک رستاخیز را برنامه‌ریزی کرده بود. گاهی اوقات، انتظارات شما خراب می‌شوند تا خدا کاری بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌کردید انجام دهد. در ناامیدی خود گیر نکنید. وقتی اوضاع سخت می‌شود، نگذارید این موضوع پاسخ قلبتان به خدا را خراب کند.

وقتی اوضاع از بد به بدتر تغییر می‌کند

عیسی زندگی ما را بهتر می‌کند و ما را در زندگی به فرد بهتری تبدیل می‌کند. او آمد تا به ما زندگی دهد و آن را به فراوانی به ما ببخشد (مراجعه کنید به یوحنا ۱۰: ۱۰). اما در مسیر رسیدن به این زندگی پربرکت، ممکن است با تأخیرهای غیرمنتظره، ناامیدی‌ها و دلسردی‌های بسیاری روبرو شویم. وقتی که دختر رئیس کنیسه بیمار بود، او دقیقاً می‌دانست که کجا باید برای دریافت کمک برود. او به نزد عیسی رفت و عیسی نیز قبول کرد تا به او کمک کند. وقتی که آنها در مسیر خانه رئیس کنیسه بودند حال دختر بدتر می‌شود و می‌میرد. کسانی که این خبر را به پدر رساندند، به او گفتند که دیگر به عیسی زحمت ندهد زیرا دخترش مرده است. گاهی اوقات، همراهی با عیسی باعث می‌شود که اوضاع از بد به بدتر تغییر کند. وقتی این اتفاق می‌افتد، چه باید بکنیم؟ عیسی را مقصر بدانیم؟ عیسی را ترک کنیم؟ یا همچنان با او قدم برداریم؟ عیسی به آن مرد که به‌تازگی بدترین خبر ممکن را شنیده بود، گفت: «نترس، فقط ایمان داشته باش» (مراجعه کنید به مرقس ۵: ۳۶). سپس عیسی آن دختر کوچک را از مرگ زنده کرد.

درس: وقتی اوضاع از بد به بدتر تغییر می‌کند، آنچه را که با خدا انجام می‌دادید، متوقف نکنید، بلکه به راهتان ادامه دهید. کینه و یا این فکر که زمانی که در خدمت شیطان بودید زندگی بهتری داشتید نباید وجود شما را فرا گیرد. من ترجیح می‌دهم در مسیر بهشت، جهنم را زندگی کنم تا اینکه در مسیر جهنم، بهشت را تجربه کنم. وقتی

ترس و هیبت خدا

اوضاع از بد به بدتر تبدیل می‌شود، بدترین‌های خود را به عبادت تبدیل کنید و سپس خدا عبادت شما را به شگفتی‌ها تبدیل خواهد کرد.

دعا

«ای خداوند عزیز، من از هدیه بخشش تو بهره‌مند شده‌ام و تصمیم می‌گیرم کسانی که به من آسیب رسانده‌اند را ببخشم. کمک کن تا/ نام کسی که به شما توهین کرده است را بگویند/ را آزاد کنم و او را به تو بسپارم. کسانی که به من آسیب رسانده‌اند را برکت می‌دهم. کمک کن آن‌ها در عدالت، صلح، و شادی گام بردارند.»

ای عیسی مسیح، امروز همچنین از تو به خاطر تمام احساسات منفی و مضرری که نسبت به خودم داشته‌ام طلب بخشش می‌کنم. نمی‌خواهم به این شکل خودم را آزار دهم. خودم را برای کارهایی که انجام داده‌ام، همان‌گونه که تو مرا بخشیده‌ای، می‌بخشم. هر کینه‌ای که امروز به خاطر انتظارات برآورده نشده‌ام نسبت به تو دارم را رها می‌کنم. از اتهام زدن به تو، ای خداوند، خودداری می‌کنم. من امروز انتخاب می‌کنم تا تو را بپرستم و به محبت بی‌پایان تو اعتماد کنم. ای روح‌القدس لطفاً به من در این راه کمک کن.»

فصل هشتم

آزادی واقعی

برایان در خانواده‌ای از هم پاشیده بزرگ شد، والدینش وقتی که او تنها شش سال داشت، از هم جدا شدند. خانواده‌اش هر آخر هفته به پیک نیک می‌رفتند و نوشیدن الکل در آن تفریحات برای آنها امری عادی بود. او از همان دوران الکی شاهد مصرف الکل در خانواده‌اش بود و در سن ۱۴ سالگی نیز خودش شروع کرد به انجام همان کاری که سال‌ها از والدینش دیده بود یعنی نوشیدن الکل. این کار او را به مصرف داروهای مسکنی کشاند که در نهایت به اعتیاد تبدیل شد. در سال‌های پایانی دبیرستان، او شروع به مصرف ماری‌جوانا کرد. پس از فارغ‌التحصیلی، اعتیاد او به داروهای مسکن به مصرف هروئین منجر شد. او از خانه اخراج شد، شغلش را از دست داد، و با دیگر افرادی که شبیه او بودند و تنها هدفشان تنها مصرف موارد مخدر بود، در خیابان‌ها زندگی می‌کر و درحقیقت به نوعی کارتن خواب شد.

یک بار، در حالی که با دوست دخترش رانندگی می‌کرد، پلیس آن‌ها را متوقف کرد و دوست دخترش دستگیر شد. ماشین توقیف شد و او مجبور شد تا خانه مادرش پیاده برود و در راه، به دلیل مواد مخدری که مصرف کرده بود، به زمین افتاد و بیهوش شد. مدتی بعد، مادر برایان او را در خیابان پیدا کرد. او دچار مصرف بیش از حد مواد مخدر شده بود. این اعتیاد چنگال قوی بر زندگی برایان داشت و او چندین بار دیگر نیز دچار همین مشکل مصرف بیش از حد مواد مخدر شد. حتی یک بار در آپارتمان

یکی از دوستانش نزدیک بود تا بمیرد. در این زمان دوستانش او را در حمام گذاشتند تا به هوش بیاید.

او چهار بار دیگر طی تنها شش هفته دچار مصرف بیش از حد مواد مخدر شد. در یکی از آن موارد، حتی در محل حادثه اعلام شد که مرده است، اما به طرز معجزه‌آسایی به زندگی بازگشت. متأسفانه، هیچ‌یک از این وقایع باعث نشد که برایان به ترک و آزادی از اعتیاد علاقه‌مند شود. پس از مدت کوتاهی، دوست دخترش به او خبر داد که باردار است و او قرار است به زودی پدر شود. این خبر او را چنان شوکه کرد که تصمیم گرفت برای ترک اعتیاد خودش را بستری کند.

برایان پس از ترخیص از مرکز توانبخشی، متوجه شد که آن بچه متعلق به او نیست و فرد دیگری پدر بچه است و آزادی او از مواد مخدر بر اساس یک دروغ بود. با این حال، او به شرکت در جلسات AA (الکی‌های ناشناس) و NA (معتادان گمنام) ادامه داد و خود را در خانه بهبودی «آکسفورد هاوس» بستری کرد. در طول آن دوران، خواهر من از طریق فیسبوک او را به جلسه کلیسای ما دعوت کرد. در آکسفورد هاوس مردم درباره خدا صحبت می‌کردند، اما برایان علاقه چندانی به این بحث‌ها نداشت. او در خانواده‌ای مذهبی بزرگ نشده بود، بنابراین خدا برای او موضوعی ناشناخته بود. با این وجود، تصمیم گرفت که به احترام درخواست خواهرم، به کلیسا بیاید.

بعدها، او در شهادتش اعتراف کرد که کلیسا برای او غیرعادی به نظر می‌رسید. تمام مفهوم خدا برای او عجیب بود، اصولی مانند با صدای بلند دعا کردن، صحبت کردن به زبان‌ها برایش ناراحت‌کننده بودند، اما او در جلسه بعدی کلیسا هم شرکت کرد. پسرخاله‌ام، نزار، تصمیم گرفت او را برای شرکت در تمامی جلسات کلیسا با ماشین برساند و همچنین او را به گروه خانگی خود ببرد. برایان گفت که اگر نزار به او توجه نمی‌کرد، تماس نمی‌گرفت و با او ملاقات نمی‌کرد، شاید هرگز دیگر به کلیسا بر نمی‌گشت.

چند ماه بعد، برایان زندگی خود را به عیسی سپرد و تعمیم گرفت. او شروع به مشارکت در کلیسا کرد و در دعا‌های صبحگاهی ساعت ۵ صبح شرکت می‌کرد. همچنین دوره کارآموزی تابستانی ما را به پایان رساند. رهبر گروه خانگی او، نزار، در ادامه برایش اتومبیل بسیار خوبی خرید و زندگی برایان به سوی مسیر جدیدی که خداوند برایش مهیا کرده بود هدایت شد. به یاد دارم که در جلسه شهادت قانونی او در دادگاه حضور داشتم، و در طول این جلسه او از تمامی اتهاماتی که بر او وارد شده بودند تبرئه شد. او با شجاعت درباره مسیح و قدرت خدا که باعث تغییرات مثبت در زندگی او شده بود، صحبت کرد. آن روز اتفاقاً چهارشنبه بود و مادرش که در ایالتی دیگر زندگی می‌کرد، او را با حضور در دادگاه غافلگیر کرد. آن شب، در جلسه کلیسا،

مادرش نیز زندگی خود را به عیسی سپرد و نجات یافت. اکنون هر دوی آن‌ها عضو کلیسای محلی ما هستند.

برایان بعدها رهبر گروهی از افراد دیگر شد. امروز او مسئول تیم خوشامدگویی کلیسا است و در حال ادامه تحصیل برای دریافت مدرک کارشناسی در رشته مدیریت بازرگانی است. عیسی می‌خواهد ما را آزاد کند و به زندگی‌مان هدفی ببخشد. آزادی تنها برای این نیست که بتوانیم هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، بلکه برای این است که بتوانیم کاری را که خدا از ما می‌خواهد را در زندگی خود به انجام رسانیم.

“آن الاغ را باز کن و نزد من بیاور”

داستان الاغ در متی ۲۱: ۱-۱۱ یک تمثیل زیبا از هدف آزادی است. سال‌ها پیش از به دنیا آمدن آن الاغ پیشگویی در رابطه با او شده بود و همین موضوع درباره شما هم صدق می‌کند. توجه داشته باشید که خدا پیش از تولدتان برای زندگی شما نقشه‌ای داشت. شما یک اتفاق تصادفی نیستید. شما از طریق والدینتان، اما از خدا شکل گرفته‌اید. خدا پیش از اینکه حتی نطفه‌تان بسته شود، به شما فکر می‌کرد. با وجود اینکه در رابطه با آن الاغ پیشگویی و نبوتی شده بود، اما در زمانی که عیسی می‌خواست از او برای اهدافش استفاده کند، آن الاغ بسته و اسیر بود.

بسیاری از مواقع، شیطان شما را در بند نگه می‌دارد تا خدا نتواند از شما استفاده کند. شیطان می‌خواهد شما را محدود کند و از پیروی از ندای خدا بازدارد. زنجیرهای اعتیاد، عزت‌نفس پایین، سوءاستفاده، ترس، و محکومیت تنها یک وظیفه دارند و آن اینکه شما را از انجام آنچه که برایش آفریده شده‌اید، بازدارند. در فصل ۲۱ انجیل متی، عیسی دو تن از شاگردانش را فرستاد تا الاغی را بیابند و آزاد کنند. وقتی اسرائیل تحت بندگی مصر بود، خدا موسی را فرستاد. وقتی اسرائیل در بندگی فلسطینیان بود، خدا شمشون، سموئیل، شاول، و داوود را فرستاد. وقتی شما در بندگی گناه هستید، خدا از پیش پسرش، عیسی مسیح را فرستاده است تا شما را آزاد کند. شما از زنجیرهایتان آزاد شده‌اید تا در دستان خدا به کار گرفته شوید.

عیسی به شاگردانش گفت آن الاغ را باز کنند و نزد او بیاورند. شاگردان مأمور نشدند که الاغ را آزاد کنند و بگذارند هر کجا که می‌خواهد برود، بلکه باید آن را نزد عیسی می‌بردند. آزادی او با هدف خاصی انجام شد. آزادی به‌طور هدفمند بود. هدف از آزادی این نبود که الاغ هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، بلکه این بود که عیسی هر کاری که می‌خواست با الاغ انجام دهد. الاغ در زمانی کاملاً آزد شد که عیسی اسارت او را

باز کرد. آزادی واقعی، فقط برداشته شدن گناه نیست، بلکه این است که عیسی جای آن گناه را بگیرد و در مرکز زندگی تان قرار گیرد، جایی که قبلاً گناه حضور داشت.

برای آزادی شما هدفی وجود دارد. اگر فکر می‌کنید که آزادی شما برای این است که هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، آنگاه به هدفی آسان برای شیطان تبدیل می‌شوید. پس از اینکه آزاد شدید، یا وسیله‌ای برای اراده خدا در زمین هستید، یا هدفی آسان برای دشمن تان. الاغ بیشترین آزادی را زمانی که طناب‌ها از گردنش برداشته شدند نداشت، بلکه زمانی که عیسی بر پشت آن نشست آزادی کامل را به دست آورد.

میزان کنترلی که گناه بر شما دارد، به اندازه‌ای است که شما در بند هستید. میزان کنترلی که عیسی بر شما دارد، به اندازه‌ای است که شما آزاد هستید. زمانی که شیاطین از شما دور می‌شوند و زنجیرهای تان شکسته می‌شوند، شما آزاد می‌شوید، اما این تنها آغاز راه است. آزادی واقعی و ماندگار زمانی است که خدا جای گناهی را که شیطان اشغال کرده بود را بگیرد. این امر شما را به سوی وفاداری بیشتری به خدا هدایت می‌کند، حتی بیشتر از وفاداری‌ای که به شیطان داشتید.

وقتی عیسی بر الاغ نشست، الاغ او را به شهر برد و شهر متحول شد. وقتی عیسی سرور زندگی شما باشد، او از شما استفاده خواهد کرد. وقتی شما سرور زندگی خودتان باشید، از خدا برای دلایل خودخواهانه استفاده خواهید کرد. هدف واقعی آزادی شما این است که کنترل کامل زندگی تان را به دست عیسی مسیح بدهید و او را به شهر، مدرسه و محل کارتان بیاورید. بگذارید نسل شما از عیسایی که با خود حمل می‌کنید متحول شود. این همان دلیلی است که آزادی به الاغ داده شد و همان دلیلی است که آزادی به شما داده می‌شود.

تا به من خدمت کنند

خروج از مصر نیز تمثیل بزرگی از این حقیقت است که از بندگی گناه و شیطان آزاد شویم. چرا خدا اسرائیل را از بندگی آن‌ها رهایی داد؟ آیا به این دلیل بود که او به ابراهیم وعده داده بود که آن‌ها را رهایی دهد؟ آیا به این دلیل بود که خدا عادل است و مصر با اسرائیل با ناعدالتی رفتار کرده بود؟ آیا به این دلیل بود که اسرائیل باید سرزمین موعود را تصاحب می‌کرد؟ در حالی که درست است که خدا به خاطر وعده‌اش به ابراهیم و برای شکستن ناعدالتی‌ای که به اسرائیل شده بود، خروج قوم از مصر را رقم زد و به آن‌ها کمک کرد تا میراث خود را تصاحب کنند، اما انگیزه واقعی پشت این خروج در آیات زیر آشکار می‌شود: « یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به

صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم.» (خروج ۳: ۱۸).

« قوم مراها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند» (خروج ۵: ۱).

« خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد» (خروج ۵: ۳).

« همان حساب خشتهایی را که پیشتر می ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می کنند و می گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم.» (خروج ۵: ۸)

« و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مراها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده ای» (خروج ۷: ۱۶).

« و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می گوید: قوم مراها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۸: ۱).

« نگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهد کرد تا برای خداوند قربانی گذرانند.» (خروج ۸: ۸)

« و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می آید. و او را بگو: خداوند چنین می گوید: قوم مراها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۸: ۲۰).

« و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید» (خروج ۸: ۲۵).

« فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید» (خروج ۸: ۲۸).

« و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مراها کن تا مرا عبادت کنند» (خروج ۹: ۱)

« و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مراها کن تا مرا عبادت نمایند» (خروج ۹: ۱۳)

« س موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مراها کن تا مرا عبادت کنند» (خروج ۱۰: ۳)

« آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تابحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟» (خروج ۱۰: ۷).

« فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله‌ها و رمه‌های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند» (خروج ۱۰: ۲۴).

« موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید» (خروج ۱۲: ۳۱)

واضح است که خدا اسرائیل را از مصر آزاد کرد تا آن‌ها بتوانند آزادانه برای او خدمت کنند. این نه یک دروغ بود و نه بهانه‌ای جهت آزادی اسرائیل از دست مصریان، بلکه خدمت و قربانی کردن برای خدا دلیل اصلی نمایش قدرت خدا در نجات اسرائیل از دشمنانشان بود. سرزمین موعود هدف نهایی این واقعه بود، اما خدمت به خدا دلیل اصلی خروج آنها از اسارت در مصر بود. خدا می‌دانست که اسرائیل نمی‌تواند تا زمانی که آن‌ها بردگان فرعون باشند نمی‌تواند به‌طور کامل او را خدمت کند.

به همین شکل، تا زمانی که ما برده گناه هستیم، نمی‌توانیم به‌طور کامل در خدمت عیسی باشیم. متأسفانه ما نیز درست همانند اسرائیل، دلایل اشتباهی را در رابطه با آزادی مشاهده می‌کنیم. ما می‌خواهیم آزاد باشیم تا دیگر در شرم، گناه، فقر و آسیب زدن به دیگران زندگی نکنیم، شاید هم برای اینکه مجبور نباشیم به جهنم برویم به دنبال آزادی هستیم. اسرائیل فکر می‌کرد که آزادی یعنی رهایی از سختی‌ها و ناعادالتی‌ها، اما خدا تنها به حذف دشمن علاقه نداشت، بلکه او به دنبال این بود تا جای آن دشمن را در حیات قوم بگیرد. خدا به دنبال این بود تا آن‌ها او را به‌عنوان سرور خود به‌جای فرعون، آن هیولای ظالمی که داشتند بپذیرند، او می‌خواست که قوم اسرائیل به‌عنوان پسران برای او خدمت کنند، چرا که آن‌ها به‌عنوان بردگان برای فرعون سرور خدمت کرده بودند. اسرائیلی‌ها برده‌های بهتری برای فرعون بودند تا اینکه خادمی خوب برای خدا باشند. بسیاری از مردم خادمان بهتری برای اعتیادها و زندگی‌های گذشته خود در گناه بودند تا اینکه خادمی برای خدا و اهداف او به‌عنوان فرزندانش باشند. خروج از مصر عمدتاً برای این نبود که به آن‌ها زندگی بهتری بدهد، بلکه برای این بود که آن‌ها را به یک سرور بهتر متصل سازد. خدا قرار بود جای فرعون را در حیات آنها بگیرد. آن‌ها از ایده اینکه خدا نجات‌دهنده آن‌ها باشد خوششان می‌آمد، اما تسلیم شدن به او به‌عنوان سرورشان برای بسیاری از بردگان آزاد شده آسان نبود.

آیا شما بهتر از زمانی که برده شیطان بودید حال به خداوند خدمت می‌کنید و خود را در اختیار او قرار داده‌اید؟

تعریف آزادی

ما آزادی را به عنوان رفع چیزی بد تعریف می‌کنیم، اما پولس رسول دیدگاه متفاوتی نسبت به آزادی داشت.

« اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است » (دوم قرن‌تیان ۳: ۱۷). آزادی جایی است که روح خدا حضور دارد. پولس نگفت که آزادی زمانی است که زنجیرها باز شوند، لعنت‌ها شکسته شوند و شیاطین بیرون رانده شوند. آیا وقتی کسی دیگر اعتیادی ندارد، آن موقع آزاد است؟ وقتی شیاطینی بیرون رانده می‌شود، آیا آن زمان آزادی حاصل می‌شود؟ اگر روح خدا جای گناه و اعتیاد را که قبلاً اشغال شده بود، نگیرد، آن فرد هنوز آزاد نیست. آزادی فقط به معنای برداشتن بدی نیست، بلکه به معنای حضور روح خدا در زندگی ما است. وقتی از شیطان آزاد می‌شوید اما با خواسته‌های خود پر می‌شوید، این بندگی است، نه آزادی.

بسیاری از مردم آزاد می‌شوند تا زندگی خود را به بهترین شکل ممکن ادامه دهند اما توجه داشته باشید که این طرز فکر بسیار خطرناک و اشتباهی است. عیسی شما را آزاد نکرد تا اکنون خودتان را به عنوان خدای زندگی‌تان جلال دهید. گناهان شما توسط خون قدرتمند عیسی مسیح پاک شدند تا حداقل به همان اندازه‌ای که به شیطان خدمت می‌کردید، به خدا نیز خدمت کنید. اگر پس از آزادی زندگی خود را حول محور خودتان قرار دهید، یا اگر منتظر آزادی هستید تا هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، این آزادی کامل نیست. اگر سلول خود در یک زندان تغییر دهید، درحقیقت همچنان در زندان هستید، حتی اگر در طبقه‌ای دیگر باشید. رفتن به خودخواهی پس از رهایی از شیطان، همچنان بندگی است. آزادی به معنای انجام آنچه که می‌خواهید نیست، بلکه به معنای انجام آنچه که باید انجام دهید می‌باشد و این یعنی در دسترس بودن برای انجام خواسته‌های خداوند.

شیطان پرستی بر یک ایده بزرگ بنا شده است و آن اینکه هر کاری که می‌خواهی انجام بده. شیطان پرستی فقط درباره پرستش شیطان نیست، بلکه پرستش خودتان نیز به نوعی شیطان پرستی است. وقتی ما از اعتیاد، شیاطین و لعنت‌ها خلاص می‌شویم و سپس خودمان را پرستش می‌کنیم، همچنان در بندگی هستیم.

از «به من بده» به «مرا بساز» تغییر کنید

وقتی دوباره متولد می‌شویم، فرزندان خدا به حساب می‌آییم. این هویت و موقعیت ما در مسیح است. به‌عنوان پسران خدا، باید قلبی برای خدمت او داشته باشیم. عیسی پسر خدا بود، اما او از طریق مرگ خود بر صلیب، مطیع او بود و اراده پدر را دنبال کرد. او آمد تا خدمت کند و برای اهداف خدا بمیرد. متأسفانه، بسیاری از مردم امروز فکر می‌کنند که پسر خدا بودن به آن‌ها حق خودمحموری می‌دهد و دیگر نیازی ندارند که نسبت به خودخواهی خود بمیرند و آن‌را ترک نمایند.

آن‌ها به جای اینکه اجازه دهند خدا از آن‌ها برای انجام اراده‌اش استفاده کند، از خدا استفاده می‌کنند تا به خواسته‌های خود برسند. شیطان در بیابان و روی صلیب عیسی را با این ایده وسوسه کرد که **اگر تو پسر خدا هستی، نیازی به خدمت یا دادن جانت برای انجام اراده خدا نداری**. اما عیسی این وسوسه را رد کرد. متأسفانه، بسیاری از مسیحیان به همین دروغ باور دارند. آن‌ها فکر می‌کنند که چون پسر خدا هستند، نیازی به خدمت او ندارند. وقتی فقط در جایگاه پسر ایستاده‌ایم، اما قلبی خدمتگزار نداریم، نگاه با همان پسر گمشده فرقی نداریم.

پسر گمشده حقوق خود را می‌دانست، اما هیچ ایده‌ای درباره مسئولیت‌هایش در خانه نداشت. او پسر خوبی بود، اما خدمتگزار خوبی برای پدرش نبود. او از پدرش متنفر نبود، بلکه فقط خودش را بیشتر از او دوست داشت. پسر گمشده علیه پدرش قیام نکرد، بلکه از پدرش دور شد. تمام دعای او در این جمله خلاصه شد «سهم مرا از دارایی خودت به من بده» (لوقا ۱۵: ۱۲). **این درخواست** در ابتدا درخواست بدی به حساب نمی‌آید، اما او هیچ تمایلی برای بودن با پدر یا انجام اراده او نداشت. او فقط به دنبال استفاده از پدرش بود تا به آنچه که می‌خواست برسد. او آنچه را که می‌خواست به دست آورد، اما آنچه را که به دست آورد را دیگر قبول نداشت. پسر بودن او نتوانست او را از زندگی با خوک‌ها محافظت کند، زیرا قلبش، قلب یک خدمتگزار نبود.

اما او در میان خوک‌ها درس خود را یاد گرفت. وقتی به سوی پدر بازگشت، دیگر درخواست چیزی نکرد، بلکه از پدر خواست تا او را مانند یکی از خدمتگزارانش در خانه بپذیرد. او همیشه پسر بود، اما اکنون فهمید که باید یاد بگیرد که یک خدمتگزار باشد. شما به‌عنوان یک پسر متولد شده‌اید، اما باید روحیه یک خدمتگزار را در خود پرورش دهید، در غیر این صورت، آزادی شما به بندگی خودخواهی تبدیل خواهد شد.

خودخواهی یک قدم با زندگی در کنار خوک‌ها فاصله دارد. وقتی به عیسی مسیح ایمان می‌آورید، دیگر فرزند خدا به حساب می‌آئید. وقتی شاگرد می‌شوید، شما یک

آزادی واقعی

خدمتگزار هستید. پسر بودن رایگان است، اما شاگرد بودن همه چیز را می‌طلبد. شاگردی غرور و خودبینی شما را می‌طلبد. اگر برای عیسی تمام زندگی‌اش هزینه شد، برای شما هم کمتر از آن نخواهد بود. تنها سه کار می‌توانید با زندگی خود انجام دهید: آن را با زندگی در گناه خراب کنید، آن را با زندگی در خودخواهی هدر دهید، یا آن را به‌عنوان قربانی به نجات‌دهنده خود تقدیم کنید. آزادی به معنای رها شدن از گناه و خودخواهی است تا زندگی خود را به‌عنوان قربانی زنده به کسی که برای شما بر صلیب جان داد تقدیم کنید.

دعا

«ای خدای پدر، امروز قلبم را جستجو کن و انگیزه‌های مرا در نور کلامت بررسی کن. اعتراف می‌کنم که می‌خواهم آزاد شوم تا در درد بندگی زندگی نکنم، اما خواسته واقعی من این است که بتوانم بدون هیچ مزاحمتی از شیطان، آنچه را که خودم می‌خواهم انجام دهم. بابت این موضوع متأسفم. می‌خواهم آنچه را که تو برایم داری، بخواهم. می‌دانم که تو تمام وجود مرا می‌خواهی، بنابراین همانند پسر گمشده از تو می‌خواهم که مرا خدمتگزار خود بسازی؛ سرور من باش. من از استفاده از تو به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به اهدافم خودداری می‌کنم. تو هدف من هستی. تو پاداش عظیم و بی‌نهایت من هستی.»

فصل نهم:

شکستن دژهای ذهنی

دانشمندان آزمایشی بر روی ماهی‌های باراکودا انجام دادند؛ ماهی‌هایی بزرگ که معمولاً ماهیان کوچک‌تر را طعمه خود می‌سازند. در این تحقیق، ماهی باراکودا را در آکواریومی قرار دادند و ماهیان کوچک‌تر را نیز به همان آکواریوم انداختند. ماهی باراکودا بی‌درنگ به شکار آن‌ها پرداخت. سپس دانشمندان مانعی شیشه‌ای و ناپیدا در میانه آکواریوم نصب کردند، به گونه‌ای که ماهی باراکودا در یک سو و ماهیان کوچک‌تر در سوی دیگر قرار گرفتند. این مانع شیشه‌ای قابل دیدن نبود و ماهی باراکودا از وجود آن بی‌خبر بود، پس هر بار که برای حمله به ماهیان کوچک‌تر پیش می‌رفت، با شیشه به شدت برخورد می‌کرد. پس از چندین برخورد دردناک، باراکودا از سرعت حملات خود کاست و تنها به شیشه نزدیک می‌شد تا آن را لمس کند. چند روز بعد، دانشمندان مانع شیشه‌ای را برداشتند، اما به شگفتی مشاهده کردند که باراکودا دیگر هرگز به سوی دیگر آکواریوم شنا نکرد و به ماهیان کوچک‌تر نزدیک نشد. انگار که مانع شیشه‌ای همچنان در ذهن او باقی مانده بود.

این داستان تلنگری برای ماست؛ در زندگی ما نیز گاه به دیوارهای شیشه‌ای نامرئی‌ای برخورد می‌کنیم. شکست‌ها و ناکامی‌های مکرر، این دیوارها را در ذهنمان حک می‌کنند. حتی اگر این محدودیت‌ها در جهان معنوی برداشته شوند، ما همچنان اسیر آن‌ها خواهیم ماند، چراکه این موانع باید از ذهن ما نیز زدوده شوند.

مرد قوی در دژ ذهنی ساکن است

عیسی فرمود: «یا چگونه کسی می‌تواند وارد خانه مرد قوی شود و اموال او را به یغما ببرد، مگر آنکه نخست آن مرد قوی را ببندد؟» (متی ۱۲: ۲۹). مرد قوی در اینجا نماد روحی شرور است که آرامش، شادی، دارایی و سلامت فرد را غارت می‌کند. برای رهایی و آزاد شدن از او، باید ابتدا او را مقید ساخت. مرد قوی همان شیطان است؛ و دژ، خانه‌ای از افکار است. «زیرا سلاح‌های جنگی ما جسمانی نیستند، بلکه در خداوند نیرومندند برای فرو ریختن دژها» (دوم قرن‌تیاں ۱۰: ۴).

سلاح‌های ما برای بستن مرد قوی و فرو ریختن دژهای ذهنی قدرت فوق‌العاده‌ای دارند. باید دریابیم که شیاطین به سرعت وارد زندگی انسان می‌شوند و معمولاً به همان سرعت نیز خارج می‌شوند، اما دژهای ذهنی به مرور زمان شکل می‌گیرند و به همان شکل نیز زمان می‌برند تا تخریب شوند. شیطان تنها به ویران کردن زندگی ما قانع نیست؛ او در پی ایجاد طرز فکری است که حتی وقتی دیگر حضور ندارد، ما همچنان با همان درد و رنج زندگی کنیم، گویی که او هنوز در آنجاست.

دژ ذهنی خانه‌ای است که شیطان در ذهن ما بنا می‌کند و این خانه محل اقامت مرد قوی است. این دژ از افکار مکرر، تردید، ترس، محکومیت، احساس بی‌ارزشی، دروغ و منفی‌نگری تشکیل شده است. ساختن چنین دژی در ذهن ما به زمان نیاز دارد، اما زمانی که ساخته شد، محلی برای حضور شیطان فراهم می‌آورد. دژهای ذهنی، پناهگاه‌های شیطان‌اند. شما می‌توانید شیاطین را بیرون کنید، اما اگر دژهای ذهنی را فرو نریزید، شیطان همچنان می‌تواند با طرز فکری که در ذهن شما شکل داده، زندگی‌تان را به درد و رنج بکشاند.

دژ ذهنی، یک طرز فکر است

در آزمایشی، یک میلیونر و یک فرد بی‌خانمان را جای یکدیگر قرار دادند. میلیونر در شرایط بی‌خانمانی زندگی کرد و به فرد بی‌خانمان یک میلیون دلار داده شد. هدف از این آزمایش این بود که بررسی کنند آیا پول می‌تواند مشکل فرد بی‌خانمان را حل کند یا نه. در مدت کوتاهی، فردی که پیش‌تر میلیونر بود اما در موقعیت بی‌خانمانی قرار گرفته بود، ایده‌ای برای کسب‌وکاری جدید به ذهنش رسید. او اجازه نداشت با ارتباطات قبلی‌اش تماس بگیرد یا در زمینه‌هایی که به آن‌ها آشنایی داشت فعالیت کند. با این حال، مدت زیادی نگذشت که او با همان ایده جدید دوباره به ثروت رسید و از هیچ به میلیونر

تبدیل شد. در سوی دیگر، فرد بی‌خانمان که پول زیادی دریافت کرده بود، بیشتر آن را با زندگی بی‌ملاحظه هدر داد و دوباره به خیابان بازگشت. مسئولان این آزمایش به این نتیجه رسیدند که میلیونر بودن بیشتر از آنکه به مقدار پول مربوط باشد، به نوع طرز فکر انسان وابسته است.

طرز فکر یا دژ ذهنی، قدرتی عظیم دارد.

ذهن چیزی است که می‌توانیم بر آن تسلط یابیم، اما طرز فکر ماست که بر ما فرمان می‌راند. بیشتر رفتارهای ما ناخودآگاه و خودکارند. ذهن ناخودآگاه ما، به‌مراتب قوی‌تر از ذهن آگاه ماست. طرز فکر ما همچون یک آهنربا عمل می‌کند. به عنوان مثال، اگر افکار منفی در ذهن ما غالب باشد، این افکار به‌طور ناخودآگاه انرژی‌ها و وقایع منفی بیشتری را به سوی ما جذب می‌کنند. به همین دلیل است که عیسی فرمود: «زیرا هر که دارد، به او بیشتر داده خواهد شد و در فراوانی خواهد زیست؛ اما از کسی که ندارد، حتی آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد» (متی ۲۵: ۲۹). ذهن ما همانند آینه‌ای است که هرچه در آن بازتاب یابد، زندگی‌مان را نیز از آن سرشار می‌سازد و بدین‌سان واقعیت ما بر اساس افکار غالب ذهنمان شکل می‌گیرد. شکست برخی افراد نه ناشی از نیرویی شیطانی، بلکه ناشی از دژهای ذهنی است که با حقیقت کلام خداوند شکسته می‌شوند.

لمس کن و تعلیم بده

عیسی در انجیل یوحنا، فصل ۸، درباره آزادی سخن گفت و فرمود: «هر که را پسر آزاد کند، واقعاً آزاد خواهد بود.» این موضوع شامل بیرون راندن شیاطین و شکستن لعنت‌های نسلی نیز می‌شود. وقتی عیسی با لمس دستان خود ارواح شریر را بیرون می‌کند، آن‌ها از فرد جدا می‌شوند.

اما در ادامه، عیسی بر این نکته تأکید کرد که شناخت حقیقت، انسان را آزاد می‌سازد. این پرسش پیش می‌آید: اگر آزادی کامل خود را از عیسی و از طریق‌رهایی او دریافت می‌کنیم، چرا همچنان نیاز داریم حقیقت را بشناسیم تا به‌رهایی برسیم؟ عیسی با نیروی خود مرد قوی را اخراج می‌کند، اما با حقیقت خویش دژهای ذهنی را در هم می‌شکند، و این نوع آزادی، ژرف‌تر و پایدارتر از بیرون راندن ارواح ناپاک است.

مسیح شیاطین را بیرون می‌راند، اما حقیقت، دژهای ذهنی را می‌شکند. ما به هر دو نیازمندیم. صرف حضور حقیقت کافی نیست، بلکه شناخت و درک آن است که آزادی واقعی را به همراه دارد.

حقیقت مانند صابون است—فقط زمانی کارگر می‌افتد که به‌کار گرفته

شود. اگر کامیونی پر از صابون داشته باشید اما آن را روی پوستتان نکشید، بی‌فایده خواهد بود. حقیقت کتاب مقدس نیز تنها زمانی زندگی شما را دگرگون می‌سازد که عمیقاً آن را بشناسید و در عمل به‌کار برید؛ آنگاه است که به‌طور ذاتی آزادی را به ذهن شما وارد می‌کند. حقیقت فراتر از دانش و اطلاعات است؛ حقیقت همان چیزی است که خداوند درباره ما می‌گوید. اطلاعات ممکن است تغییر کنند، اما حقیقت همیشگی و ثابت است، و عیسی خود همان حقیقت ابدی است. هر چه بیشتر عیسی را بشناسیم، به حقیقت بیشتری درباره خودمان پی خواهیم برد و از دژهای ذهنی آزادتر خواهیم شد. این نوع آزادی نه با لمس عیسی بلکه با تعالیم او حاصل می‌شود.

این شناخت و آگاهی با وارد کردن کلام خدا به قلبمان از راه گوش سپردن، خواندن، حفظ کردن، اعتراف و اطاعت از آن ممکن می‌گردد. این فرآیند به شکستن دژهای ذهنی و بخشیدن آزادی به ما کمک می‌کند تا بتوانیم با پری و هدایت روح القدس زندگی کنیم. روزی در یکی از جلسات، دختری جوان به ایمان آمد. وقتی با او صحبت می‌کردم، او به من گفت که طی بارداری‌اش، تصادفی برایش رخ داده بود که باعث استرس شدیدی شده و در او دری به سوی ترس از رانندگی گشوده بود. به مدت چهار سال از رانندگی اجتناب کرده و زندگی‌اش دشوار شده بود. برای او دعا کردم و روح ترس را از او بیرون راندم. حس کردم که باید از او بخواهم که آیه‌ای از کلام خدا، به‌ویژه دوم تیموتائوس ۱: ۷، را هزار بار بنویسد. پس از آن، از او خواستم که پشت فرمان بنشیند و رانندگی کند. اولین بار این شیوه را از دیوید چو شنیدم؛ او به زنی که از سرطان رهایی نمی‌یافت، پیشنهاد کرده بود که این وعده را هزار بار بنویسد: «به واسطه زخم‌های او، ما شفا یافتیم.» آن زن پس از نوشتن این وعده برای هزارمین بار، شفای خود را یافت. این دختر جوان نیز نوشتن این آیه را آغاز کرد، و هدف این بود که ذهن او را از حادثه و ترس‌های برآمده از آن رها کرده و با کلام خدا پر سازد.

ذهن ما مانند کشتی‌ای است که با یخ‌های زندگی برخورد کرده و دچار سوراخ‌هایی می‌شود، و آب بیرونی شروع به نفوذ به درون کشتی کرده و دژهای ذهنی را پدید می‌آورد. تایتانیک نه به‌خاطر وسعت آب اقیانوس، بلکه به‌خاطر آب‌هایی که به درونش راه یافتند، غرق شد. به او این تکلیف را دادم که آیه را بارها بنویسد تا آب ترس را از وجودش بیرون کشد.

او حتی نوشتن هزار بار آن آیه را تمام نکرده بود که دوباره رانندگی را آغاز کرد و خداوند او را آزاد ساخت. شناخت حقیقت، آزادی به ارمغان می‌آورد.

خدایی برای فرعون

موسی برای رهایی قوم اسرائیل از بندگی مصر برگزیده شد و خدا حمایت و یاری خود را به او وعده داد. اما زمانی که موسی به مصر رسید و از فرعون خواست تا قوم خدا را آزاد کند، فرعون به جای توجه به درخواست او، کار اسرائیلیان را دشوارتر ساخت و از آن‌ها خواست همان مقدار خشت را تولید کنند، بی‌آنکه کاهی برای ساختن در اختیارشان بگذارد. فرعون به تمسخر موسی پرداخت و اسرائیل نیز که وعده آزادی را شنیده بود، او را دیوانه پنداشت، چراکه تنها نتیجه‌ای که می‌دیدند، سخت‌تر شدن شرایط بود. موسی که از این وضعیت ناامید شده بود، به خداوند شکایت برد. اما خدا او را دلداری داد و به او اطمینان داد که همه چیز به‌خوبی پیش خواهد رفت و افزود: «ببین، من تو را چونان خدا برای فرعون قرار داده‌ام و هارون، برادر تو، نبی تو خواهد بود» (خروج ۷: ۱).

فرعون از فرمان موسی سرپیچی کرد و اسرائیل نیز به سخنان او گوش نسپرد. موسی در ناامیدی به سر می‌برد؛ و راه‌حل خداوند این بود که او مانند خدا برای فرعون شود؟ این موضوع بسیار جالب است. خداوند در اینجا چیزی عمیق و قدرتمند از معنای جنگ روحانی به موسی می‌آموخت. موسی از مصر و بندگی ظاهری آزاد شده بود، اما ذهنیت و طرز فکر بردگی هنوز باید از اندیشه او پاک می‌شد. اگر او می‌خواست دیگر بندگان را آزاد سازد، نمی‌توانست همچنان خود را به‌عنوان یک برده ببیند. خدا می‌خواست که او نگاهی تازه به خود داشته باشد، و انتظار داشت که این تغییر در اندیشه موسی، پیش از تغییر شرایط با فرعون و اسرائیل رخ دهد.

راه‌حل خداوند راه‌حلی سریع نبود و او در خروج اسرائیل شتابی به خرج نداد. بلکه خداوند موقعیت روحانی موسی را آشکار ساخت؛ او نیاز داشت که دیدگاهش نسبت به خود را تغییر دهد. بیان «تو چونان خدا برای فرعون هستی» نباید شما را شگفت‌زده کند. فرعون خود را به‌عنوان خدایی می‌دید که مصریان او را، همراه با دیگر خدایان، می‌پرستیدند. خداوند به روشنی به موسی فهماند که در حوزه روحانی، او از فرعون برتر است. اگر موسی خواهان آزادی اسرائیل بود، باید از تمنا و التماس به فرعون، چونان برده‌ای خسته، دست می‌کشید و به‌جای آن، چونان فرماندهی مقتدر به فرعون دستور می‌داد.

به باور من، موسی این مکاشفه را دریافت و به عمق آن پی برد، زیرا شواهد آن حیرت‌انگیز بود. فرعون به‌تدریج به درخواست و تمنا از موسی روی آورد تا برای توقف بلایا دعا کند. دیگر موسی برای فرعون یک شوخی نبود؛ حتی در دربار دشمنانش نیز به او احترام می‌گذاشتند.

برای اینکه قدرت خداوند در زندگی شما جریان یابد، باید بدانید در مسیح چه کسی هستید. اختیار و اقتدار نام عیسی به شما داده شده است تا بر دشمنان خدا—شیطان، گناه و بیماری—غلبه کنید. از نگاه کردن به خود به عنوان برده دست بردارید، زیرا در غیر این صورت، حتی اگر از بند گناه آزاد شده باشید، همچنان به سان برده‌ای زندگی خواهید کرد. این تحول ذهنی نه تنها واکنش فرعون به موسی را تغییر داد، بلکه باعث نزول ده بلایی شد که خدایان مصر را یکی پس از دیگری به زیر کشید.

با هر بلا، خدایان مصر شکست می‌خوردند. هنگامی که آب نیل به خون تبدیل شد، هاپی، خدای نیل، به زانو درآمد. وقتی قورباغه‌ها از نیل بیرون آمدند، هکت، الهه باروری، آب و حیات، به لرزه افتاد. وقتی شپش‌ها از خاک برخاستند، گب، خدای زمین، شکست خورد. با هجوم مگس‌ها، خرفی، خدای مصری با سر کک، به زیر کشیده شد. مرگ گاوها و احشام، هاتور، الهه‌ای با سر گاو را نابود ساخت. خاکستر که به زخم و جوش تبدیل شد، قدرت ایزیس، الهه پزشکی را خنثی کرد. بارش تگرگ‌های آتشین، نوت، الهه آسمان را ویران ساخت. ملخ‌های فرستاده شده از آسمان، ست، خدای طوفان و آشوب، را بی‌ثبات کردند. در سه روز تاریکی مطلق، را، خدای خورشید، به خاموشی و خجلت فرو رفت. و سرانجام، مرگ نخست‌زادگان، ضربه‌ای به خود فرعون بود که به عنوان تجسم را و پسر او پرستش می‌شد؛ بدین ترتیب، ضربه نهایی به بزرگ‌ترین خدای مصری وارد آمد.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، موسی باید در اقتدار گام برمی‌داشت تا نیروهای شیطانی پنهان در پشت این خدایان را شکست دهد. این‌ها فقط بت‌های ساخته شده نبودند که مصر آن‌ها را می‌پرستید؛ بلکه موجودات شیطانی بودند که تنها با قدرت الهی به شکست می‌رسیدند. اگر می‌خواهید در اقتدار خدا گام بردارید، باید اقتدار او را به تمامی در بگیرید. شاید در میانه مشکلات حس کنید که زندگی‌تان در حال فروپاشی است، یا هر بار که قدمی به جلو برداشته‌اید، طوفانی از طرف جهنم برخاسته است. با این حال، باید ذهن خود را با حقیقت کلام خدا تجدید کرده و با ایمان پیش بروید. شیطان باید بگریزد؛ او ملزم به گریختن است و باید همچون آن زمان که در برابر عیسی به زانو درآمد، التماس کند که او را رها کنید.

شیاطین به درد و رنج شما اهمیتی نمی‌دهند؛ تنها به اقتداری واکنش نشان می‌دهند که شما با آن گام برمی‌دارید. عیسی اقتدار نیروهای تاریکی را از آن‌ها گرفت، بدین معنا که دیگر اقتداری ندارند، اما همچنان تظاهر می‌کنند که دارند. شما مانند پلیسی هستید و شیطان مجرمی فراری؛ مجرم از پلیس می‌گریزند، نه برعکس. شیطان باید بگریزد، نه شما. شما نشان اقتدار عیسی را در اختیار دارید و قدرت روح القدس اسلحه شماست. آنگاه

که به درستی بدانید که چه کسی هستید، نیروهای تاریکی از شما خواهند گریخت و جلال خداوند را در زندگی خود خواهید دید.

برده، بازمانده، یا سرباز؟

موسی تنها کسی نبود که باید طرز فکر خود را درباره خویشتن تغییر می داد تا خدا بتواند او را برای رهایی اسرائیل از مصر به کار گیرد؛ بلکه اسرائیل نیز نیاز داشت این تغییر ذهنی را در بیابان تجربه کند. خداوند می خواست که دژهای ذهنی بردگی را از میان چالش‌ها، پیش از ورود به سرزمین موعود، از ذهن و روح آن‌ها بزداید.

اسرائیلیان در مصر، برده بودند؛ اما برای تصاحب سرزمین موعود، باید به سربازان جسور تبدیل می شدند. در مصر، آن‌ها منتظر بودند که خداوند دریا را برایشان بشکافد، اما در سرزمین موعود، خودشان به رود اردن گام نهادند و آب در مقابل‌شان شکافته شد. در مصر، فرعون بود که آن‌ها را آزاد کرد؛ اما در سرزمین موعود، آن‌ها خودشان دشمن را بیرون راندند. گذار از مصر به سرزمین موعود، تغییری ذهنی از بردگی به سربازی بود. بسیاری از آن‌ها نتوانستند این تحول ذهنی را طی کنند و در بیابان جان سپردند. برای خداوند بیرون آوردن آن‌ها از مصر آسان‌تر از بیرون آوردن «مصر» از ذهن آن‌ها بود.

به همین ترتیب، برای عیسی آسان‌تر بود که هزاران دیو را از وجود فردی دیو‌زده خارج کند تا اینکه بتواند دژهای ذهنی را از ذهن فریسیان برچیند. خداوند بیابان را در زندگی ما مجاز می‌شمارد تا ذهنیت‌های بردگی، فقر، احساس قربانی بودن، بیماری و هر طرز فکری که با کلام خدا همخوانی ندارد، زوده شوند. همه ما در طول زندگی، دوره‌هایی از «مصر» داشته‌ایم که در آن‌ها آموخته‌ایم چگونه همچون بردگان بیندیشیم. اما فصل‌های بیابانی زندگی، ما را به دوام و پایداری می‌آموزند، و برای ورود به سرزمین موعود، باید همچون سربازان فکر کنیم.

در مصر، اسرائیل هیچ نداشت؛ در بیابان، به اندازه کافی داشتند؛ و در سرزمین موعود، وفور و فراوانی بر آن‌ها حکم‌فرما بود. اکنون کدام‌یک از این حالت‌ها طرز فکر شما را بازمی‌تاباند: برده، بازمانده، یا سرباز؟ طرز فکر برده، طرز فکر قربانی است. طرز فکر بازمانده، طرز فکری بیابانی است. اما طرز فکر سرباز، طرز فکر فرزند است؛ این طرز فکر پادشاهی است که ما را ملزم می‌سازد تا با خداوند همراه شویم، نه اینکه فقط منتظر او بمانیم. ما نیازی نداریم تا از خداوند التماس کنیم که چیزی به ما ببخشد که از طریق صلیب کالواری، از پیش برای ما فراهم شده است.

داستان پسر گمشده به زیبایی این موضوع را نشان می‌دهد: پسر بزرگ‌تر منتظر بود تا پدر چیزی به او عطا کند، درحالی‌که تمام آنچه نیاز داشت، از پیش متعلق به او بود. پسر بزرگ‌تر نقش قربانی را بازی می‌کرد، همان‌گونه که اسرائیل انتظار داشت که خداوند خودش با دشمنان سرزمین موعود مقابله کند. افرادی که طرز فکر برده دارند، خود را قربانی می‌پندارند و انتظار دارند که خداوند همه کارها را برایشان انجام دهد، درحالی‌که میراث از پیش در اختیار آن‌هاست.

برای اینکه تمام دژهای «مصر» در زندگی‌مان نابود شوند، باید یک تغییر عمیق در طرز فکر ما رخ دهد.

پیروزی کامل

یوشع که موسی را دنبال کرد، ملت سربازان را به سرزمین موعود هدایت کرد و ۳۱ پادشاه را شکست داد. نیمی از کتاب یوشع به داستان شکست دشمنانشان اختصاص دارد و نیمه دیگر به تقسیم غنائم. هر بار که بر دشمنی پیروز شوید، برکت و ثروت به دنبال آن خواهد آمد. با این حال، برخی از ملت‌های دشمن باقی ماندند، که به این معناست که پیروزی اسرائیلی‌ها کامل نبود.

گاهی، وقتی کسی برای شما دعا می‌کند، ممکن است احساس کنید که پیروزی کامل را به دست نیاورده‌اید. شاید چیزی از خدا دریافت کنید، به‌ویژه در هنگام دریافت خدمت از دیگران، اما همچنان حس می‌کنید که به کمال نرسیده‌اید. شاید خداوند می‌خواهد شما را با آغازی محکم و قوی به مسیر پیروزی رهنمون کند و از این پس، از شما انتظار دارد که بقیه راه را با او بکنجید.

اشتباه برخی افراد این است که پس از دریافت کمک اولیه، به جای تمرکز بر مسئولیت خود در جنگیدن و ایستادگی بر کلام خدا، به دنبال کشیش یا خدمتی دیگر با سطحی بالاتر از مسح می‌گردند. پیروزی جزئی به‌دلیلی به آن‌ها داده شده است. نگاه کنید که خداوند درباره علت باقی ماندن برخی دشمنان چه فرمود: «و این‌ها آن ملت‌هایی هستند که یَهُوَه آن‌ها را باقی گذاشت، تا به‌وسیله آن‌ها اسرائیل را ببازماید، یعنی همه آنانی را که هیچ‌یک از جنگ‌های کنعان را ندانسته بودند. این فقط برای این بود که نسل‌های فرزندان اسرائیل آموخته شوند تا جنگ را بدانند، به‌ویژه آنانی که قبلاً آن را ندانسته بودند» (داوران ۳: ۱-۲).

خداوند برخی از پادشاهان دشمن را باقی گذاشت تا ببیند آیا اسرائیل با وجود این دشمنان همچنان به خدا وفادار خواهد ماند و از او اطاعت خواهد کرد و تا از این فرصت

برای آموزش آن‌ها در هنر جنگ استفاده کند. گاهی به این فکر می‌کنم که شاید خداوند ما را به صورت ۱۰۰ درصد نجات نمی‌دهد هنگامی که کسی به ما خدمت می‌کند، زیرا جنگ‌هایی وجود دارد که خدا می‌خواهد ما آن‌ها را با اقتدار روحانی خودمان به انجام رسانیم. این مرا به یاد صحنه‌ای از فیلم سرگذشت نارنیا: شیر، جادوگر و کمد می‌اندازد، جایی که گرگ‌ها به پیتر و اصلان حمله کردند. اصلان مداخله نکرد، بلکه به پیتر گفت که اکنون نوبت اوست که بیاموزد چگونه از شمشیرش بهره بگیرد. بیشتر ما، وقتی با چالشی روبه‌رو می‌شویم، دست می‌کشیم و به کشیش یا خادمی تکیه می‌کنیم تا ما را نجات دهد. شاید شما نیز تاکنون پیروزی جزئی کسب کرده‌اید. توصیه‌ای برایتان دارم: منتظر نمانید و در جستجوی بیشتر نباشید.

به‌طور کامل به خدا روی آورید و با فشاری ثابت به سمت پادشاهی او پیش بروید. خواهید دید که همان پیروزی جزئی به پیروزی کامل مبدل خواهد شد. و بهترین بخش این مسیر آن است که شما در این فرآیند به یک سرباز تبدیل خواهید شد. این طرز فکر نو که در شما شکل می‌گیرد، در تمام مسیرهای آینده‌تان با خداوند به کار خواهد آمد.

سلطنت در زندگی

همان‌طور که آدم به تصویر و شباهت خدا آفریده شد، ما نیز به همین صورت خلق شده‌ایم. خداوند ما را برکت داد تا بارور و کثیر شویم و به ما قدرت تسلط بر زمین بخشید (پیدایش ۱: ۲۸). سلطه بر گناه و شیطان، حقی است که به ما عطا شده است. در طبیعت و ذات ما نهفته است که سلطنت کنیم؛ همان‌طور که پرنده برای پرواز و ماهی برای شنا خلق شده است. ما برای نجات آفریده نشدیم، بلکه برای سلطنت و حکمرانی خلق شدیم. نجات، صرفاً نتیجه‌ای است از زمانی که ما این سلطه را از دست داده‌ایم. خدا می‌خواست انسان همچون او باشد؛ خداوند بر آسمان‌ها حکمرانی می‌کند و سلطه بر زمین را به انسان واگذار کرده است (مزمور ۱۱۵: ۱۶). با این حال، خدا مالکیت زمین را به انسان نداد؛ بلکه فقط حق سلطه را عطا کرد (مزمور ۲۴: ۱).

نمونه‌ای از این سلطه زمانی نمایان شد که خداوند به آدم اجازه داد تا نام حیوانات را بگذارد، زیرا نام‌گذاری چیزی به معنای تصاحب و تسلط بر آن است. خداوند سلطه بر زمین را به ما بخشیده و ما را مأمور کرده است تا بر دشمن خود حکمرانی کنیم. بهشت روی زمین به معنای عدم حضور شیطان نیست، بلکه به معنای سلطه بر اوست. برای داشتن سلطه، حضور دشمنی لازم است. اما آدم در برابر مار تسلیم شد و به سخنان آن گوش سپرد، به‌جای آنکه بر آن حکمرانی کند. زمانی که آدم مرتکب گناه شد، خدا زمین

را تصاحب نکرد، بلکه شیطان بود که از فرصت استفاده کرد و آن را به دست آورد. از طریق گناه، آدم سلطه‌اش را به شیطان منتقل کرد؛ به همین دلیل است که شیطان توانست در هنگام وسوسه، جهان را به عیسی پیشنهاد دهد (متی ۴: ۹). خدا هرگز این جهان را به شیطان نداد. این جهان برای انسان آفریده شد تا بر آن حکمرانی کند، اما به سبب گناه، حکمرانی آن به شیطان منتقل شد. عیسی نیز این حقیقت را تأیید کرد و شیطان را «حاکم این جهان» نامید (یوحنا ۱۲: ۳۱).

آشفتگی روی زمین، نتیجه مستقیم سوء مدیریت انسان و عدم اعمال سلطه بر نیروهای تاریکی و گناه است. عیسی آمد تا آن اقتدار از دست‌رفته را باز پس گیرد و مجدداً به ما بازگرداند (لوقا ۱۰: ۱۹). شاید تصور کنید که خداوند دیگر به ما اعتماد نخواهد کرد، زیرا دید که چگونه نخستین بار سلطه خود را از دست دادیم؛ اما خداوند بیشتر از آنچه ما به او اعتماد داریم، به ما ایمان دارد. او به ما اعتماد کرده است که پادشاهی او را گسترش دهیم، نیروهای تاریکی را بیرون رانیم، و بر اژدهای کهن پیروز شویم.

نجات هدف نهایی خدا نیست؛ بلکه وسیله‌ای است که خدا برای بازگرداندن ما به جایگاه اصیل خود، یعنی سلطنت، به کار می‌گیرد. «زیرا اگر به واسطه گناه یک انسان، مرگ حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنانی که فراوانی فیض و عطیه عدالت را دریافت می‌کنند، در زندگی توسط یک نفر، عیسی مسیح، سلطنت خواهند کرد» (رومیان ۵: ۱۷). فیض خدا و عطیه عدالت به ما توانایی می‌دهد که در زندگی حکم‌فرمایی کنیم؛ نه صرفاً از گناه و شیطان رهایی یابیم. قدرت و توانایی شما برای سلطنت، به میزان شناخت شما از عطیه عدالت عیسی و فراوانی فیض او بستگی دارد.

دعا

«خداوند عیسی مسیح، از اینکه به من هدیه‌ی عادل شمردگی و فیض بی کرانت را بخشیدی از تو سپاس گزارم و حال من توانسته‌ام تا حیاتی نو را در تو تجربه کنم. من حقیقت وجود تو را در حیات خود می‌پذیرم و می‌توانم در پیروزی تو گام بردارم. من ذهن خود را با حقیقت وجودی تو در این زندگی روحانی تازه می‌سازم و از تو دعوت می‌کنم تا ذهنیت من را تغییر بدهی این آشفتگی ذهنی را از ترس به سوی ایمان تغییر دهی.»

فصل دهم

تجدید ذهن

مادرم در هنگام تولد من رنج فراوانی کشید. در جریان زایمان، بخشی از عصب بینایی من آسیب دید و به همین سبب، روزها و شب‌های بسیاری از دوران نوزادی‌ام را در بیمارستان گذراندم. اما به لطف بیکران و رحمت بی‌پایان خداوند، سرانجام به سلامت از آن مهلکه بیرون آمدم. سال‌ها بعد، پزشکان متوجه شدند که یکی از پلک‌هایم ضعیف‌تر از دیگری است و یکی از چشم‌هایم نمی‌تواند همانند دیگری به سوی آسمان بنگرد. با این حال، در دوران کودکی، هرگز این نقص برایم مسئله‌ای نبود. دیدن من کامل بود و هیچ دردی در چشمانم حس نمی‌کردم.

پیش از آمدنم به ایالات متحده، زمانی که حدود ده سال داشتم، پزشکی در اوکراین اولین عمل جراحی چشمم را انجام داد. این جراحی قرار بود مشکل چشم ضعیف‌ترم را برطرف کند و کمک کند تا بتواند همانند چشم دیگر به سوی بالا نگاه کند. اما جراحی چندان موفقیت‌آمیز نبود و مشکل همچنان باقی ماند. در مدرسه، وقتی هنوز در اوکراین بودم، همکلاسی‌هایم به من لقبی داده بودند که به چشمانم اشاره داشت. از آن زمان بود که کم‌کم احساس کردم کودکی ناقص و متفاوت از دیگران هستم.

این احساسات زمانی به اوج خود رسید که خانواده‌مان به ایالات متحده مهاجرت کرد. در آن زمان ۱۳ ساله بودم و هرچه بیشتر در میان مردم قرار می‌گرفتم، بیشتر دچار انزوا و خجالت می‌شدم. برقراری ارتباط برایم به شدت دشوار بود و به هر قیمتی

از حضور در جشن‌های تولد پرهیز می‌کردم. حتی گاهی به دلیل شرم از حضور در کلاس‌ها غیبت می‌کردم، چون نمی‌خواستم برای ارائه در برابر دیگران بایستم. در آن دوران احساس می‌کردم خداوند در خلقت من اشتباه کرده است. گمان می‌کردم جهان بدون من جای بهتری خواهد بود. به دلیل اینکه در خانواده‌ای مذهبی و با والدینی قوی بزرگ شده بودم، هرگز به خودکشی فکر نمی‌کردم، اما گاهی از خدا می‌خواستم که حادثه‌ای پیش آید و مرا از این درد و رنج‌ها سازد.

همواره با افرادی روبه‌رو می‌شدم که از من می‌پرسیدند: «چه بلایی سر چشمانت آمده است؟» این سؤال، احساسی بسیار تلخ و دردناک در وجودم ایجاد می‌کرد. انگار تنها چیزی که دیگران در من می‌دیدند همین نقص ظاهری بود. وقتی در جمع حضور داشتم، می‌توانستم حس کنم که دیگران با حضور من راحت نیستند. باور داشتم که تقصیر از مردم است که مرا نمی‌پذیرند و تقصیر خدا که مرا این‌گونه آفریده است.

برای همین، دعا می‌کردم تا خداوند چشمانم را شفا دهد، با این امید که اگر ظاهر جسم تغییر کند، احساسات درونی‌ام نیز بهبود یابد. در آمریکا یک عمل جراحی دیگر انجام دادم، با امید به اینکه ظاهر من تغییر کند. متأسفانه این جراحی نیز بی‌نتیجه بود. اما اکنون می‌خواهم چیزی را با شما در میان بگذارم که واقعاً تغییر کرد.

ذهن من دگرگون شد. در دوران نوجوانی، این دردها و رنج‌های درونی را به نیايش سوق دادم. هر روز بعد از مدرسه، ۳۰ تا ۴۵ دقیقه را در اتاقم به دعا و پرستش می‌پرداختم و سپس کلام خدا را می‌خواندم. کتاب‌های مسیحی می‌خواندم و موعظه‌ها را روی نوار کاست گوش می‌دادم (در آن زمان خبری از پادکست یا ویدیوهای یوتیوب نبود). هر چهارشنبه روزه می‌گرفتم و خود را با کلام خدا تغذیه می‌کردم، گاه تا ۵۰ فصل از کتاب مقدس را در یک روز می‌خواندم. به تدریج، و البته به‌طور حتم، کلام خداوند با یاری روح‌القدس در من زنده می‌شد. لایه به لایه، دروغ‌هایی که ذهنم را فرا گرفته بود از میان می‌رفت و جای خود را به حقیقت می‌داد.

نمراتم در مدرسه بهتر شد و دیگر از صحبت کردن در جمع احساس شرمندگی یا ترس نمی‌کردم. واکنش مردم نیز نسبت به من تغییر کرد. امروز، وقتی صحبت می‌کنم یا با دیگران دیدار دارم، کمتر کسی از من درباره چشمانم سؤال می‌کند و اکثر مردم اهمیتی نمی‌دهند. دلیل این تغییر این است که دیگر برای خودم مسئله‌ای نیست. آموختم که تجدید ذهن، زندگی ما را متحول می‌سازد.

ابتدا از سر متولد شوید

در رومیان ۱۲: ۲، رسول پولس می‌فرماید که ما با تجدید ذهن دگرگون می‌شویم. بسیاری از ما چنین می‌اندیشیم که وقتی زندگی‌مان تغییر کند، آنگاه ذهن ما نیز تازه خواهد شد. اما حقیقت این است که این روند درست برعکس است. هنگام تولد، اغلب ما به این دنیا قدم گذاشتیم، آن هم ابتدا با سر. اگر خواهان خروج از شرایط ناخوشایند، رهایی از محدودیت‌های شغلی، یا شکستن سد رکود در خدمت خود هستید، نخستین چیزی که باید آزاد شود، سر شماست؛ یعنی افکار و ذهنیت شما باید پیش از هر چیز دیگر متحول گردد.

وقتی ذهن شما تغییر یابد، زندگی‌تان دگرگون خواهد شد. به یاد داشته باشید: هر کجا که ذهن شما روانه شود، زندگی شما نیز به دنبالش خواهد رفت. زمانی که آزادی را تجربه می‌کنید، لازم است ذهنیت خود را از «برده» به «فرزند» و از «برده» به «سرباز» تغییر دهید. حتی اگر همان هجوم‌ها و حملات گذشته دوباره سراغ شما بیاید، این بار آنها را از دیدگاهی متفاوت خواهید نگریست.

همواره به کلیسا می‌گویم: «شما بیمارانی نیستید که در جستجوی شفا باشید؛ بلکه انسان‌هایی سالم هستید که با بیماری می‌ستیزید.» شما اسیرانی نیستید که به دنبال آزادی بگردید؛ بلکه انسان‌های آزاده‌ای هستید که با بندها مبارزه می‌کنید.» شما گناهکارانی نیستید که به سوی قدوسیت بکوشید؛ بلکه مقدسین خداوند هستید که با گناه می‌جنگید.»

بیماری، گناه و اسارت هویت من نیستند. من اکنون در مسیح هستم — این هویت نوین من است — و هر چه را که با آن مواجه شوم، به خاطر جایگاه من در او بر آن غالب خواهم آمد.

ابتدا نور و سپس خورشید

خداوند با ایمان عمل می‌کند و ایمان با طرز تفکر ما مرتبط است. روح‌القدس از طریق ذهنی تازه و تجدید شده در زندگی ما حرکت می‌کند. خداوند این الگورا از همان ابتدا، در آفرینش زمین بنا نهاد. «و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه‌ها؛ و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفته بود» (پیدایش ۱: ۲). وضعیت زمین خالی و تاریک و بی‌شکل بود. شاید اکنون زندگی شما نیز به همین صورت باشد - خالی، تاریک و بی‌فرم. همان‌گونه که با زمین بود، با شما نیز به عنوان یک مسیحی چنین است. حتی با

وجود حضور روح القدس، هیچ تغییری حاصل نمی‌شد؛ همچنان بی‌فرم و تاریک باقی می‌ماند. روح القدس معجزه آفرینش را انجام نداد تا اینکه خدا کلامی فرستاد.

همان‌طور که پیش‌تر گفتم، تجدید ذهن در بیرون از حقیقت رخ نمی‌دهد. روح القدس از حقیقت به عنوان ابزاری استفاده می‌کند تا از طریق آن ذهن ما را دگرگون سازد و نتیجه این دگرگونی، تغییر و تحول در زندگی ماست.

«پس خدا گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی شد. و خدا دید که روشنایی نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. خدا روشنایی را «روز» نامید و تاریکی را «شب». پس شام بود و بامداد؛ روز اول» (پیدایش ۱: ۳-۵).

در روز اول، خداوند ابتدا نور را آفرید. وقتی جوان‌تر بودم و کتاب مقدس را به دقت نمی‌خواندم، گمان می‌کردم که خدا در روز اول خورشید، ماه و ستارگان را آفرید، چون نور را خلق کرد. اما هنگامی که در سن و ایمان رشد کردم و با دقت بیشتری به کتاب مقدس نگریستم، متوجه شدم که خورشید، ماه و ستارگان در روز چهارم خلق شدند (نگاه کنید به پیدایش ۱: ۱۴-۱۹). پس این پرسش مطرح می‌شود که اگر خورشید، ماه و ستارگان در روز چهارم آفریده شدند، پس نور در روز اول از کجا آمده بود؟

در دنیای طبیعی ما، وجود نور بدون خورشید ممکن نیست. اما خداوند در همان آیات ابتدایی کتاب مقدس، چیزی را نشان داد که با دیدگاه طبیعی ما کاملاً متفاوت است. در جهان ما، بدون خورشید نمی‌توان نور داشت. اما در جهان خداوند، بدون نور نمی‌توان خورشید داشت. در دنیای ما، تا فرزندی نداشته باشیم، نمی‌توانیم پدر باشیم. اما در جهان خداوند، ابتدا پدر می‌شوید و سپس فرزندان می‌گیرید (به عنوان مثال، ابراهیم پیش از داشتن فرزند، نام پدر را دریافت کرد). در جهان ما، برای پیروزی می‌جنگیم. اما در جهان خداوند، ابتدا پیروزی را دریافت می‌کنیم و سپس می‌جنگیم. در جهان ما، پس از انجام اعمال درست به عدالت می‌رسیم. اما در جهان خداوند، ابتدا عادل می‌شویم تا بتوانیم اعمال درست انجام دهیم. اغلب، وقتی زندگی مان تغییر می‌کند، حال و افکارمان نیز تغییر می‌کند؛ اما در جهان خداوند، نخست باید ذهن مان تغییر کند و سپس زندگی مان دگرگون شود.

همان‌طور که می‌بینید، خداوند به شکلی متفاوت از ما می‌اندیشد. اگر می‌خواهیم با خداوند هم‌قدم شویم، باید بیشتر شبیه او فکر کنیم. اگر نور از خورشید نبود، پس از کجا آمده بود؟ پاسخ ساده است: «پس خدا گفت» (پیدایش ۱: ۳). کلام خدا نور را پیش از خورشید آفرید. کلام خدا چیزی را به وجود آورد که بدون خورشید، ماه یا ستارگان، نباید وجود می‌داشت. بسیاری از ما از خدا می‌خواهیم که خورشید را به زندگی مان بیاورد. خورشید ما ممکن است به شکل شفا، شکستن بندها، یا نجات عزیزان مان ظاهر

شود. گاهی در درون خود شکست خورده‌ایم، مملو از افکار منفی، شک و ترس. به این باور رسیده‌ایم که اگر خدا فقط یک معجزه در زندگی‌مان انجام دهد، حال و وضعیت روحی و ذهنی‌مان فوراً تغییر خواهد کرد.

آیا تا به حال اندیشیده‌اید که شاید خداوند ابتدا می‌خواهد معجزه را به ذهن شما بیاورد، از طریق قدرت کلام و روح خود؟ داستان آفرینش جهان به ما می‌آموزد که پیش از آنکه خورشیدی در زندگی‌مان طلوع کند، باید نوری در ذهن ما تابیده شود. ذهن شما باید از حقیقت معجزه، حتی پیش از تحقق آن در شرایط بیرونی‌تان، پر شده باشد. کلام خداوند باید آن‌چنان در روح شما واقعی شود که دنیای درون‌تان را دگرگون سازد، گویی که از پیش به نتیجه دلخواه‌تان رسیده‌اید. کلام خدا به شما داده نشده است تا ذهن‌تان را از اطلاعات پر کند، بلکه به شما داده شده است تا روح‌القدس از آن برای آشکارسازی حقیقت استفاده کند. به عبارت ساده، کلام خداوند چنان واقعی می‌شود که نحوه تفکر و احساسات شما را دگرگون می‌سازد.

ایمان، امیدواری نیست؛ ایمان، مالکیت است

تمام دنیای شما تغییر می‌کند اگر اجازه دهید کلام خدا ذهن و روح شما را متحول سازد. مردم اغلب به دلیل طرز فکر اشتباه، در شرایط سخت گرفتار می‌شوند. بسیاری از افراد بیشتر دعا می‌کنند، اما در واقع، رهایی از دژهای ذهنی تنها از طریق حقیقت کلام خدا حاصل می‌شود، نه صرفاً از طریق دعای بیشتر برای آزادی.

من و همسرم هدفی داریم که هر سال یک خودرو به کسی ببخشیم. این کار را چهار سال پیش آغاز کردیم و تا سال ۲۰۱۸، شش خودرو اهدا کرده‌ایم. این کار نه به دلیل ثروتمندی ماست، بلکه به این دلیل است که معتقدیم خداوند می‌خواهد ما به سخاوت‌مان شناخته شویم، نه به دارایی‌مان. دومین خودرویی که اهدا کردیم، یک تویوتا کمری عالی بود. تصمیم گرفتیم این هدیه را به یک زوج در کلیسای‌مان بدهیم که در آستانه تولد نخستین فرزندشان بودند و به‌تازگی در یک تصادف، خودروی‌شان را از دست داده بودند. می‌دانستیم که به دنبال خودرو هستند، پس بدون درنگ، سریعاً تصمیم به اهدا گرفتیم. این تصمیم را روز شنبه گرفتیم. روز بعد، یکشنبه، آنها را به ناهار دعوت کردیم و اعلام کردیم که می‌خواهیم خودروی‌مان را به آنها هدیه کنیم. آنها چنان برکت یافتند که به‌گریه افتادند. در آن زمان، ارزش خودرو حدود ۱۰ هزار دلار بود. هدیه‌ای واقعاً بزرگ بود. به آنها گفتیم که کمی بعد کلید خودرو را به آنها خواهیم داد، چون می‌خواستیم سپر را تعویض کنیم، روغن را عوض کنیم و چند تعمیر دیگر انجام دهیم تا بهترین هدیه ممکن باشد.

وقتی این خبر را شنیدند، خانه ما را به عنوان صاحبان خودرو ترک کردند، حتی با اینکه هنوز نتوانستند با آن خودرو به خانه بروند. نه خودرو را دریافت کرده بودند و نه کلید آن را؛ تنها یک وعده. اما همین وعده کافی بود تا مطمئن شوند که آن خودرو متعلق به آنهاست. آنها دیگر به دنبال خرید خودرو نبودند و نگران نبودند. می دانستند که یک خودروی عالی دارند و به زودی آن را دریافت خواهند کرد. چه چیزی باعث شد که در درون خود مالک خودرو شوند؟ وعده من، کلام من.

خداوند نیز می خواهد ما او را بر اساس وعده هایش باور کنیم. او می خواهد یک واقعیت نوین را در درون شما خلق کند، بر اساس آنچه که خود گفته است. و سپس، این واقعیت را به شرایط زندگی شما خواهد آورد.

یک ماه بعد، در جلسه دعای شب جمعه، مدارک و کلید خودرو را به آنها دادم. در آن روز بالاخره توانستند با خودرو رانندگی کنند، اما حقیقت این است که آنها خودرو را از همان روزی که من وعده دادم، دریافت کرده بودند. ایمان، امید داشتن به رخ دادن چیزی نیست؛ بلکه ایمان به معنای داشتن آن در درون خود است، پیش از آنکه در جهان بیرونی ظاهر شود. این است قدرت یک ذهن تجدید شده.

ایمان، سند مالکیت است

«ایمان، اعتماد به چیزهای امیدوار شده و برهان چیزهای نادیده است» (عبرانیان ۱۱: ۱). واژه «اعتماد» در این آیه از کلمه یونانی *hupostasis* گرفته شده است که به سادگی به معنای «سند مالکیت» است. وقتی سند مالکیت ملکی یا خودرویی را دریافت می کنید، مالک آن محسوب می شوید، حتی اگر به طور فیزیکی هنوز آن را در اختیار نداشته باشید. به واسطه قدرت کلام خدا، روح القدس وعده را در درون شما به حقیقت تبدیل می کند و شما مالک چیزهایی می شوید که وعده داده شده اند.

شک، تنها آنچه را که دارید می بیند و بس. امید، بر اساس کلام عمومی خداوند، آنچه را که ممکن است، می بیند. اما ایمان، واقعیت شخصی این وعده است که با شنیدن آن از خدا در قلب مان، به حقیقت درونی تبدیل می شود. ذهن تجدید شده و ایمان با هم همراه می شوند تا موانع ذهنی ای را که ما را از آزادی کامل در خدا باز می دارند، بشکنند.

وقتی خداوند شروع به کار در درون شما می کند، این کار افکار، احساسات و نگرش های جدیدی در شما ایجاد می کند. حتی اگر زندگی تان ظاهراً تغییری نمی کند، دست از باور و چنگ زدن به حقیقت خدا برندارید. حقیقت او بسیار قوی تر از واقعیت هاست. واقعیت ها تغییر می کنند، اما حقیقت ابدی باقی می ماند. اگر خداوند

«روز اول» را در زندگی شما با آوردن نور به ذهن‌تان آغاز کرده است، مطمئن باشید که «روز چهارمی» نیز خواهد بود، جایی که معجزه خورشید، ماه و ستارگان را خواهید دید. به یاد داشته باشید: شما تنها در صورتی می‌توانید سلامت و کامیابی داشته باشید که جان‌تان کامیاب باشد (نگاه کنید به سوم یوحنا ۱: ۲). خداوند می‌خواهد تغییر واقعی و شکست‌ناپذیر از درون آغاز شود و به سلامت، امور مالی و روابط‌تان سرایت کند.

گام نخست برای تجدید ذهن

منتظر یک معجزه بیرونی نباشید تا ذهن‌تان را تغییر دهد. بیشتر این معجزات هرگز رخ نخواهند داد، مگر اینکه آسفتگی ذهن خود را با پر کردن آن از کلام خدا برطرف کنید. تجدید ذهن مؤثر نخواهد بود اگر کسی این بهانه را باور داشته باشد: «علت منفی بودن ذهنم، سختی‌های زندگی‌ام است.» آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که شاید علت سختی‌های زندگی شما، منفی بودن ذهن‌تان باشد؟ شما نمی‌توانید به طور منظم معجزات را در زندگی خود تجربه کنید اگر ذهن‌تان در آشوب و بی‌نظمی باشد.

اجازه ندهید ذهن‌تان به پیاده‌روی تبدیل شود که شیطان بر آن پا بگذارد و آن را لگدمال کند؛ بلکه آن را شاگردی از کلام خدا بسازید. زمینی که در آن پرندگان بذر را ربوندند، همان زمینی بود که در کنار راه قرار داشت (نگاه کنید به متی ۱۳: ۴). نگذارید شیطان بر ذهن شما همچون پیاده‌رو قدم بگذارد. اگر چنین کنید، کلام خدا فرصتی برای ایجاد تغییر نخواهد داشت — پرندگان آن را از قلب‌تان خواهند ربود.

اسرائیل گمان می‌کرد که معجزات بیشتر ذهن آنها را تغییر خواهد داد، اما بیشتر آنها قربانی بیابان شدند، با وجود آنکه شاهد معجزاتی بیش از هر نسل دیگری بودند. فریسیان نیز همین دروغ را باور کرده بودند که اگر عیسی چند معجزه بیشتر انجام دهد، آنگاه خواهند پذیرفت که او پسر خداست. با این حال، با وجود همه کارهای فوق‌طبیعی که عیسی انجام داد، از جمله زنده کردن مردگان، آنها همچنان قانع نشدند. منظورم را اشتباه نگیرید؛ ما به معجزات نیاز داریم، اما معجزات به تنهایی ذهن ما را تغییر نمی‌دهند، مگر اینکه فروتنی داشته باشیم و بخواهیم که کلام خدا معیار زندگی‌مان باشد. به یاد داشته باشید: همان خورشیدی که یخ را ذوب می‌کند، خاک رس را سخت می‌کند. معجزات نیز چنین هستند — برای کسانی که تشنه کلام خدا هستند، معجزات ایمان آنها را تقویت می‌کنند، اما برای کسانی که از پذیرش حاکمیت کلام خدا بر زندگی‌شان سر باز می‌زنند، معجزات هرگز کافی نخواهد بود. اگر دست از مقصر دانستن شرایط خود برای افکار منفی‌تان بردارید، خداوند شروع به کار در شما به شیوه‌ای قدرتمند خواهد کرد.

گام دوم برای تجدید ذهن

باور نکنید که نمی‌توانید افکار خود را کنترل کنید. دروغ دومی که باید از آن توبه کرد این است: «من نمی‌توانم افکارم را کنترل کنم؛ آنها مرا کنترل می‌کنند.» این بهانه‌ای ضعیف است و هیچ‌گونه پشتوانه کتاب مقدسی ندارد. کتاب مقدس به ما فرمان می‌دهد: «در این چیزها تفکر کنید» (فیلیپیان ۴: ۸)؛ «روز و شب در آن تأمل کن» (یوشع ۱: ۸). همچنین می‌گوید: «در شریعت او روز و شب تفکر می‌کند» (مزامیر ۱: ۲).

کاملاً واضح است که خداوند از ما انتظار دارد افکار خود را انتخاب کنیم، نه اینکه اجازه دهیم افکارمان توسط چیز دیگری انتخاب شوند. اما چگونه این کار را به طور عملی انجام دهیم؟ حقیقت این است که ذهن ما مورد حمله قرار می‌گیرد، زیرا ذهن میدان نبرد است، نه محل بازی. هنگامی که یک مسیحی شروع به ارتباط روح خود با روح القدس می‌کند، روح او قوی‌تر می‌شود.

ذهن خدمتگزار است، یا در خدمت روح شماسست یا در خدمت جسم شما. وقتی روح ضعیف باشد، ذهن به فرمان جسم عمل می‌کند و افکار منفی می‌پروراند. اما وقتی به‌طور مداوم روح خود را از طریق مشارکت با روح القدس بنا می‌کنیم، ذهن ما تحت تأثیر کلام خدا و روح القدس که در درون ما ساکن است، قرار می‌گیرد. در این حالت، ما با انتخابی روبه‌رو هستیم: یا درباره امور الهی فکر کنیم یا اجازه دهیم ذهن‌مان با جریان زندگی پیش برود.

همان‌طور که هر کشوری گشت مرزی دارد تا از ورود افرادی که نباید وارد شوند جلوگیری کند — برای حفظ امنیت و آرامش کشور — شما نیز باید در ذهن خود گشت مرزی ایجاد کنید تا از ورود افکار تروریستی شک، ترس و منفی‌گرایی جلوگیری کنید. این افکار تنها باعث آسیب به زندگی شما خواهند شد.

گام سوم برای تجدید ذهن

آنچه که ذهن خود را با آن تغذیه می‌کنید، به ذهنیتی پایدار تبدیل می‌شود. تغییر یک ذهنیت بدون تغییر آنچه که ذهن شما را پر می‌کند، غیرممکن است. معمولاً وقتی حقیقتی را درباره شکستن دژهای فکری یا تجدید ذهن می‌شنویم، بلافاصله سعی می‌کنیم ذهنیت خود را تغییر دهیم. اما خیلی زود درمی‌یابیم که این کار آسانی نیست. ذهنیت، همان چیزی است که شما را کنترل می‌کند؛ اما ذهن، آن چیزی است که شما کنترل می‌کنید. تنها راه تغییر افکار پیش‌فرض و خودکار شما، پر کردن ذهن آگاهتان

تجدید ذهن

با اطلاعات نوین از حقیقت خداست. وقتی ذهن آگاه به اندازه کافی از این اطلاعات پر شود، به ذهن ناخودآگاه سرریز می‌کند.

۹۵ درصد از رفتارهای ما به صورت خودکار انجام می‌شوند. به همین دلیل است که هدف‌گذاری می‌کنیم، اما به اهدافمان نمی‌رسیم. تعیین اهداف وظیفه ذهن آگاه است، اما رسیدن به آنها وظیفه ذهن ناخودآگاه. ذهن ناخودآگاه بیشتر فضای مغز شما را اشغال می‌کند و بر اساس منطق عمل نمی‌کند؛ بنابراین، هر چیزی را که به‌طور مکرر از سوی ذهن آگاه به آن گفته شود، باور می‌کند.

تغذیه ذهن خود با اطلاعاتی از کلام خدا بسیار مهم است. روح‌القدس این اطلاعات را به مکاشفه تبدیل می‌کند و به‌زودی این مکاشفه به ذهنیت جدید ما بدل می‌شود. هر بار که به روح‌القدس فرصت دهید تا از اطلاعات کلام خدا مکاشفه‌ای پدید آورد، می‌توانید مطمئن باشید که او این مکاشفه را به تجلی آن کلام تبدیل خواهد کرد. سپس، کلام خدا نتایجی آشکار در زندگی شما به بار خواهد آورد.

پیش از آنکه تجلی در شرایط زندگی شما رخ دهد، باید اجازه دهید روح خدا مکاشفه‌ای در روح شما به وجود آورد.

در نهایت، این فرآیند باید به یک تمرین مداوم تبدیل شود. پیش از آنکه مکاشفه‌ای از سوی روح‌القدس حاصل شود، لازم است که ذهن خود را تا حد امکان از اطلاعات کلام خدا پر کنید. کتاب مقدس را بخوانید، آیات آن را حفظ کنید و در آن تأمل کنید؛ به پادکست‌ها گوش دهید و کتاب‌های مسیحی بخوانید. ذهن خود را از حقیقت پر کنید و روح‌القدس این حقیقت را زنده و پویا خواهد کرد، که این امر به تغییر ذهنیت شما و دگرگونی زندگی‌تان منجر خواهد شد.

گام چهارم برای تجدید ذهن

آنچه را که باور دارید، اعتراف کنید، نه آنچه را که احساس می‌کنید. ما به آنچه که اعتراف می‌کنیم، دست می‌یابیم. ما با اعتراف به عیسی به عنوان خداوند زندگی‌مان، نجات را به دست می‌آوریم. وعده‌های خدا را نیز با اعتراف آنها بر زبان‌مان، مالک می‌شویم. اگر به‌طور مرتب تنها آنچه را که احساس می‌کنید و می‌بینید، اعتراف کنید، به ایمان خود آسیب می‌زنید و افکار منفی را مجبور به ترک نمی‌کنید.

وقتی خداوند جهان را در تاریکی، پوچی و بی‌فرمی دید، از کلمات خود برای توصیف وضعیت استفاده نکرد. بلکه از قدرت کلامش برای تغییر آن وضعیت بهره گرفت. دهان خود را همچون یک دماسنج به کار نبرید که تنها درجه حرارت وضعیت کنونی‌تان را

نشان می‌دهد. اجازه دهید کلام خدا دهان شما را به یک ترموستات تبدیل کند که با اعتراف به آنچه خدا می‌گوید، درجه حرارت زندگی شما را تغییر دهد. هنگامی که افکار شیطانی به ذهن شما هجوم می‌آورند، قدرت عظیمی در باز کردن دهان و گفتن کلام خدا وجود دارد، نه بیان احساسات یا شرایط کنونی‌تان. همان‌طور که در یوئیل ۳: ۱۰ گفته شده است: «بگذارید ضعیف بگویند: «من قوی هستم.»» همیشه آنچه را که احساس می‌کنید، نگویید. اگر این کار را کنید، ذهن‌تان تغییر نخواهد کرد. به جای آن، بیاموزید که کلام خدا را بر زبان آورید.

گام پنجم برای تجدید ذهن

در برابر افکار منفی ایستادگی کنید و به افکار مثبت یاری رسانید. افکار مثبت به خودی خود باقی نمی‌مانند، مگر آنکه آنها را تقویت کنید. افکار منفی نیز به خودی خود از بین نمی‌روند، مگر آنکه در برابرشان مقاومت کنید.

در متی ۱۳، عیسی در مَثَل‌های خود از بذر، زمین و دهقان می‌گوید و به ما می‌آموزد که چیزهای زیان‌آور مانند علف‌های هرز باید از ریشه کنده شوند، و بذرهای نیکو باید کاشته شوند. تمامی بذرهای خوب نیازمند پرورش و مراقبت هستند تا جوانه بزنند. اما بذرهای بد، بی‌هیچ تلاشی از سوی ما، خود به خود سر بر می‌آورند. بذرهای خوب متأسفانه چنین رشدی ندارند. این حقیقت در مورد افکار نیز صادق است: اگر به حال خود رها شوند، افکار بد هرگز از بین نمی‌روند و افکار نیکو نیز ماندگار نمی‌مانند.

ما باید در قلب خود جایی برای کلام خدا باز کنیم و افکار شریانه دشمن را با اسیر کردن آنها و تسلیم کردن‌شان به مسیح، دفع کنیم (نگاه کنید به دوم قرنتیان ۱۰: ۵). کتاب مقدس، ذهن را به کشتی‌ای تشبیه می‌کند که به دنبال لنگرگاه می‌گردد. شما نمی‌توانید مانع از رفت‌وآمد کشتی‌های بد بر روی اقیانوس شوید، اما می‌توانید از لنگر انداختن آنها در بندرگاه ذهن خود جلوگیری کنید (نگاه کنید به ارمیای ۴: ۱۴؛ تثنیه ۱۵: ۹).

کسی گفته است: «شما نمی‌توانید پرندگان را از پرواز بر فراز سرتان بازدارید، اما می‌توانید از ساختن لانه در موهای‌تان جلوگیری کنید.» افکار بد می‌آیند، اما اگر با حقیقت کلام خدا به مقابله با آنها برخیزیم، نیازی نیست که بمانند.

گام ششم برای تجدید ذهن

فرآیند را پاس بدارید و آن را جشن بگیرید. تغییر در ذهن زمان‌بر است. گمان می‌کنم که خداوند عمداً شش روز را برای آفرینش جهان برگزید، نه یک روز؛ زیرا می‌خواست به

تجدید ذهن

ما بیاموزد که چگونه باید مسیر تغییر را طی کنیم.

هر روز، اثری عظیم آفریده می‌شد و خداوند، روز را با شادمانی از آنچه به انجام رسیده بود به پایان می‌برد، نه با گلایه از آنچه هنوز ناتمام مانده بود. در روز سوم، با اینکه کارهای بی‌شماری هنوز باقی مانده بود، خداوند دید که «نیکوست». او به آنچه که هنوز به سرانجام نرسیده بود، نگاه نمی‌کرد. بسیاری از امور هنوز باید انجام می‌شد، اما خداوند آنچه را که به انجام رسیده بود، پاس داشت و جشن گرفت.

تجدید ذهن زمانی رخ می‌دهد که پیروزی‌های کوچک را جشن بگیریم و بر آنچه خداوند در حال انجام آن است تمرکز کنیم، نه بر آنچه که هنوز انجام نداده است. شایان ذکر است که خداوند هرگز فرآیند پیچیده آفرینش را با آسمان زیبایی که در آن ساکن است مقایسه نکرد. شیطان سعی می‌کند روند تجدید ذهن شما را برهم زند، با وسوسه کردن شما به مقایسه پیشرفت‌تان با دیگران.

در مسیر زندگی، هر یک از ما در روزی متفاوت از آفرینش قرار داریم. همه در یک مرحله نیستیم. باید چشمان‌مان را به خالق بدوزیم و خود را با دیگران مقایسه نکنیم. مقایسه کردن، رضایت را از بین می‌برد. تشویق شده‌ایم که مسابقه را با نگاه به عیسی بدویم، نه به دوندهای دیگر، تا ببینیم در مقایسه با مسیر دیگران در کجا ایستاده‌ایم. بزرگ‌ترین شادی در زندگی این است که بدانید که چه کسی هستید و چه کسی نیستید؛ در پوست خود آسوده باشید و از راهی که خداوند شما را در آن قرار داده، خوشحال باشید، حتی اگر به نظر می‌رسد از دیگران عقب‌تر هستید.

شما در خداوند کامل هستید. نیازی به مقایسه خود با دیگران ندارید. مقایسه کردن به گلایه منجر می‌شود. گلایه کردن می‌تواند شما را به شکستن فرمان دهم، یعنی طمع، سوق دهد. طمع، فرآیند خلاقانه خداوند را در تجدید ذهن شما از بین می‌برد.

گام هفتم برای تجدید ذهن

معجزات را انتظار بکشید. انتظار داشتن برای رخ دادن اتفاقی خوب، یک انتخاب است. این انتخاب، تجلی ایمان ماست. کسی که ذهنی تجدید شده دارد، همواره در پیش‌زمینه ذهن خود انتظار اتفاقات مثبت را می‌کشد. اجازه ندهید تخیلاتان سناریوهایی را خلق کنند که اوضاع برای شما بد پیش می‌رود — مانند بدتر شدن بیماری، فروپاشی روابط یا شکست در کسب‌وکار. این تخیلات منفی را با وعده‌های کلام خدا جایگزین کنید.

داستان جالبی درباره یک زوج جوان وجود دارد. زن مدام حس می‌کرد کسی در

خانه است و می‌خواهد آنها را دزد بزند. او از شوهرش می‌خواست که خانه را بررسی کند. شوهر نیز خانه را می‌گشت و هیچ‌کس را پیدا نمی‌کرد. این موضوع هفته به هفته ادامه داشت، تا جایی که شوهر از برخاستن و بررسی کردن خانه خسته شد، زیرا همیشه خانه را امن و امان می‌یافت. اما به احترام همسرش، باز هم شب‌هنگام خانه را واری می‌کرد. یک شب، هنگامی که طبق درخواست همسرش مشغول بررسی خانه بود، با شگفتی دید که واقعاً یک دزد در خانه است! دزد به او گفت که سر و صدا نکند و تمام اشیای قیمتی را به او بدهد. بعد از آنکه شوهر هر چه دزد خواست به او داد، از او درخواست کرد که هنوز نرود و کمی صبر کند تا با همسرش آشنا شود، زیرا همسرش سال‌ها بود که منتظر او بود!

انتظارها، بستری برای معجزات است. برخی افراد صبح از خواب بیدار می‌شوند و احساس می‌کنند که آن روز قرار است اتفاق بدی برایشان بیفتد. اگر شما هم چنین حسی دارید، بدانید که این از جانب شیطان است. دوباره به رختخواب برگردید و دوباره بیدار شوید تا حس مثبتی داشته باشید که خداوند نیکوست و برنامه‌های خوبی برای شما در نظر دارد. اگر مدام افکار منفی دارید که اتفاق بدی خواهد افتاد و سپس آن اتفاق رخ می‌دهد، در واقع ایمان خود را برای مشکلاتان آزاد می‌کنید. من تصمیم گرفته‌ام که به خدا اعتماد کنم و انتظار لطف و رحمت او را داشته باشم، نه تصادف، جریمه، یا آشوب و بلوا.

آیا این بدان معناست که هرگز روزهای بدی نخواهیم داشت؟ خیر! اما ما زندگی خود را با انتظار روزهای بد سپری نخواهیم کرد.

دعا

«ای روح‌القدس گرانقدر، هم‌اکنون بر زندگی من در حال پرواز و سکونت هستی. تنها آنچه می‌بینم، تاریکی است و تنها آنچه احساس می‌کنم، خلا و بی‌فرمی در درونم است. کلام تو را به عنوان تنها مرجع و قدرت نهایی در زندگی‌ام می‌پذیرم. از تو می‌خواهم که اطلاعات کلام مقدس را در دل من به مکاشفه‌ای زنده و حقیقی تبدیل کنی. ای روح‌القدس، تجلی کلام خدا را در زندگی‌ام بیاور و بگذار که واقعیت وجودم به همان سطح حقیقت تو برسد.»

فصل یازدهم

در آتش بمان

روزی مرد ثروتمندی به دنبال یک راننده برای خانواده‌اش بود. این اتفاق در زمانی رخ می‌داد که رانندگان کالسکه‌های اسبی را می‌رانند. او تصمیم گرفت سه نامزد را برای این شغل ارزیابی کند و به همین منظور آن‌ها را به یک صخره بلند برد. از هر کدام خواست که مهارت خود را در راندن کالسکه خالی کنار لبه‌ی صخره به نمایش بگذارند. راننده اول کالسکه را تا جایی که می‌شد به لبه صخره نزدیک کرد و با این کار همه را تحت تأثیر قرار داد. راننده دوم حتی بیشتر از راننده اول جلو رفت و یکی از چرخ‌های کالسکه از لبه صخره آویزان شد. اعضای خانواده‌ی مرد ثروتمند شگفت‌زده بودند و فکر کردند که دیگر کسی نمی‌تواند بهتر از این عمل کند. اما راننده سوم برخلاف دو نفر قبل، تا حد ممکن کالسکه را از لبه صخره دور نگه داشت. او توضیح داد که وقتی مسئولیت حمل خانواده مرد ثروتمند را برعهده بگیرد، ترجیح می‌دهد آن‌ها را هرچه بیشتر از خطر دور نگه دارد. نهایتاً، او بود که شغل را گرفت.

در مسیر پیروی از مسیح، دو نوع انسان وجود دارد. یکی تا حد امکان به لبه صخره نزدیک می‌شود، و دیگری تلاش می‌کند تا از لبه صخره‌ی گناه دور بماند و به عیسی نزدیک‌تر شود. متأسفانه، سوالاتی که امروزه جوانان در زمینه گناهان جنسی مطرح می‌کنند از این قبیل است: «چقدر می‌توان به مرز گناه نزدیک شد بدون اینکه مرتکب آن شد؟» یا «دقیقاً مرز گناه کجاست؟» این نوع سوالات نشان می‌دهند که نسل

ما به جای آنکه مشتاق نزدیکی به خدا باشد، علاقه دارد بداند تا چه اندازه می‌تواند به جهنم نزدیک شود بدون اینکه در آن بیفتد! همیشه به جوانان می‌گویم که پرسش‌های آن‌ها اشتباه است.

بیباید فرض کنیم که من می‌دانم کلام خدا زنا را گناه می‌داند و می‌خواهم در ازدواج از این صخره دوری کنم. اگر از همسرم بپرسم: «آیا اشکالی دارد که با زن دیگری وقت بگذرانم؟ آیا مخالفتی داری اگر مرتب به او پیام بدهم؟ چطور است که دست او را در جمع بگیرم؟ یا شب به او شب‌بخیر بگویم؟ و اگر بدون ایجاد رابطه جنسی با او بخوابم، آیا مشکلی خواهد داشت؟» تصور می‌کنید همسرم چه واکنشی نشان خواهد داد؟ آیا او با این سوالات راحت خواهد بود و خواهد گفت: «البته، می‌توانی این کارها را انجام دهی، مادامی که مرتکب زنا نشوی»؟ برعکس، این سوالات او را بسیار ناراحت و عصبانی خواهد کرد!

در حقیقت، سوالات و هدف من باید بر این محور باشند که چطور می‌توانم به همسرم نزدیک‌تر شوم، نه اینکه تا چه اندازه می‌توانم به لبه صخره زنا نزدیک شوم بدون اینکه سقوط کنم. خداوند نیز از ما می‌خواهد که اولویت‌مان پیروی از او باشد، نه فقط دوری از صخره‌های خطرناک مصالحه و سازش.

ایمان حقیقی و زندگی با خدا به معنای حرکت به سمت اوست، نه صرفاً ایستادن بر لبه‌ها و پرهیز از سقوط.

اجتناب از سقوط

هیچ‌کس یکباره به دام تصمیم‌های اشتباه نمی‌افتد؛ بلکه، این سقوط نتیجه مجموعه‌ای از تصمیمات نادرست کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت است. بسیاری از اوقات، به خود اجازه می‌دهیم که به مرزهای ممنوعه نزدیک شویم، زیرا اغلب این اقدامات به‌تنهایی گناه محسوب نمی‌شوند. اگر می‌خواهید از افتادن در ورطه گناه دور بمانید، باید از همان ابتدا از خط سفید تصمیمات نادرست فاصله بگیرید.

به یاد داشته باشید که بیشتر تصمیمات اشتباه، گناه به حساب نمی‌آیند و همین باعث می‌شود که ما بدون توجه به عواقب آن‌ها، به مرزهای گناه نزدیک شویم. اما متأسفانه، به زودی دیگر فرصتی برای بازگشت نخواهد بود. وقتی داوود مرتکب گناه زنا شد، این تصمیم او را به گناه دیگری یعنی قتل کشاند. زنا به‌طور ناگهانی رخ نداد؛ بلکه نتیجه زنجیره‌ای از انتخاب‌های نادرست بود. داوود علائم هشداردهنده را نادیده گرفت و پیش از آنکه سقوط کند، از خط قرمز عبور کرده بود.

به یاد آورید که داوود، مسح شده‌ای که برای هدایت اسرائیل در جنگ انتخاب شده بود، به جای آنکه همراه ارتش به میدان برود، تصمیم گرفت در خانه بماند. آیا اشتباه بود که داوود به جنگ نرفت؟ شاید نه! اما او از مأموریت خود دوری کرد، و این تصمیمی نادرست بود که او را در برابر وسوسه قرار داد. تصمیمات نادرست کوچک، راه را برای تصمیمات نادرست بزرگ‌تر باز می‌کنند. داوود در خانه ماند، تمام روز را در بستر خوابید و تنها در عصر بیدار شد و بر بام خانه قدم زد: « و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد» (دوم سموئیل ۱۱: ۲). در اینجا نکته‌ای را ببینید: خوابیدن در تمام روز، اگرچه ممکن است گناه نباشد، اما برای یک پادشاه، که برای رهبری ملت مسح شده بود، عاقلانه نیست. همین تصمیم نادرست منجر به دیگری شد، و او در آن لحظه زنی را دید که در حال استحمام بود. تماشای آن زن به خودی خود گناه نبود؛ خطای داوود آنجا بود که به دیدن او ادامه داد و سپس او را به خانه خود دعوت کرد. داوود در چاهی از دروغ، فریب و تباهی گرفتار شد که بهای سنگینی برایش داشت.

اگر می‌خواهید از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری کنید، از کارهایی که برایتان عاقلانه نیستند، دوری کنید و اجازه ندهید تصمیمات کوچک شما را به سقوط بکشانند. درک این نکته ضروری است که داوود تصمیم گرفت در خانه بماند، تمام روز را در بستر سپری کرد و تنها عصر از بستر برخاست. با اینکه او پادشاه بود و از اختیارات ویژه‌ای برخوردار، اما خوابیدن در تمام روز تصمیمی عاقلانه نبود. شاید اشتباه نباشد، اما برای یک پادشاه مسح شده که به عنوان رهبر اسرائیل منصوب شده، این رفتار حکیمانه نیست. این تصمیم نادرست او، زنجیره‌ای از انتخاب‌های اشتباه دیگر را به همراه داشت.

داوود هنگام قدم زدن بر بام خانه، زنی را در حال استحمام دید؛ این منظره در آن زمان به خودی خود غیرعادی نبود. دیدن آن زن به خودی خود گناه محسوب نمی‌شد، اما خطای داوود آن بود که به تماشای او ادامه داد و سپس او را به خانه خود دعوت کرد. این تصمیم داوود را در چاه دروغ‌های بیشتر، فریب و تباهی گرفتار کرد و بهای سنگینی برایش به همراه داشت.

اگر می‌خواهی از افتادن دوباره در دام گناهان گذشته جلوگیری کنی، از تصمیمات نادرست و اقداماتی که شاید گناه نباشند اما حکیمانه هم نیستند، دوری کن. تصمیمات نادرست، هر چند کوچک، ممکن است به مسیر انحرافی بزرگ‌تری منجر شوند.

دوشیزگان نادان

داستان ده دوشیزه را به یاد دارید؟ پنج نفر از آن‌ها عاقل بودند و پنج نفر نادان (مراجعه کنید به فصل ۲۵ انجیل متی). دوشیزگان نادان، پاکدامنی خود را از دست نداده بودند و کار اشتباهی نکرده بودند، اما کاری ناعاقلانه انجام دادند که نتیجه‌اش ناامیدی عمیقی برای آن‌ها بود. این رفتار باعث شد که زمان مهمی در سرنوشت خود را از دست بدهند. تنها پرهیز از گناه، تضمینی برای رسیدن به تمام ظرفیت‌های الهی‌تان نیست. خدا از ما انتظار دارد که عاقلانه زندگی کنیم و از هر آنچه می‌تواند به گناه منجر شود، دور بمانیم.

بهترین راه برای دوری از گناه، ایجاد فاصله‌ای ایمن با چیزهایی است که به خودی خود شاید گناه نباشند، اما می‌توانند ما را به سمت گناه سوق دهند. مردی که خانه‌اش را روی شن ساخت، مرتکب اشتباه خاصی نشد، اما همچنان ناعاقل خوانده شد. هنگامی که قطب‌نمای اخلاقی شما تنها بر مبنای اجتناب از کارهای اشتباه تنظیم شده باشد، احتمالاً در برابر طوفان‌های زندگی و وسوسه‌ها تاب نخواهد آورد.

مرد عاقل خانه‌اش را بر صخره ساخت. اگر می‌خواهید صداقت و آزادی‌تان در برابر طوفان‌ها و وسوسه‌ها پایدار بمانند، باید اصول خود را بر اجتناب از تصمیمات ناعاقلانه بنا کنید، نه فقط بر پرهیز از کارهای آشکارا اشتباه.

عشوهری به سقوط می‌انجامد

یوسف در خانه فوتیفار روز به روز وسوسه می‌شد. ما نمی‌بینیم که او با همسر فوتیفار عشوه‌گری کند یا وقتش را با او بگذراند. او مردی مجرد بود که در سال‌های جوانی سختی‌های زیادی را تحمل کرده بود. خانواده‌اش گواهی مرگ او را داشتند و فکر می‌کردند که او مرده است. او برده‌ای بود و رؤیاهایش در حالت تعلیق بودند. این وضعیت بهانه بسیار خوبی برای عشوه‌گری با گناه بود. یوسف نه کشیشی داشت، نه کلیسایی و نه کتاب مقدسی که او را در مسیر درست هدایت کند. با این حال، او در مبارزه با گناه بهتر از بسیاری از ما امروز عمل کرد.

اصل او ساده بود: اگر می‌خواهی از سقوط در گناه دوری کنی، نباید با آن عشوه‌گری کنی. عشوه نکن، بگریز! هر کسی که در گناه می‌افتد، ابتدا با آن عشوه‌گری کرده است. بهانه‌ای که برای عشوه‌گری می‌آوریم این است که در واقع مرتکب گناه نمی‌شویم. خب، انسان تا زمانی که با گناه عشوه‌گری نکند، سقوط نمی‌کند. برخی افراد از

فیض خدا به‌عنوان بهانه‌ای برای بازی با گناه استفاده می‌کنند. فیض به ما داده شده است تا قدرت دوری از گناه را به ما ببخشد، نه اینکه با آن بازی کنیم. « زیرا که فیض خدا که برای همهٔ مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده، ما را تأدیب می‌کند، که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.» (تیطس ۲: ۱۱-۱۲).

فیض بیش از یک وسیله برای نجات است؛ فیض معلمی است که به ما می‌آموزد چگونه بی‌دینی و شهوات دنیوی را انکار کنیم و به‌گونه‌ای متفاوت در این دنیا زندگی کنیم. « زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زناهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید.» (غلاطیان ۵: ۱۳).

بیایید آزادی خود را به‌عنوان بهانه‌ای برای عشوه‌گری با چیزهایی که می‌توانند سریع‌تر از آنچه تصور می‌کنیم ما را به بندگی بازگردانند، به کار نبریم.

کمرها بسته و چراغ‌ها روشن

دوری از کارهای ناعاقلانه یا از لبهٔ گناه، نه تنها به ما کمک می‌کند که از سقوط در گناه جلوگیری کنیم، بلکه اشتیاق بیشتری برای پیروی از خدا در ما ایجاد می‌کند. « کمرهای خود را بسته، چراغ‌های خود را افروخته بدارید» (لوقا ۱۲: ۳۵). این چالشی است که عیسی برای مردم در روزهای آخر مطرح کرده است.

بستن کمر به معنای محکم کردن اعتقادات است. اگر کارهایی انجام می‌دهید که به گناه منجر می‌شوند و هم‌زمان سعی می‌کنید از سقوط در گناه جلوگیری کنید، در واقع اعتقادات شما سست هستند و به زودی آزادی‌تان به خطر می‌افتد. اعتقادات محکم، آزادی ما را حفظ می‌کنند. وقتی این اعتقادات سست شوند، به سازش‌هایی تن می‌دهیم که منجر به از دست دادن آنچه از خداوند دریافت کرده‌ایم می‌شود.

کمرهای بسته و اعتقادات محکم نه تنها لباس روحانی ما را حفظ می‌کنند، بلکه به ما این امکان را می‌دهند که چراغ‌های خود را نیز روشن نگاه داریم. وقتی از گناه فرار نمی‌کنید، بهایی دارد—و آن بهای سنگین، از دست دادن اشتیاق و تمایل برای دنبال کردن خداست. این دو عنصر به هم مرتبط هستند؛ کمرهای بسته و چراغ‌های روشن به هم گره خورده‌اند.

پاکی و اشتیاق به خدا در کنار هم رشد می‌کنند. اعتقادات ما، آزادی‌مان را نگه می‌دارند، و این آزادی به ما اجازه می‌دهد که بدون حواس‌پرتی به دنبال خداوند بدویم.

مار را به آتش بینداز

وقتی با حکمت و استواری در راه خدا قدم برمی‌داریم، اعتقاداتمان می‌توانند ما را از سقوط در گناه حفظ کنند، اما این به معنای محافظت در برابر وسوسه یا حملات دشمن نیست. «ون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بر دستش چسبید ... اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت» (اعمال ۲۸: ۳ و ۵). در مسیر عدالت بود، به پیروی از خدا می‌پرداخت، نزدیک به روح القدس بود و از عشوهرگری با گناه دوری می‌کرد. با این حال، او نه تنها طوفانی سخت را پشت سر گذاشت، بلکه شکست کشتی را تجربه کرد و سپس با ماری سمی روبه‌رو شد. خدا به او فیض داد تا از طوفان و شکست کشتی نجات یابد، اما وقتی مار به او حمله کرد، او باید واکنش متفاوتی نشان می‌داد.

وقتی باران می‌بارید و همه چیز نامساعد بود، پولس مشغول جمع‌آوری هیزم برای برافروختن آتش بود. در اینجا درسی عمیق نهفته است: اجازه نده که طوفان‌ها و شکست‌ها تو را منفعل کنند یا جلوی تو را بگیرند تا در درونت برای خداوند آتش روشن کنی. نگذار آسیب‌ها و درام‌های گذشته باعث شوند نسبت به خدا سرد شوی یا خود را به گوشه‌ای بکشانی تا تنها به یاد روزهای خوب گذشته زندگی کنی. خداوند از ما می‌خواهد که امروز برای او بسوزیم، زیرا او «من هستم» بزرگ است، نه «من بودم» بزرگ.

اگر به زمانی فکر می‌کنی که بیشتر از امروز به عیسی محبت داشتی، پس شاید وقت آن رسیده که به مسیر بازگردی و آتش ایمان و عشق خود را دوباره شعله‌ور کنی. به آنچه دیگران در گذشته برای تو انجام داده‌اند یا آنچه خودت از سر گذرانده‌ای، به‌عنوان بهانه‌ای برای خاموش شدن شوق و اشتیاق در زمان حال نگاه نکن. شاید دشواری‌ها و دشمنان بخشی از گذشته‌ات را از تو گرفته باشند، اما اگر اشتیاق و شور ایمانت در زمان حال کاهش یافته، بدان که این خود تو بوده‌ای که به آن‌ها چنین اجازه‌ای داده‌ای. زنده نگه داشتن شوق و اشتیاق پس از گذراندن سختی‌های زندگی به هیچ وجه ساده نیست. همان‌طور که روشن کردن آتش در باران کار دشواری است، حفظ آتش ایمان در دل ما نیز تلاش می‌طلبد. خودت را به خواندن روزانه کلام خدا، دعا کردن، روزه گرفتن، و گوش دادن به پیام‌های الهام‌بخش عادت بده. وقتت را کمتر به سرگرمی‌های سطحی مثل تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی بگذران و بیشتر روی تقویت ایمان و شنیدن شهادت‌ها و شرکت در گروه‌های معنوی تمرکز کن. وقتی این شاخه‌های کوچک از اعمال ایمانی را کنار هم جمع می‌کنی، آتشی شکل می‌گیرد که هرچند ممکن است کوچک باشد، اما از خودت است و واقعی است.

زمانی که آتش ایمان در قلبت شعله‌ور باشد، حتی پس از سختی‌ها و شکست‌ها، همه چیز به نظر شگفت‌انگیز خواهد آمد. اما توجه کن که این آتش در زندگی پولس، یک مار را از مخفیگاهش بیرون آورد. مار از میان شعله‌ها بیرون آمد و به دست پولس چسبید، به قصد آنکه او را بکشد.

در زندگی روحانی هم همین اتفاق می‌افتد. وقتی که شروع به زندگی در نور ایمان می‌کنی و برای خداوند مشتاقانه قدم برمی‌داری، ناگهان مارهایی به سوی تو می‌آیند و حمله می‌کنند. مارهایی که تو را گاز می‌گیرند و رها نمی‌کنند. این مارها اغلب با صداهایی از دیگران همراه می‌شوند. در حالی که مردم مار را بر دست پولس دیدند، شروع به قضاوت کردند. یکی گفت: «او باید قاتل باشد.» دیگری افزود: «خدا او را مجازات می‌کند.» برخی دیگر گفتند: «او از طوفان نجات یافت، اما حالا سرنوشت او را گرفتار کرده است.»

در چنین شرایطی، شاید حتی به دروغ‌های شیطان گوش کنی و احساس شکست کنی. اما به جای توجه به این قضاوت‌ها، مانند پولس، مار را به درون آتش بینداز. این همان آتشی است که خودت آن را روشن کرده‌ای و به قدرت ایمان و اعتماد تو به خدا تقویت می‌شود. مردم نظرات متغیری دارند؛ یک لحظه تو را قاتل می‌نامند و لحظه‌ای بعد خدا. هر دو نظر بی‌اساس و اشتباه است. تنها به کلام خدا اعتماد کن و در نور او باقی بمان.

به کلام خدا بیش از هر صدای دیگری اعتماد کن

در مسیر روحانی، یاد بگیر که وقتی مورد حمله یا وسوسه قرار می‌گیری، احساس گناه، شرم و دروغ‌هایی را که شیطان در ذهنت می‌افکند، کنار بگذاری. هدف شیطان این است که آتش اشتیاق تو را خاموش کند، اما تو باید این وسوسه‌ها و آزمون‌ها را به آتش ایمان خود بیندازی تا نابود شوند. در برابر سختی‌ها و چالش‌ها، از حرکت باز نایست و ادامه بده؛ همین موضوع شیطان را ناکام خواهد گذاشت. یکی از دلایلی که بسیاری از افراد از نیش‌های معنوی ماره‌های روحانی زخم می‌خورند، این است که در زندگی‌شان آتشی وجود ندارد تا آن مارها را به آتش بکشند.

نمی‌توانی مشکلات خود را به آتش دیگران بسپاری؛ هر کس باید آتش خود را در دل روشن نگه دارد. همان‌طور که نمی‌توانی ماره‌های روحانی خود را به آتش کشیش یا رهبر روحانی‌ات بیندازی، باید شعله ایمان شخصی خودت را داشته باشی. قلبت را به یک کوره پرشور تبدیل کن، نه به سطلی که هر فکر و وسوسه‌ای در آن جای بگیرد. تو معبد روح‌القدس هستی و به‌عنوان صدای تازه‌ای برای نسل خودت خوانده شده‌ای، نه یک پژواک برای تکرار زخم‌های گذشته.

ترس و هیبت خدا

پس از اینکه پولس، مار را به درون آتش انداخت و نابود کرد، احیای بزرگی در آن جزیره آغاز شد. شیطان سعی داشت با کشتن پولس از این احیا جلوگیری کند، اما پولس مار را شکست داد و احیا را آغاز کرد. هر شیطانی که با فیض خداوند شکست می‌دهی، دروازه‌ای به سوی سطح جدیدی از پیروزی و رشد معنوی برای تو باز می‌کند. آنچه که شیطان به قصد شر برایت تدارک دیده، خداوند برای خیریت تو به کار خواهد برد و تبدیل خواهد کرد.

دعا

«ای عیسی مسیح، می‌خواهم هر روز اشتیاق بیشتری برای پیروی از تو در قلبم داشته باشم. ای روح‌القدس، در من شوری بی‌پایان برای دنبال کردن راه‌های عیسی قرار بده. خداوندا، مرا با افرادی احاطه کن که به من در این مسیر کمک کنند. پدر آسمانی، فیض و حکمت تو را می‌طلبم تا به گذشته بازنگردم و از هر آنچه که مرا به گناه می‌کشاند، دوری کنم. آمین.»

همانطور که رشد می‌کنید

در دوران کودکی ام در اوکراین، خانواده‌ام گاو، خوک، مرغ، و یک باغ کوچک داشتند که بیشتر مواد غذایی خود را از آن به دست می‌آوردیم. از همان سنین کم یاد گرفتم که چگونه شیر بدوشم، در مزرعه کار کنم و به حیوانات رسیدگی کنم. به‌ویژه، همیشه مجذوب مراحل جوجه‌آوری مرغ‌ها بودم. مرغ مادر تخم‌ها را در محیطی امن و گرم قرار می‌داد و برای مدتی روی آن‌ها می‌نشست؛ بعداً فهمیدم که این مدت حدود ۲۱ روز طول می‌کشد. او به تخم‌ها گرما می‌بخشید و جوجه‌ها درون تخم رشد می‌کردند. درست قبل از بیرون آمدن جوجه‌ها، قسمت‌های تیره‌ای روی پوسته دیده می‌شد که نشان می‌داد جوجه‌ها آماده ورود به دنیای جدید هستند. نکته شگفت‌انگیز برایم این بود که مرغ مادر هیچ‌گاه پوسته را برای جوجه‌ها نمی‌شکست، بلکه به گرم نگه داشتن تخم‌ها ادامه می‌داد تا خود جوجه‌ها به اندازه کافی رشد کرده و بتوانند پوسته را بشکنند.

عیسی نیز هنگام صحبت با مردم اورشلیم خود را به مرغی مادر تشبیه می‌کند: «چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید!» (متی ۲۳: ۳۷). این جمله عیسی نشان می‌دهد که او برخی از آزادی‌ها و تغییرات را از طریق رشد تدریجی و پیوسته به زندگی ما می‌آورد. او

با محبت و حمایت خود ما را احاطه می‌کند و صبورانه منتظر رشد درونی ما می‌ماند. همه آزادی‌ها به سرعت و تنها از طریق دعا به دست نمی‌آیند؛ برخی آزادی‌ها تنها از طریق رشد در ایمان و نزدیکی بیشتر به خدا حاصل می‌شوند.

به کلیسا می‌گوییم: «بعضی‌ها در صف دعا تجربه نجات و آزادی پیدا می‌کنند، اما برای بسیاری، این‌رهایی به واسطه روند تدریجی زندگی دعا و ایمان‌شان شکل می‌گیرد.»

آزادی از طریق رشد

«در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد...» (اول یوحنا ۴: ۱۸). کلمه «کامل» در اینجا در زبان یونانی «تلیوس» آمده، که معنای آن می‌تواند «محبت بالغ و پخته» باشد. برخی ترس‌ها و محدودیت‌ها در زندگی ما تنها از طریق رشد در محبت خدا از بین می‌روند. وقتی که درک ما از محبت خدا کامل و بالغ شود، ترس از درون ما دور خواهد شد. درست مثل جوجه‌ای که درون تخم رشد می‌کند تا زمانی که بتواند پوسته را بشکند و بیرون بیاید، پوسته‌های ترس و محدودیت که دور ما هستند نیز با رشد در محبت و شناخت کلام خدا شکسته خواهند شد.

گاهی از خدا می‌خواهیم که پوسته محدودیت‌های ما را بشکند و ما را آزاد کند، اما خداوند قصد دارد که ما در او رشد کنیم و با این رشد، زنجیرهای محدودیت خود را از درون بشکنیم. اما بسیاری افراد ناامید می‌شوند، گمان می‌کنند که باید یک معجزه یا تغییری فوری رخ دهد. آن‌ها به صف دعا و مشاوره می‌آیند و توقع دارند که همه چیز سریعاً تغییر کند. خداوند از ما می‌خواهد که همچون جوجه، در گرما و امنیت محبت او بمانیم و به رشد خود ادامه دهیم؛ خواهیم دید که به مرور زمان، پوسته محدودیت‌های ما ترک خواهد خورد.

خداوند در خروج ۲۳: ۲۹ می‌فرماید: «ایشان را در یک سال از پیش روی تو بیرون نخواهم کرد، مبادا زمین ویران شود و جانوران صحرا بر تو افزون شوند. اندک اندک ایشان را از پیش روی تو بیرون خواهم کرد تا هنگامی که تو افزون گردی و زمین را به میراث بری.» اسرائیل به تدریج به سرزمین موعود رسید، زیرا باید در خدا رشد می‌کردند تا بتوانند سرزمین را تصاحب کنند. خدا نیز می‌خواهد که ما با رشد در او به آزادی واقعی دست یابیم و این امر با صبر و استمرار امکان‌پذیر است.

شکستن زنجیرها

کتاب مقدس انسان صالح را به درخت نخل تشبیه می‌کند (نگاه کنید به مزمور ۹۲: ۱۲ - ۱۵). نخل نمادی از زیبایی، استقامت و پایداری است؛ همیشه سبز می‌ماند و حتی در آتش نیز نمی‌سوزد. همان‌طور که مرد صالح در برابر آزمون‌های این دنیا می‌ایستد، ما نیز در خداوند شاد خواهیم بود، زیرا ریشه‌های عمیق‌مان در خداوند است. نخل‌ها اغلب در مناطق گرمسیری کاشته می‌شوند و از خشکسالی ترسی ندارند، چراکه ریشه‌هایشان تا عمق خاک فرو رفته است. به همین ترتیب، محیط اطراف ما نیز نباید تعیین‌کننده توانایی ما در شکوفایی باشد؛ بلکه رابطه ما با خداوند این را مشخص می‌کند.

درخت نخل در برابر سختی‌ها و طوفان‌ها دوام می‌آورد، چون قدرت آن از درونش سرچشمه می‌گیرد، نه از سطح یا ظاهر بیرونی آن. ما نیز به عنوان ایمانداران باید قدرت خود را از درون و از اعتماد به خدا بگیریم، نه از واکنش‌های محیطی و رفتار دیگران. درخت نخل با بادهای خف می‌شود ولی نمی‌شکند؛ زیرا انعطاف‌پذیری و ریشه‌های عمیقش، آن را در طوفان‌ها پایدار نگاه می‌دارد. طوفان‌ها برای همه اجتناب‌ناپذیرند. آن‌ها برای دانا و نادان، هر دو می‌آیند. ولی کسانی که در برابر طوفان‌ها به خداوند تکیه می‌کنند و در فروتنی زانوهای خود را خم می‌کنند، پس از طوفان دوباره برمی‌خیزند. درخت نخل شباهت‌های زیادی با فرد صالح دارد، و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها این است که درخت نخل اجازه نمی‌دهد زنجیرهایی که در دوران جوانی به دورش بسته شده، به درون تنه‌اش فرو بروند. در جوانی، زنجیرهایی به دور درخت نخل بسته می‌شود تا راست و استوار رشد کند. بسیاری از درختان دیگر، زنجیرها را در پوست خود فرو می‌برند و این زنجیرها به بخشی از درخت تبدیل می‌شوند. اما نخل به جای اینکه زنجیر را بپذیرد، آن را می‌شکند. تصور کن که این درخت چطور به قدرت رشد خودش اعتماد دارد!

شاید تو هم مانند یک درخت نخل باشی. شاید شیطان در زمانی که ضعیف بودی، زنجیرهایی بر گردنت انداخته و محدودیت‌هایی بر تو بسته است. شاید تلاش کرده‌ای با دعا و روزه و با هر روش ممکن آن‌ها را بشکنی، اما همچنان خودت را اسیر آن زنجیرها می‌بینی.

دشمن همیشه تلاش می‌کند تا ما را قانع کند که مشکلات و ضعف‌هایمان بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ما هستند و نمی‌توانیم از آن‌ها رها شویم. او می‌کوشد تا ما باور کنیم که اگر نمی‌توانیم بر چیزی غلبه کنیم، پس باید آن را بپذیریم و به عنوان بخشی از خودمان قبول کنیم.

اولین تجربه‌ای که من با مسئله همجنس‌گرایی داشتم، زمانی بود که به‌عنوان شبان جوانان خدمت می‌کردم. یکی از جوانان که همجنس‌گرایی را آشکارا تجربه کرده و رابطه‌ای همجنس‌خواهانه داشت، به جلسات ما آمد. آن روز در جلسه درباره داستان زن مبتلا به خونریزی که عیسی او را فراخواند، موعظه کردم. هدف از موعظه این بود که به جوانان بگویم: «مشکل تو هویت تو نیست، و تازمانی که باور نکنی که این مشکل بخشی از هویت تو نیست، نمی‌توانی از آن آزاد شوی.»

پس از مراسم، او نزد من آمد و درخواست کرد که با هم صحبت کنیم. در این گفت‌وگو، او اعتراف کرد که مدت‌هاست همجنس‌گرایی را به‌عنوان بخشی از هویت خود پذیرفته است. از او پرسیدم که چرا؟ او که در کلیسا بزرگ شده بود و آشنایی کافی با کتاب مقدس داشت، می‌دانست که خداوند او را اینگونه نیافریده است. پاسخی که به من داد، نشان از ناامیدی عمیق او داشت: «سال‌ها تلاش کردم که از این احساس رها شوم. دعا کردم، روزه گرفتم، اعتراف کردم، اما جاذبه به جنس همسان از بین نرفت. به همین دلیل، در نهایت تسلیم شدم و آن را به‌عنوان هویت خود پذیرفتم.»

آن شب، او متوجه شد که قربانی دروغی شده بود که او را به اسارت کشیده بود، دروغی که به او می‌گفت این جاذبه تغییرناپذیر است و او باید آن را بپذیرد.

وقتی فرد از نبردها و مبارزات خسته و فرسوده می‌شود، باور کردن دروغ‌های شیطان آسان‌تر می‌شود. اما به یاد داشته باش که نمی‌توانی زنجیری را که به دور زندگیت پیچیده شده بشکنی اگر اجازه دهی که این زنجیر به درونت رشد کند و هویتت را شکل دهد. مشکل فعلی تو هویتت نیست. تو در مسیح هستی—این هویتت توست، کسی که اکنون با او یکی شده‌ای. هویت تو در مسیح است، نه در بحرانی که با آن دست و پنجه نرم می‌کنی. ذهنت را از دروغ‌های شیطان بیرون بکش. شیطان می‌خواهد تو را قانع کند که زنجیرها به بخشی از وجود تو تبدیل شده‌اند و دیگر راه بازگشتی نیست. اما این فقط آخرین تلاش اوست برای نگه‌داشتنت در اسارت.

مانند درخت نخل، اجازه نده که طناب‌ها و زنجیرها به درونت نفوذ کنند. آن‌ها بالاخره خواهند شکست، اگرچه شاید این فرایند زمان‌بر باشد. اما در نهایت، تو قوی‌تر خواهی شد و قدرتی جدید در تو رشد خواهد کرد، که برای نبردهای آینده و پیروزی‌هایت مفید خواهد بود. نبردهای کوچک امروز تو، مانند مبارزه با شیر و خرس، تو را برای مقابله با دشمنان بزرگتر آماده می‌کنند. مسح الهی یوغ را خواهد شکست.

این زنجیرها نباید بخشی از هویت تو شوند؛ آن‌ها شکسته خواهند شد اگر اجازه ندهی که به هویتت پیوند بخورند. آزادی حقیقی از طریق رشد در مسیح به دست می‌آید. هر چه در او قوی‌تر شوی، زنجیرها شکسته خواهند شد! این آزادی تنها شامل

غلبه بر ترس یا مشکلات فعلی نیست، بلکه اضطراب و دیگر موانع نیز در این فرایند از بین خواهند رفت.

آرامش را با یادگیری به دست آور

عیسی می‌گوید: « بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت» (متی ۱۱: ۲۸ - ۲۹). برای کسانی که نزد عیسی می‌آیند، او آرامش و تسکینی از یوغ تلاش‌های طاقت‌فرسا برای یافتن نجات و بخشش فراهم می‌کند. این یک آرامش است که به‌طور رایگان داده می‌شود. پس از این دعوت به آرامش، او ما را به یادگیری از خود و به دوش گرفتن یوغش دعوت می‌کند؛ و در این یادگیری، آرامش عمیق‌تری را برای جان‌های خود پیدا می‌کنیم. دو نوع آرامش وجود دارد: یکی وقتی که به عیسی می‌آیی، و دیگری که از طریق رشد و یادگیری در عیسی به دست می‌آید.

اگر احساس می‌کنی دعاها به‌طور کامل تو را از افسردگی، اضطراب و سنگینی آزاد نکرده‌اند، خداوند از تو می‌خواهد که در او رشد کنی. این رشد، آرامش و تسکینی را که به آن نیاز داری به ارمغان می‌آورد. همه آنچه خدا برای ما دارد در لحظه نجات یا دعا برای آزادی به ما عطا نمی‌شود. لطفاً این موضوع را اشتباه برداشت نکن؛ همه چیز برای ما در مسیح فراهم است، اما برخی از این نعمت‌ها تنها از طریق فرایند رشد در مسیح به دست می‌آیند. دو نوع آزادی وجود دارد: یکی آنکه عیسی به ما می‌بخشد و دیگری که ما در فرایند پیمودن راه با او پیدا می‌کنیم.

به عنوان مثال، اگر والدینت زمانی که ده ساله بودی برایت ماشینی می‌خریدند، حداقل تا شش سال بعد نمی‌توانستی به‌طور قانونی آن را برانی. این امر نیاز به رشد دارد تا بتوانی از آنچه به تو تعلق دارد استفاده کنی. من بر این باورم که خداوند برکت‌های ما را در طول زندگی به ما عطا می‌کند تا ما در او رشد کنیم، نه اینکه فقط نیازهایمان را رفع کرده و از او دور شویم.

برای اینکه در عیسی رشد کنی، او می‌گوید: «یوغ مرا بر دوش بگیرید.» این بیانی از پیمانی با اوست. تو به همراه عیسی، پادشاه، در یک یوغ قرار گرفته‌ای و در ارتباطی نزدیک و همدلانه با او هستی، مشابه یک پیمان ازدواج. وقتی من با همسرم ازدواج کردم، او نام خانوادگی من را پذیرفت. هر آنچه که از آن من بود، به او تعلق یافت و هر آنچه که او داشت نیز از آن من شد. این دقیقاً مانند رابطه ما با عیسی است. وقتی نجات را

می‌پذیریم، وارد پیمانی با او می‌شویم: او سنگینی‌های ما را بر دوش می‌گیرد و به ما آرامش و شادمانی خود را می‌بخشد.

عیسی به ما می‌گوید که از او یاد بگیریم، زیرا او خود سرچشمه قدرت و تعلیم است. رشد کردن به معنای یادگیری است و یادگیری یعنی رشد. منابعی مانند کتاب‌ها، مدارس، معلمان و شبانان می‌توانند به ما کمک کنند، اما عیسی اینجا اشاره دارد که شخص او را مطالعه کنیم. یادگیری درباره عیسی، یعنی درک هویت واقعی او، همان یادگیری حقیقت است، و حقیقت باعث آزادی می‌شود، همان‌طور که عیسی در یوحنا ۸: ۳۲ می‌گوید: «و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» عیسی بعداً اعلام می‌کند که او خود حقیقت است (یوحنا ۱۴: ۶). وقتی او را می‌شناسیم، آرامش و آزادی را پیدا می‌کنیم. او سرچشمه نجات، آرامش، و همه چیزهای خوب است.

اگر در مسیر ایمان و یادگیری در مسیح همه چیز را بلافاصله دریافت نکنیم، نباید ناامید شویم. رشد در او و یادگیری از او در فرایندی ادامه‌دار است که نتایج عمیقی به همراه دارد.

همان‌طور که می‌رفتند، شفا یافتند

داستان ورود عیسی به دهکده‌ای که در آن ۱۰ نفر جذامی از او درخواست شفا کردند، نمونه‌ای زیبا از قدرت اطاعت و ایمان است. در اینجا عیسی به جای دعا کردن یا لمس کردن آن‌ها، به آن‌ها گفت نزد کاهنان بروند، و در طول راه شفا یافتند. «ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند» (لوقا ۱۷: ۱۴). شفا برای آن‌ها از طریق اطاعت از کلام عیسی و ایمان به آن اتفاق افتاد، نه فقط دعا کردن.

این اصل را می‌توان با مراجعه به پزشک مقایسه کرد. برخی مواقع پزشک فوراً شما را درمان می‌کند و شما کاملاً سالم می‌شوید. اما بیشتر اوقات، درمان به صورت دوره‌ای تجویز می‌شود و بهبود تدریجی است. عیسی نیز پزشک ماست (مرقس ۲: ۱۷)؛ او هم با لمس خود و هم با کلامش شفا می‌دهد. اگر در لحظه دعا شفا پیدا نکردی، ممکن است زمان آن رسیده باشد که نسخه کلام او را دنبال کنی و در مسیر ایمان و اطاعت از او پیش بروی، زیرا او وعده می‌دهد: «کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید» (مزمور ۱۰۷: ۲۰).

خداوند از طریق کلام خود شفا و رهایی عطا می‌کند. در کتاب امثال آمده است: «ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر. آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار. زیرا هر که آنها را

همانطور که رشد میکنید

بیاورد برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می‌باشد.» (امثال ۴: ۲۰ - ۲۲). در اینجا، «سلامتی» در اصل معنایی گسترده‌تر دارد و شامل سلامتی جسم، شفا، و درمان است. کلام خدا، مانند دارو، به جان و بدن ما سلامتی می‌بخشد. عیسی می‌فرماید: «کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.» (یوحنا ۶: ۶۳). او ما را هم با لمس خود شفا می‌بخشد و هم با کلامی که به ما می‌دهد، تا در آن قدم بزنیم و تغییر در زندگی‌مان را مشاهده کنیم.

عیسی، پزشک بزرگ، به داروخانه‌های دنیوی نیازی ندارد. او دارویی را فراهم کرده که اثرات جانبی ندارد، تاریخ انقضا ندارد و ما را مدیون قبض و هزینه نمی‌کند. کلام خدا مانند دارویی الهی است که تفاوتی بین انسان‌ها نمی‌گذارد و هر کس آن را در دل خود بپذیرد، از حیات آن بهره‌مند خواهد شد. همان‌گونه که دارو با مصرف شدن اثر می‌کند، کلام خدا نیز با جذب و پذیرش در دل مؤمنان، شفا و حیات می‌آفریند. باید آن را به درون قلب و جان خود راه داد و اجازه داد تا تأثیر آن به‌مرور خود را نشان دهد. کلام خدا در مسیر زمان اثر می‌گذارد؛ به صبر و اطاعت از او نیاز دارد. وقتی در مسیر شناخت بیشتر عیسی قدم برمی‌داری، آرامش حقیقی را خواهی یافت و شفای درون و بیرون را تجربه خواهی کرد. نیرویی در فرایند رشد در ایمان به خدا آزاد می‌شود که نه تنها جان را زنده می‌سازد، بلکه همه زنجیرها را می‌گسلد و شفایی کامل به ارمغان می‌آورد.

هرچه در رودخانه خداوند پیش‌تر بروی، عمق آن نیز بیشتر می‌شود.

به تصویر رودخانه حزقیال توجه کن: ابتدا آب تا میچ پا بود، سپس تازانو، بعد کمر، و در نهایت چنان عمیق شد که راه رفتن در آن دیگر ممکن نبود و تنها می‌شد در آن شنا کرد. این رودخانه به سوی پایین‌ترین نقطه، دریای مرده، حرکت می‌کرد—جایی که نمادی از پایین‌ترین و تاریک‌ترین وضعیت‌ها، یا همان گناه، است. این تصویر به ما نشان می‌دهد که مسح و حضور خداوند در زندگی ما از نقطه‌ای کم‌عمق آغاز می‌شود و به‌مرور، در طول زمان، با وفاداری و اشتیاق بیشتر به سمت خداوند، عمق و قدرت بیشتری پیدا می‌کند. همان‌طور که روح‌القدس ما را به درک و شناخت بیشتر از خود می‌کشاند، در این مسیر، رودخانه خداوند در زندگی ما پرتو و پرفروغ‌تر می‌شود.

این سفر ایمان، تنها در جهت بالا رفتن و رسیدن به عمق روحانی بیشتر نیست، بلکه

هدفی بزرگتر دربر دارد: رساندن این جریان حیات و شفا به دیگران، به کسانی که در پایین‌ترین نقطه زندگی خود قرار دارند. همان‌گونه که رودخانه حزقیال به سمت دریای مرده روان بود، خدا می‌خواهد ما را به سوی افرادی که خارج از کلیسا و در نیاز به حیات و نجات هستند هدایت کند. هرچه بیشتر به دیگران برسیم و نور خداوند را منتقل کنیم، رودخانه زندگی در ما افزایش می‌یابد.

رشد در خداوند مسیری است که با شفا، آزادی، و مسح همراه است، و همان‌طور که در این مسیر پیش می‌روی، حضور خداوند در زندگی‌ات پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر خواهد شد، تا جایی که حیات و شفای خداوند را به دیگران جاری می‌کنی. این افزایش مسح و حضور خدا، همان مأموریت و هدف بزرگ‌تر او برای زندگی توست، تا جایی که بتوانی دیگران را از این منبع فیض و حیات بهره‌مند سازی.

همان‌طور که نبی حزقیال در رودخانه پیش می‌رفت، عمق آب به تدریج بیشتر می‌شد؛ از مچ پا به زانو، از زانو به کمر، و سرانجام تا جایی که دیگر نمی‌توانست راه برود و تنها قادر به شنا کردن بود. این جریان رو به افزایش و عمیق‌تر شونده، تصویری روشن از روند افزایش مسح خداوند است؛ رودخانه‌ای که به سوی دریای مرده، جایی که نماد زندگی‌های گرفتار در گناه و ناامیدی است، جریان می‌یابد.

در دوران روزه‌ام، این حقیقت به من آشکار شد که مسح الهی نیز مانند این رودخانه در زندگی ما آغاز می‌شود؛ ابتدا از سطح کم‌عمق و در حد قدم‌های کوچک، و با گذشت زمان و استمرار در راه خدا، عمق و قدرت بیشتری پیدا می‌کند. این افزایش مسح زمانی اتفاق می‌افتد که در وفاداری و اشتیاق به دنبال روح‌القدس برویم. هر چه در مسیرمان به او نزدیک‌تر شویم، عمق و پهنای رودخانه حضور او در ما بیشتر می‌شود و این تنها با تداوم و ثبات رابطه ما با او ممکن است.

تغییرات در مسیر رودخانه تنها به افزایش مسح وابسته نبود؛ بلکه هدف آن نیز اهمیت داشت. این رودخانه به سوی دریای مرده، پایین‌ترین نقطه روی زمین، حرکت می‌کرد—جایی که نمادی از زندگی‌هایی است که در پایین‌ترین نقطه خود به سر می‌برند. هدف نهایی این افزایش مسح، نزدیک شدن به روح‌القدس و رساندن انجیل به کسانی است که خارج از کلیسا و در عمق گمراهی و نیاز هستند.

خدا از طریق این مسیر ما را به عمق‌ها و عرض‌های بیشتری در حضور خود هدایت می‌کند تا به‌واسطه آن بتوانیم شفا، آزادی و حیات را به دیگران منتقل کنیم. هرچه در خدا رشد کنیم و به این جریان پیوندیم، مسح الهی، آرامش، و شفا در زندگی ما بیشتر و پررنگ‌تر می‌شود، به گونه‌ای که جریان رودخانه‌ای از حیات و نجات را به دیگران برساند.

دعا

«ای عیسی عزیز، زمانی که خسته و دل شکسته به تو پناه آوردم، تو آرامشی بی پایان به جانم بخشیدی. امروز، یوغ و بار تو را می پذیرم و از تو می خواهم که راه های خود را به من بیاموزی. به من فروتنی و تواضع عطا کن تا به شباهت تو نزدیکتر شوم. ای خداوند، بگذار در مسیر تو، آرامش، شفا، و آزادی را در وجودم تجربه کنم. هر روز که پای آموزه های تو می نشینم، تو در زندگی ام افزون گرد و مراد در این راه تقویت کن. آمین.»

فصل سیزدهم

داستان دو شائول

من در خانواده‌ای پرجمعیتین بزرگ شده‌ام. مادر بزرگم از طرف مادری، که هنوز زنده است وقتی دارم این کتاب را می‌نویسم، ۱۶ فرزند، ۷۳ نوه، و ۳۳ نتیجه دارد. پدر بزرگم، شوهرش، سال‌ها پیش به سوی خداوند رفته است. برخی از بهترین خاطرات کودکی‌ام به بزرگ شدن در یک خانواده اوکراینی پنطیکاستی برمی‌گردد که هرچند پر برکت بود، با سختی‌هایی نیز همراه بود. به‌ویژه، گاهی احساس می‌کردم که آیه‌ای از کتاب امثال، « از طفل خود تأدیپ را باز مدار» (مراجعه کنید به امثال ۲۳: ۱۳)، بیش از هر آیه دیگری در خانه ما عملی می‌شد.

یک بار یادم می‌آید که من و پسرعمویم، هر دو حدود هفت سال داشتیم و در خانه مادر بزرگم بودیم. پدرش که فردی سخت‌گیر بود، به ما هشدار داد که نباید از خانه مادر بزرگ بیرون برویم و در اطراف پرسه بزنیم. اما پسرعمویم به دنبال ماجراجویی بود تا اطاعت از قوانین پدر، و من هم فقط می‌خواستم همراه او باشم، هرچند به او گفتم اگر بفهمند که خانه را ترک کرده‌ایم، پدرش اصلاً خوشحال نخواهد شد. بی‌اعتنا به قوانین، ما خانه مادر بزرگ را ترک کردیم و به دشت‌ها و نقاط ناشناخته اطراف رفتیم. نهایت، زمان را از دست دادیم و وقتی برگشتیم، ناهار را از دست داده و همه در جستجوی ما بودند. سعی کردیم بدون جلب توجه وارد جمع شویم، اما هیچ‌چیز از نگاه پدر پنهان نمی‌ماند. عمویم ما را به داخل خانه برد و پسرش یک تنبیه حسابی به سبک پنطیکاستی

اوکراینی خورد؛ یک تنبیه با کمر بند بر روی باسن برهنه‌اش. من که در کنار آن صحنه ایستاده بودم و دست‌هایم را روی باسنم گذاشته بودم، می‌دانستم که احتمالاً نوبت من هم خواهد رسید، چرا که هر دوی ما به یک اندازه از قانون سرپیچی کرده بودیم.

بعد از اینکه تنبیه پسرعمویم تمام شد، پدرش با چهره‌ای عصبانی به من نگاه کرد و گفت: «از اینجا برو بیرون.» شگفت‌زده از این دستور، فکر کردم، همین؟! کمر بند برای من نیست؟! به سرعت از خانه خارج شدم، خدا را شکر کردم که از این تنبیه در امان ماندم و در عین حال برای پسرعمویم احساس بدی داشتم. اما چرا عمویم من را تنبیه نکرد؟ چون من پسر او نبودم. او در خشم از من خواست که خانه‌اش را ترک کنم، اما مرا تنبیه نکرد. پدران فرزندان خود را تنبیه می‌کنند.

به‌عنوان مسیحیان، یا خودمان خود را در مسیر درست تربیت می‌کنیم، یا پدر آسمانی‌مان ما را به دلیل محبتش تربیت خواهد کرد. همان‌طور که کتاب عبرانیان می‌گوید: «خداوند کسانی را که دوست دارد، تنبیه می‌کند» (مراجعه کنید به عبرانیان ۱۲: ۳-۱۱؛ اول قرنتیان ۱۱: ۳۲). بسیار مهم است که بدانیم هر تنبیه خداوند، از دل سرشار از محبت او سرچشمه می‌گیرد، چرا که او بهترین‌ها را برای فرزندان‌ش می‌خواهد.

مانند هر انسان دیگری بودن

خدا ما را به خاطر گناهانمان مجازات نمی‌کند—این کار پیشتر روی صلیب به انجام رسید. خداوند عیسی را برای تمامی گناهان ما مجازات کرد. به‌عنوان پدری مهربان، او در صورتی که در مسیر انضباط قدم نگذاریم، ما را با محبت تنبیه می‌کند تا درونمان میوه قدوسیت و شخصیت مطیع را پرورش دهد. انضباط خداوند، که در حال حاضر و در این دنیا صورت می‌گیرد، با مجازات تفاوت دارد و دارای ویژگی‌هایی است که در مقابل مجازات قرار می‌گیرد:

۱. مجازات ابدی است، اما انضباط موقتی است.
۲. مجازات برای گناهکاران است، اما انضباط برای مقدسین است.
۳. مجازات از روی خشم است، اما انضباط از روی محبت.
۴. مجازات در آینده خواهد بود، اما انضباط هم‌اکنون صورت می‌گیرد.
۵. مجازات فرد را از حضور خدا دور می‌کند، در حالی که انضباط او را به خدا نزدیک‌تر می‌کند.

در داستان من و پسرعمویم، پدر او از روی محبت تنبیه را اعمال کرد و او را در خانه نگه داشت. اما من از کتک خوردن نجات یافتم و به بیرون از خانه فرستاده شدم. افرادی

که در این دنیا قوانین خدا را زیر پا می‌گذارند، در نهایت با جدایی ابدی از او مواجه خواهند شد، حتی اگر به نظر برسد که اینجا روی زمین نتیجه‌ای برای آنان نداشته باشد. از سوی دیگر، ما فرزندان خدا، در صورتی که از اطاعت پدر آسمانی خود سر باز زنیم، همین حالا تنبیه می‌شویم تا خدا درون ما شخصیتی مطیع و قدیس ایجاد کند.

سامسون باور داشت که با از دست دادن موهایش، «مانند هر انسان دیگری» خواهد شد (داوران ۱۶: ۷، ۱۱، ۱۷). او به دلیل سه بار گفت که چگونه می‌تواند او را به کسی معمولی تبدیل کند. سامسون فریب خورده بود و گمان می‌کرد نافرمانی از خدا باعث می‌شود او زندگی‌ای عادی و بی‌دغدغه مانند دیگران داشته باشد. او دید که کسانی که در این دنیا به خدا خدمت نمی‌کنند زندگی معمولی خود را دارند، ازدواج می‌کنند، تشکیل خانواده می‌دهند و به ظاهر خوشبخت‌اند. سامسون نیز که از قدرت الهی و مأموریتی ویژه برخوردار بود، گمان کرد که زندگی بدون انضباط، او را مانند دیگران و در همان سطحی که اطرافیانش بودند، نگه می‌دارد.

اما وقتی سامسون در رعایت انضباط و عهد خود کوتاهی کرد و از قوانین نذیره بودن فاصله گرفت—دوری از الکل، نزدن به مرده و کوتاه نکردن موهایش—به جای عادی شدن، با سخت‌ترین تنبیه‌ها مواجه شد. دلیل به او خیانت کرد و او را به بهای پول فروخت. او چشمان خود را از دست داد و آزادی‌اش سلب شد و باقی عمرش را به کار طاقت‌فرسای چرخیدن بی‌پایان در زندان پرداخت. حتی افراد بی‌ایمان به این شکل زندگی نمی‌کنند!

ممکن است این سوال برایت پیش بیاید که اگر قرار است برای اشتباهات تنبیه شوی، آیا مسیحی بودن ارزشی دارد؟ اما به‌عنوان یک ایماندار، اگر از زندگی با انضباط امتناع ورزی، پدر آسمانی تو را با محبت تنبیه خواهد کرد. این تنبیه‌ها در مقایسه با کیفر نهایی، بهایی سبک‌اند. در مسیر زندگی جاودان، بهتر است در همین دنیا تنبیه‌های کوچکی از سوی پدرمان دریافت کنیم و به او نزدیک‌تر شویم تا اینکه برای همیشه به تاریکی و دور از حضور او رانده شویم.

هر چه بیشتر راه اطاعت و فرمان‌برداری را در پیش بگیریم، نیاز به تنبیه و توبیخ کمتر خواهد شد. زندگی با انضباط راهی باریک اما سرشار از زندگی، آرامش و پیروزی است—همان زندگی که خدا برای ما در نظر دارد و رؤیای آن را در دل‌هایمان کاشته است. این بهایی کوچک است که برای زندگی در اراده و برکات خدا می‌پردازیم؛ زیرا هزینه زندگی در گناه و سازش، به مراتب سنگین‌تر است.

تجربه باید به انضباط منجر شود

دو داستان موازی در کتاب مقدس به خوبی نشان می‌دهد که چرا زندگی منضبط پس از یک برخورد قدرتمند با خداوند اهمیت زیادی دارد. این دو داستان را می‌توان «داستان دو شائول» نامید. یکی شائول پادشاه بود و دیگری شائول طرسوسی، فریسی‌ای با تعصب مذهبی. هر دو شائول با این فکر که در مسیر درستی هستند، قصد داشتند تا افرادی را از بین ببرند—شائول پادشاه به رامه رفت تا داوود را به قتل برساند و شائول طرسوسی عازم دمشق شد تا مسیحیان را دستگیر و نابود کند. در مسیر، هر دو به شیوه‌ای خارق‌العاده با خدا روبرو شدند: شائول پادشاه برای یک روز و یک شب بدون پوشش نبوت کرد، و شائول طرسوسی سه روز نابینا شد.

اما سرانجام این دو برخورد بسیار متفاوت بود. شائول پادشاه از مسیر خدا منحرف شد و در نهایت با خودکشی به زندگی خود پایان داد، در حالی که به‌عنوان کسی که کاهنان را به قتل رسانده بود، شناخته شد. اما شائول طرسوسی به‌طور کامل مسیر خود را تغییر داد و به‌رسولی مخلص و خادم خدا تبدیل شد، تا جایی که در راه اراده خداوند، جان خود را فدا کرد. یکی از این شائول‌ها با بدنامی درگذشت و دیگری در وفاداری کامل به اراده الهی.

این داستان به ما می‌آموزد که مهم نیست تجربه‌های شگفت‌انگیز ما با خداوند چقدر قدرتمند باشد؛ اگر این تجربه‌ها به زندگی‌ای کاملاً وقف و منضبط منجر نشوند، درازمدت تأثیر چندانی نخواهند داشت. بیداری‌های روحانی و تجربه‌های خاص، هدفی مهم دارند—آنان آتشی در دل ما روشن می‌کنند. اما برای ادامه این شعله‌ور شدن، ما به چیزی بیشتر از یک تجربه نیاز داریم. زندگی روحانی یک سفر است که نیاز به انضباط و تعهد روزانه دارد، نه صرفاً مجموعه‌ای از جهش‌های هیجان‌انگیز. اگر تجربه‌های بزرگ تنها ما را به راه‌های قدیمی بازگردانند، تأثیرشان گذرا و بی‌ثمر خواهد بود.

چند روز پیش، من و همسرم با موتورسیکلت ۴۹ سی‌سی یاماهای خود، در میان مزارع سرسبز و اراضی کشاورزی به گشت‌وگذار پرداختیم. در مسیر، خوک‌هایی را دیدیم که در گل و لای به بازی مشغول بودند. این همان مزرعه‌ای بود که زمانی از آن خوکی را قرض گرفتم تا در موعظه‌ای که برای جوانان داشتیم، از آن استفاده کنم.

می‌توان یک خوک را شست و پاک کرد، اما به‌محض اینکه دوباره به مزرعه بازگردانده شود، بار دیگر راه خود را به سوی گل و لای پیدا می‌کند. این داستان بسیاری از ماست؛ تجربه‌های ما با خدا گاه چنان است که گویا شسته و تطهیر شده‌ایم، اما دیری نمی‌پاید که به همان رفتارها و عادات گذشته بازمی‌گردیم که قلب خدا را می‌آزارد.

راه نجات و چاره، آن است که نفس سرکش خود را به صلیب بکشانیم و اراده‌مان را به خدا بسپاریم. ما باید خوک درون خود را بر صلیب بکشیم و اجازه دهیم که در جریان تسلیم اراده‌مان به خداوند، به یک گوسفند مطیع تبدیل شویم. انضباط، کلید این مسیر است، زیرا تنها از طریق آن می‌توان بر نفس چیره شد و به فرازهای معنوی دست یافت.

شیطان، دنیا و نفس

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، ما آزادی یافته‌ایم، نه برای انجام هرچه دلخواه، بلکه برای انجام آنچه باید. مانند قطاری که اگر از ریل‌هایش خارج شود، آزادانه در هر مسیری به حرکت درآید، اما بدون ریل هیچ‌گاه به مقصد نخواهد رسید. دو ریل که مسیر آزادی ما را هدایت می‌کنند، انضباط و شاگردی‌اند. آزادی، شیطان را از زندگی ما بیرون می‌راند، اما انضباط، او را بیرون نگه می‌دارد. آزادی آن است که خدا برای ما انجام می‌دهد؛ انضباط آن چیزی است که او در درون ما پدید می‌آورد.

چرا انضباط این‌قدر حیاتی است؟ زیرا ما با سه دشمن نیرومند روبرو هستیم که گاه، هر سه به‌طور هم‌زمان بر ما هجوم می‌آورند: دنیا (دشمن بیرونی ما)، شیطان (دشمن ناپیدای ما) و نفس (دشمن درونی ما). دنیا را باید با فرار شکست داد، همان‌گونه که یوسف در برابر وسوسه گریز را برگزید. از افراد و مکان‌هایی که ما را به راه‌های پیشین بازمی‌گردانند، دوری می‌کنیم. شیطان را باید با کلام خدا به‌عنوان سلاح و به قدرت روح‌القدس شکست داد. اما نفس، سرسخت‌ترین دشمن است، زیرا نمی‌توان آن را از زندگی بیرون راند. حتی پس از آن‌که با انکار خود به صلیب کشیده شود، روز بعد دوباره به حیات بازمی‌گردد. تغذیه روح از طریق روزه، با نیت جستجوی خداوند، به ما کمک می‌کند تا بر این دشمن سرسخت چیره شویم.

عصای انضباط

همه ما پس از رهایی از نوعی اسارت، به انضباط نیاز داریم؛ اما برای برخی، همین انضباط است که واقعاً موجب رهایی کامل از اسارت می‌شود. هنگامی که عیسی به ریشه گناه توجه کرد، اورهایی فوری را پیشنهاد نداد، بلکه انضباطی شدید و بی‌رحمانه را توصیه کرد: «اگر چشم راستت تو را به گناه می‌اندازد، آن را برکن و از خود دور افکن، زیرا بهتر است یکی از اعضایت تلف شود تا تمام بدنت به جهنم افکنده شود» (متی ۵: ۲۹). عیسی، پادشاه دنیای روحانی، به خوبی از قدرت شیطانی آگاهی داشت که در پشت صحنه، گناه را در دنیا تحریک می‌کند. توصیه او برای مقابله با گناهان، خود را تحت انضباط قرار دادن

است، که به‌راستی خوشایند نیست. تحمل این‌چنین دردی که معادل بریدن دست است، بسیار دشوار و بی‌رحمانه به نظر می‌رسد؛ اما همین انضباط سخت، می‌تواند کلید موفقیت و رهایی عمیق در زندگی باشد.

اگر خود را منضبط نکنی، زندگی تو را تحت انضباط خود قرار خواهد داد. بهتر است پیش‌قدم شوی و خود را منضبط کنی تا اینکه زندگی به اجبار این کار را بر تو تحمیل کند. برای من، این انضباط شامل گذاشتن نفس بر صلیب است. به‌عنوان ایمان‌داری که برای نجات به صلیب پناه می‌آورد، من برای پاکسازی نفس، بر صلیب می‌میرم. غلبه بر نفس مستلزم مردن بر جاه‌طلبی‌ها و رها شدن از گناهان است، و این کار از طریق انضباط و تغذیه روح انجام می‌شود.

هر آنچه را که تغذیه‌اش کنی، رشد خواهد کرد؛ و هرچه را که تغذیه نکنی، خواهد مرد. « می‌گویم، به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد. » (غلاطیان ۵: ۱۶). نفس، خواسته‌ها و تمایلاتی دارد که همچون مشکلی به نام «پای ورزشکار» است—هرچه بیشتر آن را بخارانی، بیشتر خارش خواهد کرد. نفس هرگز از خواسته‌هایش سیر نمی‌شود؛ هیچ‌گاه برایش کافی نیست. تنها راه حل برای این مشکل، به صلیب کشیدن آن است. گام برداشتن در روح، به ما کمک می‌کند تا این مسیر دشوار ولی آزادکننده را دنبال کنیم.

پولس بر این نکته تأکید می‌کند که نزدیکی به خدا نفس را از بین نمی‌برد؛ بلکه ما را توانمند می‌سازد تا به خواسته‌های نفس تن ندهیم. اگر هر روز یا هر هفته نفس خود را بر صلیب می‌کشیم، روزی دوباره در برابر ما ظاهر می‌شود. به همین دلیل است که گام برداشتن با خدا باید اولویت زندگی ما باشد، زیرا تنها این پیوند است که به ما قدرت می‌دهد از امیال نفسانی دور بمانیم. خواسته‌های نفس هرگز به‌طور کامل ناپدید نمی‌شوند، اما ما قدرت می‌یابیم که آن‌ها را کنترل کنیم. خارش این تمایلات همچنان خواهد بود، اما تو به جایی خواهی رسید که آن را نخارانی و با گذشت زمان، این خارش کمتر و کمتر خواهد شد.

به‌تازگی، نگاهی جدید به یک آیه آشنا پیدا کرده‌ام؛ آیه‌ای که از کودکی برایم یادآور انضباط بود، زیرا والدینم با استناد به آن مرا هدایت می‌کردند: « حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیپ آن را از او دور خواهد کرد » (امثال ۲۲: ۱۵). گاهی اوقات، چیزهایی در دل ما بسته می‌شوند و شاید آن‌ها به ظاهر در زندگی روزمره ما حضور نداشته باشند، اما قلب ما به چیزی وابسته می‌شود که پتانسیل دور کردن ما از خدا را دارد. تنها قدرتی که می‌تواند چنین وابستگی‌هایی را از بین ببرد، عصای انضباط است. این عصا نشان می‌دهد که قرار دادن انضباط در زندگی، همچون لذت بردن از

چیزی شیرین و خوشایند نیست؛ بلکه فرایندی است که گاه دردناک خواهد بود، اما سرانجام آن ارزشمند خواهد بود. در کودکی، والدین ما انضباط را با عصای خود به ما آموزش می‌دادند؛ اما اکنون که بزرگسال هستیم، باید یاد بگیریم که عصای انضباط را در زندگی خودمان به کار گیریم.

شاگردی و اتصال به سرنوشت

شاگردی برای حفظ آزادی و تحقق سرنوشت حیاتی است. مانند الاغی که توسط شاگردان عیسی آزاد شد و نزد او برده شد، ما نیز نیازمند رهایی و هدایت هستیم. همان شاگردانی که این الاغ را آزاد کردند، راهنمایی‌اش کردند تا به مقصد برسد و عیسی بر آن بنشیند. اجازه دادن به دیگران که در مسیر ایمان مسیحی در کنارمان باشند، کلید رسیدن به سرنوشت است.

شاگردی هزینه دارد. این امر نیازمند فروتنی، تعهد به پاسخگویی، احترام به والدین، گوش سپردن به شبان، و حضور در گروه‌های کوچک است. زمانی که زیر پوشش راهنمایی مربیان و والدین هستیم، مانند چتری ما را از آسیب‌های زندگی محافظت می‌کند. یادگیری از اشتباهات خود معمولاً به بهای آسیب دیدن تمام می‌شود، در حالی که مربیان با راهنمایی‌های خود ما را از آسیب‌ها دور نگه می‌دارند.

برخی ممکن است بگویند که تنها نیاز به خداوند، عیسی مسیح دارند. اما پیش از آنکه عیسی بر الاغ بنشیند، این شاگردانش بودند که او را هدایت کردند. حتی عیسی نیز، پیش از شروع خدمت خود، زندگی‌اش را در اطاعت از والدین زمینی‌اش گذراند و در طول خدمت، آنچه را که پدر آسمانی‌اش به او نشان می‌داد، انجام می‌داد. او از اطاعت از والدین زمینی به اطاعت کامل از پدر آسمانی‌اش گذر کرد، تا جایی که تا مرگ بر صلیب فرمانبردار ماند. از همین رو، سخنانش با اقتدار بود، زیرا در تمام زندگی‌اش زیر اقتدار زندگی می‌کرد.

نمی‌توان در اقتدار گام برداشت مگر آنکه زیر اقتدار قرار گرفت. احترام به والدین نخستین گام در شاگردی است. اطاعت از والدین و احترام گذاشتن به آن‌ها، نه تنها یک وظیفه بلکه پاداشی ارزشمند دارد. از ده فرمان، تنها فرمانی که با وعده و پاداش همراه است، احترام به پدر و مادر است.

من از بسیاری از اشتباهات در زندگی پرهیز کردم، چون به والدینم و شبانم اطاعت کردم. خداوند والدینی به ما می‌دهد تا مسیر ما را شکل دهند و ما را به سوی سرنوشتمان هدایت کنند. یوسف در سرزمین مصر به شکوفایی رسید، اما کارش را از انجام وظایف

ترس و هیبت خدا

ساده‌ای که پدرش از او خواسته بود، آغاز کرد؛ وظایفی مانند بردن غذا برای برادرانش. شائول نیز پادشاهی خود را از طریق مأموریت‌هایی که برای پدرش انجام می‌داد، یافت، نه با جستجوی پادشاهی. داوود نیز با جالوت روپرو شد، اما برای انجام مسئولیتی که پدرش به او سپرده بود—تحويل غذا به لشکر—در میدان حاضر شد. این مردان به دنبال سرنوشت خود نبودند؛ سرنوشت به دنبال آن‌ها آمد. آن‌ها در حال اطاعت از والدینشان بودند و نه صرفاً دعا و روزه می‌گرفتند که خدا از آن‌ها استفاده کند.

بی‌احترامی به والدین نفرین‌هایی را به همراه دارد؛ در مقابل، برکت عظیمی در احترام به والدین وجود دارد. شاگردی، شخصیت ما را می‌سازد، ما را به سمت سرنوشتمان هدایت می‌کند و ما را در مسیر درست نگه می‌دارد. یوشع به موسی نیاز داشت؛ داوود به سموئیل؛ الیشع به ایلیا؛ شاگردان به عیسی، و تیموتائوس به پولس. همگی نیازمند راهنمایی شبانان، والدین و مربیان هستیم تا ما را در مسیر رشد رهبری کنند، شخصیت ما را شکل دهند و ما را از افتادن در دام غرور و حماقت دور نگه دارند.

بیموز که به مربیان خود احترام بگذاری، و به مشاورانت گوش بده. در غیر این صورت، از اشتباهات خودت درس خواهی گرفت.

دعا

«ای عیسی، پس از اینکه در تاریکی گناه بودم و اکنون با محبت بی‌کرات مواجه شده‌ام، می‌دانم که دیگر هرگز نمی‌توانم همان آدم پیشین باشم. برای همیشه تغییر کرده‌ام و نمی‌خواهم به زندگی‌ای معمولی بازگردم. میل ندارم همچون دیگران باشم؛ می‌خواهم تنها از تو، ای عیسی، پیروی کنم. لطفاً مربیانی که مرا به تو نزدیک‌تر می‌کنند، در زندگی‌ام قرار بده. مهم‌تر از همه، به من نگرش درستی عطا کن نسبت به کسانی که به‌دست تو در اطرافم قرار گرفته‌اند، تا در کنارشان رشد کنم و سرنوشتی که برایم داری را به‌دست آورم.»

فصل چهاردهم

برخاسته برای نجات

در ۱۵ سالگی، پسری جوان به نام شوارش کاراپتیان در مواجهه با گروهی که قصد اذیتش را داشتند، به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت. آن‌ها پس از بستن سنگی به گردنش، او را به داخل دریاچه انداختند. با این حال، شوارش به طرز معجزه‌آسایی توانست طناب‌های دستانش را باز کند، سنگ را از گردنش جدا کند و به سطح آب بازگردد. این تجربه به انگیزه‌ای برای او تبدیل شد تا به یادگیری شنا بپردازد. شوارش در ورزش شنا به سرعت به اوج رسید و در ۱۷ سالگی قهرمان ارمنستان شد. سپس، از «استاد ورزش‌های اتحاد جماهیر شوروی» به «استاد بین‌المللی» و در نهایت به «قهرمان اروپا» دست یافت و رکورد جهانی را شکست. او در رشته «شنا با فین» موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد و به افتخارات برجسته‌ای از جمله ۱۷ قهرمانی جهان، ۱۳ قهرمانی اروپا و ۷ قهرمانی شوروی رسید.

اما آنچه زندگی شوارش را از دیگران متمایز می‌کند، روحیه انسان‌دوستانه و فداکاری اوست. روزی، در حالی که با اتوبوس به سمت مدرسه شنا می‌رفت، راننده در جاده‌ای کوهستانی کنترل خود را از دست داد و اتوبوس به سمت پرتگاه متمایل شد. شوارش به سرعت به کمک راننده شتافت و با هدایت اتوبوس به مسیر درست، جان ۳۰ نفر از جمله خودش را نجات داد. اما این تنها آغاز ماجرا بود.

دو سال بعد، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۶، شوارش هنگام دویدن روزانه ۱۲ مایلی خود با

برادرش، شاهد سقوط یک اتوبوس برقی با ۹۲ سرنشین به آب‌های سرد دریاچه ایروان شد. اتوبوس در فاصله ۸۰ فوتی از ساحل و در عمق ۳۳ فوتی آب فرو رفته بود.

شوارش بدون لحظه‌ای درنگ به دریاچه شیرجه زد. او با قدرت پاهایش پنجره عقب اتوبوس را شکست و به درون آن رسید. نزدیک به ۳۰ دقیقه در آب یخ‌زده غوطه‌ور بود و بارها به داخل لاشه اتوبوس شیرجه می‌زد تا سرنشینان را نجات دهد. برادرش به مجروحان کمک می‌کرد، در حالی که او تکتک افراد را از آب بیرون می‌کشید. اگرچه شوارش تعداد زیادی را از اعماق آب بیرون کشید، اما تنها ۲۰ نفر از ۹۲ سرنشین توانستند جان سالم به در برند.

چند سال بعد، زمانی که من در فلوریدا زندگی می‌کردم، با زنی ملاقات کردم که در زمان حادثه ۱۳ ساله و اهل شهر ایروان بود. او از اینکه داستان شجاعت و نجات مردی از زادگاهش را در ایالات متحده می‌شنید، بسیار خوشحال شد. داستان شوارش نمونه‌ای از این است که چگونه افراد می‌توانند برخیزند تا نه تنها سرنوشت خود را بسازند، بلکه زندگی دیگران را نیز نجات دهند و به الهام‌بخش جهان تبدیل شوند.

پس از سی‌امین شیرجه، شوارش دیگر توانش را از دست داد و بیهوش شد. این اقدام قهرمانانه، با از دست دادن دوران حرفه‌ای شناگری‌اش و تقریباً از دست دادن جانش به پایان رسید. او به دلیل مدت طولانی در آب سرد بودن و جراحات حاصل از تکه‌های شیشه، به مدت ۴۵ روز در کما ماند. دو سال گذشت تا یک روزنامه روسی با عنوان «نبرد زیرآبی قهرمان» درباره او مطلبی منتشر کند. پس از این، مردم به تقدیر از شجاعت او پرداختند و سیلی از نامه‌های محبت‌آمیز برای او ارسال شد.

در مصاحبه‌ای، وقتی از او پرسیدند ترسناک‌ترین بخش ماجرا چه بود، پاسخ داد: «می‌دانستم که تنها می‌توانم تعداد محدودی را نجات دهم و ترس داشتم که اشتباه کنم. آن پایین آن قدر تاریک بود که تقریباً چیزی نمی‌دیدم.»

سپس، با صدایی اندوهگین افزود: «در یکی از شیرجه‌ها، به اشتباه به جای یک مسافر، صندلی‌ای را گرفتم... می‌توانستم جان کسی را نجات دهم، اما به جای آن صندلی را گرفتم. آن صندلی هنوز هم در کابوس‌هایم مرا تعقیب می‌کند.»

این قهرمان مدرن که بدون در نظر گرفتن سلامت و زندگی خود، برای نجات دیگران به دل خطر زد، مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. او تنها پشیمانی‌اش این بود که نتوانست جان‌های بیشتری را نجات دهد. قهرمانان واقعی، با هر شکل و اندازه‌ای که دارند، در یک ویژگی مشترک هستند: آن‌ها مایلند زندگی خود را فدا کنند تا جان دیگری را نجات دهند.

چنین افرادی، که تجلی صفات خداوند را به نمایش می‌گذارند، بیش از هر بازیگر، هنرمند یا ورزشکار برای من الهام‌بخش‌اند؛ زیرا آن‌ها چیزی را زندگی می‌کنند که عیسی

برای آن جان داد: نجات جان‌ها. اگر هدف خود را نجات و کمک به انسان‌ها قرار دهی، خداوند می‌تواند تو را از یک فرد عادی به یک قهرمان واقعی تبدیل کند. آزمون‌های زندگی‌ات به گواهی‌های معنوی بدل خواهند شد و آشفتگی‌هایت، پیام روشنی از امید خواهند شد.

آزاد شدی تا به هدفی عالی‌تر خدمت کنی، تا وسیله‌ای باشی برای تجلی حضور عیسی در جهان. هنگامی که عیسی آن الاغ را آزاد کرد، هدفش استفاده از آن بود تا به اورشلیم وارد شود و رسالتش را عملی کند. به همان شکل، تو نیز از بند گناه و اسارت‌رها شده‌ای تا در طرح بزرگ خدا نقشی ویژه ایفا کنی.

عیسی قصد دارد در تمام عرصه‌های زندگی نفوذ کند—از کلیسا و خانواده گرفته تا آموزش، حکومت، رسانه، هنر، و کسب‌وکار. خداوند می‌خواهد جلال و پیام خود را به هر گوشه جهان ببرد و از تو به‌عنوان ابزاری در این مسیر بهره‌گیرد. پس، هدف زندگی‌ات را فراتر از امور روزمره مثل تشکیل خانواده و تأمین مالی بگذار؛ بگذار تا هدفی آسمانی و ابدی را دنبال کنی.

بعضی از ما تصور می‌کنیم که برای اجرای اراده خداوند باید به مأموریتی دور از خانه و شغل‌مان برویم. گرچه عده‌ای برای این مسیر خاص برگزیده می‌شوند، بسیاری دیگر به‌عنوان مبلغین محلی در زمینه‌هایی که همین حالا در آن‌ها فعالیت دارند، مأموریت دارند. مبلغ بودن، پیش از آنکه مربوط به جغرافیا باشد، نگرشی درونی است.

زندگی با قصد و نیت برای گسترش پادشاهی خدا در محیط نفوذمان به معنای بردن پیام عیسی به هر جایی است که قدم می‌گذاریم. روح‌القدس در وجود ماست تا قلب‌مان را پر کند، اما بر ما می‌آید تا ما را به سفیران فعال خداوند در میان مردم تبدیل کند. همان‌طور که عیسی بر روی الاغ نشست و از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای ورود به اورشلیم استفاده کرد، روح‌القدس نیز بر ما می‌آید تا شاهدان او در جامعه باشیم.

بیش از فقط صحبت به زبان‌ها، تعمید روح‌القدس هدفی بزرگ‌تر دارد: ما را قدرت می‌بخشد تا شاهدان مؤثری برای نجات و امید عیسی باشیم. تأثیرگذاری در محیط‌هایمان مستلزم آن است که به‌جای توقف در تجربه‌های شخصی، مسیح را به دیگران نیز برسانیم. هر یک از ما فراخوانده شده‌ایم تا «اورشلیم» خود را پیدا کنیم—جایی که خدا می‌خواهد نور و عشق او را منعکس کنیم.

هدف از آزادی و پر شدن از روح‌القدس این است که شاهدهی برای حقیقت و محبت خدا باشیم، نه مجادله‌کننده‌ای که به دنبال پیروزی در بحث‌هاست. ما برای بازتاب جلال خداوند مسح می‌شویم تا جان‌های گمشده را به سوی او هدایت کنیم. این رسالت ماست و دلیل نهایی آزادی‌مان.

استر، یکی از قهرمانان برجسته کتاب مقدس، از جایگاه خود در کاخ برای نجات قومش استفاده کرد و نشان داد که هر موفقیتی هدفی دارد که فراتر از خود شخص است. استر، دختری که یتیم شد و در اسارت بزرگ شد، تحت حمایت مردخای به مقام ملکه رسید. او به جایگاه و آسایشی دست یافت که ممکن بود او را از مشکلات بیرون غافل کند، اما مردخای به او یادآوری کرد که به خاطر همان زمان سخت و چالشی، خدا او را به این مقام رسانده است.

وقتی قوم یهود در معرض نابودی قرار گرفتند، مردخای استر را به این نکته آگاه کرد که جایگاه او در کاخ فقط برای راحتی شخصی اش نیست، بلکه رسالتی الهی دارد. او به استر گفت که شاید به خاطر همین زمان است که به پادشاهی رسیده‌ای. این مسئولیت، او را ملزم به اقدامی شجاعانه کرد تا خود را به خطر بیندازد و برای نجات قومش پیش قدم شود. داستان استر، برای همه ما درسی دارد: که خدا هر جایگاه و موفقیتی را با هدفی بزرگ‌تر برای خدمت به دیگران و تحقق مقاصد او عطا می‌کند.

روح القدس، مردخای ما است، کسی که از آینده جهان ما باخبر است، آینده‌ای که در انتظار کسانی است که عیسی را نمی‌شناسند. او می‌داند که کسانی که عیسی را نمی‌پذیرند، با عذاب ابدی روحانی، جسمانی و جدایی از خدا مواجه خواهند شد. بسیاری به سوی ابدیتی بدون مسیح پیش می‌روند. روح القدس در تلاش است که راحتی ما را با وجدان بیدار کند. همان‌طور که مردخای به استر گفت، روح القدس نیز به ما می‌گوید که برای دلیلی خاص برافراشته شده‌ایم. خدا تو را نجات داد تا دیگران را نجات دهی. خدا تو را برافراشت تا دیگران را برافرازی. این‌طور نبود که تو بهتر از دیگران باشی که رحمت و لطف را به دست آوردی. اگر محبت خدا نبود، تو هیچ تفاوتی با توده‌هایی که بدون نجات به سوی جهنم می‌روند، نداشتی.

شاید بپرسی چرا خدا کاری در این مورد نمی‌کند. واقعیت این است که او همه چیز را انجام داده است! سؤال این است—چرا تو کاری نمی‌کنی؟ آیا ما برای آن هدف کاری انجام داده‌ایم؟ آیا هر آنچه در توانمان بوده انجام داده‌ایم؟ روح خدا با ما است تا به ما یادآوری کند که آماده باشیم برای اولویت دادن به هدف نجات دیگران، بهایی بپردازیم. بسیاری دوست دارند دیگران را نجات دهند، تا زمانی که این کار راحت باشد و برایشان هزینه‌ای نداشته باشد. این مشکل اصلی است! هر زمان که با نجات مواجه می‌شوی، باید آماده پرداخت بهایی باشی. از راحتی و خودخواهی‌ات بگذر و با ترس‌هایت روبه‌رو شو. فریب ترس از دست دادن نفوذت را نخور، اگر آن را برای نجات دیگران به کار بگیری. این همان ترس استر بود. اگر او به نزد پادشاه می‌رفت تا برای ملت خود التماس

کند، ممکن بود جاننش را از دست بدهد. اما استر تاج خود را با از خودگذشتگی برای نجات ملت خود از دست نداد.

بیشتر ما وقتی در تلاش برای نجات دیگران هستیم، چیزی از دست نخواهیم داد. اما حتی اگر موقتاً راحتی خود را برای هدف والايمان از دست بدهیم، بهایی کوچک است در مقایسه با سودهای ابدی غم‌انگیز است که می‌بینیم افراد ثروتمند و با نفوذ در مقامات بالا، از ترس بی‌احترامی یا به خاطر رعایت اصول سیاسی، نمی‌گذارند نورشان بدرخشد. آن‌ها دعوت خود برای نجات را به الهام‌بخشی محدود می‌کنند. امروزه الهام‌بخشی به یک روند تبدیل شده است. هیچ مشکلی با این ایده وجود ندارد، اما نمی‌تواند هدف کسانی باشد که می‌دانند جهنم سوزان است و ابدیت بسیار طولانی.

می‌توانم تصور کنم که چه اتفاقی می‌افتاد اگر استر می‌گفت: «مردخای، این موضوع نجات کمی خطرناک است و ممکن است جایگاهم را از دست بدهم. من زندگی خود را به‌عنوان ملکه می‌گذرانم تا الهام‌بخش دختران کوچک در بابل باشم تا رؤیاهای بزرگی در سر پیورانند.» وقتی می‌دانی مردم در شرف مرگ هستند، زندگی برای الهام‌بخشی به دیگران، اشتباه است. ما فراخوانده شده‌ایم تا نجات بیاوریم، نه اینکه فقط الهام‌بخش نسلی باشیم که در حال نابودی است. اگر مردی به‌سوی پرتگاه می‌رود، به الهام نیاز ندارد؛ او به کسی نیاز دارد که او را از آن مسیر دور کند. اگر خانه‌ای در حال سوختن باشد، مردم داخل آن نیاز به الهام ندارند؛ آن‌ها نیاز به نجات دارند. اگر کسی در حال غرق شدن باشد، او به تشویق برای ادامه دادن نیاز ندارد؛ او نیاز به نجات‌دهنده دارد. عیسی نیامد تا الهام‌بخش باشد، بلکه آمد تا گمشده‌ها را نجات دهد.

نجات یافته‌ای تا نجات دهی

پیش از تولد موسی، کتاب مقدس می‌گوید: «و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. و خدا ناله ایشان را شنید، و خدعه خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد» (خروج ۲: ۲۳ - ۲۴). تولد موسی پاسخی بود به ناله‌های مردم در اسارت. خداوند او را به‌طور خاص از خطرات حفظ کرد، نه به دلیل خوش‌شانسی یا برتری شخصی، بلکه برای هدفی بزرگتر. اگر تو نیز از مشکلاتی که دیگران درگیر آن‌ها هستند در امان بوده‌ای، این لطف خدا است که بر زندگی تو بوده، نه برای آنکه تو را تنها بزرگ کند، بلکه برای اینکه تو را به ابزاری برای نجات دیگران تبدیل کند.

یادآوری هدف در میان راحتی‌های دنیا

مانند استر، موسی هم در کاخ زندگی می‌کرد؛ جایی که ممکن بود راحتی و غرور او را از یاد هدف باز دارد. اگر فکر می‌کنی به موقعیتی که اکنون در آن هستی، تنها به خاطر تلاش‌های خودت رسیده‌ای و «این حق من است»، ممکن است مأموریت واقعی خود را از دست بدهی. موسی، برای حفظ دلسوزی‌اش نسبت به قوم خود، به بازدید از بردگان می‌رفت و با رنج آن‌ها روبرو می‌شد. مواجهه با درد دیگران دیدگاه و دل انسان را تغییر می‌دهد. اگر دلسوزی برای گمشده‌ها را می‌خواهی، قلبت را به جایی ببر که مردم در آن درد می‌کشند—در پناهگاه‌های بی‌خانمانان، زندان‌ها، یا بیمارستان‌ها، و ببین چگونه خدا تو را برای هدفی بزرگتر به کار خواهد گرفت.

مثل آن فریسی نباش که مردی خونین را در جاده دید و از کنارش گذشت تا از رنج‌های بشری دوری کند. موسی وقتی با درد و رنج دیگران مواجه شد، از کنار آن‌ها بی‌تفاوت عبور نکرد. او با خشم و احساس عدالت به صحنه آمد، تلاش کرد کاری کند، حتی اگر هزینه آن ۴۰ سال اقامت در بیابان بود.

حضور خدا و پیدا کردن هدف این بی‌تفاوتی نبود که موسی را به خطا کشاند؛ بلکه خشم او بود که در آن لحظه غیرقابل کنترل شد. او اشتباه کرد، اما حضور خدا در نهایت او را به هدفی جدید هدایت کرد. در حضور خدا، موسی به جای گرفتن جان انسان‌ها، به نجات جان‌ها فراخوانده شد. این چیزی است که در برخورد واقعی با خدا رخ می‌دهد؛ هدفی روشن و روحیه‌ای برای خدمت به دیگران.

تغییر دیدگاه از طریق مواجهه با رنج آیا خودت با رنج‌های دنیای شکسته مواجه شده‌ای؟ اگر تجربه‌هایی داری که دیدگاهت را تغییر داده‌اند، هنوز نیاز داری که حضور خداوند به تو هدفی روشن و قلبی برای خدمت بدهد. خداوند موسی را به سوی قوم خودش فرستاد، همان‌طور که تو را به سوی نسلی می‌فرستد تا پیام نجات، شفا، و رهایی را بیاوری.

تو اینجا هستی به خاطر هدفی دلیل وجود تو در این لحظه، لطف خداست. او می‌خواهد که این هدف را به‌عنوان اراده او بپذیری—او نمی‌خواهد هیچ‌کس هلاک شود بلکه همه مردم به شناخت عیسی برسند (۲ پطرس ۳: ۹).

فراخوانده شده برای پاسخ دادن به ناله‌ها

«و الان اینک استغاثهٔ بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل

را از مصر بیرون آوری» (خروج ۳: ۹-۱۰).

خدا موسی را با عبور دادن او از کاخ و بیابان، برای رسالتش آماده کرد. موسی در کاخ یاد گرفت چگونه با بزرگان صحبت کند و در بیابان دانست چگونه ملتی را در مسیر هدایت کند. در حضور خداوند، او می‌آموخت که چگونه مردم را به سوی خداوند رهبری کند. همه تجربیات زندگی ما برای آماده کردن ما برای هدفی است که خداوند در نظر دارد.

دعوت برای پاسخ به ناله‌های مردم دعوت خدا برای موسی پاسخی بود به ناله‌های مردم در اسارت. خدا کسی را فرا نمی‌خواند مگر اینکه مردم نیازمند رهایی باشند و به کمک او ناله کنند. تنها دلیل فراخوان خدا این است که او می‌خواهد به صدای درد و نیازهای مردم پاسخ دهد. وقتی خداوند تو را فرا می‌خواند، این فراخوان نشانه‌ای است از اینکه مردم نیازمند نجات هستند.

اهمیت پاسخ به دعوت خدا به موسی یادآوری کرد که هدفش تنها بزرگی و شهرت نبود؛ بلکه برای پاسخ به رنج و ناله‌های مردم، او را به این خدمت فرا می‌خواند. سال‌ها پیش، این درس را در زندگی خود تجربه کردم. به خانه‌ای نزدیک کلیسا نقل مکان کرده بودم و قصد داشتم یکی از همسایگانم را به کلیسا دعوت کنم، اما به دلایلی این کار را به تعویق انداختم. مدتی گذشت و او را ندیدم، و روزی همسرم احساس سنگینی درباره او داشت. چندی بعد متوجه شدیم که او چند ماه پیش فوت کرده است. این تجربه به من آموخت که تعلل در پاسخ به دعوت خدا، فرصت‌هایی را برای نجات دیگران از دست ما می‌گیرد.

احساس عمیقی از محکومیت در قلبم نشسته بود؛ آن مرد همسایه که بارها قصد داشتم ایمانم را با او در میان بگذارم، اکنون از این دنیا رفته بود. چند ماه بعد، خانه‌اش برای فروش گذاشته شد، و مشاور املاکی به سراغ من آمد در حالی که مشغول شستن ماشینم بودم. او از من خواست خانه را ببینم. وقتی داخل خانه شدیم، توجه من به یک قطعه فرش کهنه شده در وسط اتاق نشیمن جلب شد. وقتی دلیل آن را پرسیدم، مشاور املاک با لحنی غمگین گفت: «او در اینجا خودکشی کرده است.» این جمله مثل آواری بر سرم خراب شد. گریه کردم، توبه کردم، و با خدا عهد بستم که دیگر هشدارهای او را نادیده نگیرم.

در آن لحظه، خداوند مرا به یاد فراخوانی موسی انداخت. فراخوان او پاسخی بود به ناله مردمی تحت ستم، و در این موقعیت نیز خدا به من نشان داد که چگونه من نیز باید در خدمت باشم. فهمیدم که دعوت من و هر مسیحی، پاسخی به ناله یک دل شکسته است.

تعهد برای پاسخ به دعوت خداوند

یونس از دعوت خداوند فرار کرد، اما وقتی از هدف خداوند گریزان باشیم، در واقع از خود او گریخته‌ایم. یونس نمی‌دانست که دعوت خداوند برای او فرصتی است برای نجات یک شهر. هر یک از ما نیز فراخوانده شده‌ایم تا با دل‌هایی آتشین، نجات را به گمشده‌ها ببریم و با روح‌القدس در هدایت آن‌ها گام برداریم. با کنار گذاشتن بهانه‌هایی چون کم‌تجربگی، سن یا محدودیت مالی، باید به این فراخوان الهی پاسخ دهیم؛ چرا که تنها با ایمان و شور برای خدمت به دیگران، قدرت خداوند برای نجات جان‌ها آشکار می‌شود.

دعا

«عیسی عزیز، تو وعده داده‌ای که پیروانت را صیاد انسان‌ها خواهی ساخت. من را به کسی تبدیل کن که با نگاه به ابدیت زندگی می‌کند. دعا می‌کنم که مرا مسح کنی تا بتوانم بر نسل خود تأثیر بگذارم و به من کمک کنی تا با قصد و نیت زندگی کنم. دلسوزی بیشتری برای گمشده‌ها و کسانی که در معرض خطرند به من عطا کن. مرا به ابزاری برای نجات مردم از مرگ ابدی تبدیل کن. ای روح‌القدس، به من فرصت‌هایی بده تا امروز ایمانم را با دیگران به اشتراک بگذارم.»

چگونه نجات پیدا کنیم

«به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانهات نجات خواهید یافت» (اعمال ۱۶: ۳۱). پیش از اینکه بتوانی به عیسی به عنوان نجات‌دهنده خود ایمان بیاوری، لازم است بدانی که از چه چیزی نیاز به نجات داری. هر ابزاری کاربرد و نجات مخصوص به خود را دارد؛ چتر تو را از خیس شدن حفظ می‌کند، و کلاه ایمنی از آسیب. اما عیسی تو را از مجازات و قدرت گناه نجات می‌دهد. همه ما در برابر خداوند گناهکاریم (نگاه کنید به رومیان ۳: ۲۳). حتی اگر تلاش کنیم که خیلی خوب باشیم، باز هم نمی‌توانیم به کمال و پاکی الهی برسیم. هر روز با زیر پا گذاشتن دستورهای خداوند در کتاب مقدس، مانند دوست داشتن او بالاتر از هر چیز، احترام به والدین، و راستگویی، مرتکب گناه می‌شویم. خداوند قدوس است و گناهکاران را با جدا کردنشان به مکانی به نام جهنم، که به معنی مرگ ابدی است، مجازات می‌کند (مراجعه کنید به رومیان ۶: ۲۳). اما به خاطر محبت عظیم خدا، او پسر خود را فرستاد تا گناهکاران را از این مجازات نجات دهد. عیسی با مرگ خود بر صلیب، به جای ما قربانی شد و سپس با رستاخیزش، پیروزی بر گناه و مرگ را ثابت کرد. « زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات.» (رومیان ۱۰: ۹ - ۱۰).

اگر می‌خواهی عیسی مسیح و نجات او را بپذیری، لطفاً این دعا را بخوان:

ترس و هیبت خدا

«ای عیسی، به سوی تو می آیم تا قلب و زندگی ام را به تو بسپارم. به جای خودم، تو را به عنوان خداوند زندگی ام اعتراف می کنم. از تو می خواهم که گناهانم را ببخشی و مرا پاک کنی. این را می خواهم چون باور دارم که تو بهای هر خطا و گناهی که مرتکب شده ام را پرداختی. اکنون عدالت تو را در قلبم می پذیرم و اعلام می کنم که نجات یافته ام و فرزند تو هستم!»!

به خانواده خدا و زندگی جدید خود در مسیح خوش آمدی!

راهنمای مطالعه

مقدمه - شیر کش

آیه کلیدی: اول سموئیل ۱۷: ۳۴ - ۳۷

نکات برای تفکر:

- پیش از آنکه بتوانی جالوت را در مقابل عموم شکست دهی، باید شیرها را در خلوت شکست دهی.
- رهایی یک فرایند است که شامل شناسایی، مقابله و مقاومت در برابر دشمن می‌شود.

فکری برای تأمل:

۱. چه چیزی تو را بر آن داشت که این کتاب را انتخاب کنی؟
۲. آیا حوزه‌هایی از زندگی‌ات تو را تشویق کرد تا کتابی در مورد آزادی انتخاب کنی؟
۳. در مقیاس ۱ تا ۱۰، که ۱ به معنای «کاملاً در اسارت» و ۱۰ به معنای «زندگی در پیروزی کامل» است، سطح آزادی کنونی خود را چگونه ارزیابی می‌کنی؟ چرا این عدد را انتخاب کردی؟
۴. در کدام حوزه‌های زندگی‌ات در حال حاضر با «شیرها» و «خرس‌ها» مواجه

هستی؟

۵. آیا تا به حال هنگام دعا کردن یا خدمت به دیگران، فعالیت‌های شیطانی را تجربه کرده‌ای؟

۶. درست یا نادرست؟ هر شخصی که می‌خواهد توسط خدا استفاده شود، ابتدا باید توسط شیطان تسخیر شود تا بتواند بهتر با مردم تحت ستم همدردی کند.

فصل ۱ - الاغ را نزن

آیه کلیدی: افسسیان ۶: ۱۰-۲۰

نکات برای تأمل:

- شیطان پشت سر گناه است.
- یک جنگ طبیعی افراد شرور را از بین می‌برد؛ یک جنگ روحانی شرارت را از افراد می‌زداید.
- خدا تو را مسح کرده تا در نبرد با شیطان پیروز شوی، نه در بحث با مردم.

فکری برای تأمل:

۱. چرا فکر می‌کنی عیسی آزادسازی‌ها را به‌طور عمومی انجام می‌داد؟
۲. آیا در حال حاضر در حوزه‌ای از زندگی‌ات هستی که با علائم مشکل دست‌وپنجه نرم می‌کنی به‌جای اینکه با ریشه آن مشکل برخورد کنی؟
۳. آیا کسی را می‌شناسی که واقعاً فرد شروری بوده، اما بعد از اینکه خدا او را آزاد کرد، حالا فردی بسیار مهربان است؟ داستان او را به اشتراک بگذار!
۴. چرا فکر می‌کنی در عهد عتیق تعداد آزادسازی‌ها از شیاطین کمتر بود؟
۵. درست یا نادرست؟ عیسی خدمت آزادسازی را به‌عنوان یک عمل خصوصی و دور از چشم عموم انجام می‌داد.

فصل ۲ - شش روح شریر

آیه کلیدی: مرقس ۵: ۱-۲۰

نکات برای تأمل:

- شیاطین ارواح ناپاکی هستند که دوست دارند در مکان‌های ناپاک زندگی کنند.
- ارواح شیطانی به دنبال اشغال افراد، حیوانات و سرزمین‌ها هستند.

- همه ارواح شیطانی هدف یکسانی دارند: وسوسه، آزار، شکنجه، به بردگی کشاندن، ناپاک کردن، فریب دادن و حمله به بدن.
- نام‌های ارواح شیطانی ذکر شده عبارت‌اند از: روح ترس، روح افعی، روح شهوت، روح غرور، روح بیماری، و روح اسارت.
- حشرات نیش می‌زنند تا خون بکنند، مارها نیش می‌زنند تا سم آزاد کنند، اما افعی‌ها با فشار دادن قربانی خود را می‌کشند.

فکری برای تأمل:

۱. کدام قدرت شرور بر منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنی تأثیر دارد؟ آیا علیه آن دعا می‌کنی؟
۲. چرا فکر می‌کنی عیسی به شیاطین اجازه می‌داد که صحبت کنند، در حالی که ارباب آن‌ها پدر دروغ‌ها است؟
۳. برخی از عملکردهای روح ترس، روح شهوت، روح اعتیاد، روح افعی، روح بیماری، و روح غرور چیست؟
۴. افعی چگونه با سایر مارها متفاوت است؟ این موضوع چگونه با جنگ روحانی مرتبط است؟
۵. از میان شش روح ذکر شده در کتاب مقدس، کدام یک را می‌بینی که بر خانواده و زندگی شخصی‌ات تأثیر می‌گذارد؟
۶. درست یا نادرست؟ ما می‌توانیم از شیاطین هر سؤالی که ما را کنجکاو کرده بپرسیم.

فصل ۳ - درهای باز

آیه کلیدی: افسسیان ۴: ۲۷ - ۳۰

نکات برای تأمل:

- شیطان دزدی است که در شب و به صورت پنهانی عمل می‌کند.
- شیطان مانند سگی است که به بند کشیده شده—او فقط می‌تواند به مسیحیان پارس کند، اما نمی‌تواند آن‌ها را گاز بگیرد اگر از قلمرو او دور بمانند.
- وارد شدن به علوم غریبه، دری برای ورود شیاطین باز می‌کند.
- اشیای نفرین‌شده نفرین را وارد زندگی‌ات می‌کنند.

ترس و هیبت خدا

- طرد شدن، نافرمانی و عصیان را به وجود می‌آورد.

فکری برای تأمل:

۱. چگونه ماهیت دشمن ما با شخصیت یک دزد سازگار است؟
۲. آیا تاکنون با علوم غریبه درگیر بوده‌ای؟ چگونه؟
۳. پس از خواندن قسمت مربوط به اشیای نفرین شده، آیا چیزی به ذهنت می‌رسد که ممکن است در اختیار داشته باشی و نیاز باشد از آن خلاص شوی یا علیه آن دعا کنی؟
۴. برخی از راه‌هایی که مردم می‌توانند از طریق آسیب‌های روانی شیاطین را دریافت کنند چیست؟
۵. درست یا نادرست؟ اگر مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌ای، می‌توانی ۱۰۰ درصد مطمئن باشی که دارای شیاطین هستی.

فصل ۴ - کفن

آیه کلیدی: تثئیه ۲۸

نکات برای تأمل:

- هر چیزی که برکت داده شود، افزایش می‌یابد؛ هر چیزی که نفرین شده باشد، می‌پژمرد.
- نشانه‌های نفرین شامل مرگ زودرس، فروپاشی خانواده‌ها، تمایل به تصادف، تکرار سرنوشت منفی والدین، بیماری‌های مزمن، ترس‌ها و فوبیاها، و فقر دائمی است.
- سه نوع نفرین وجود دارد: نفرین‌های نسل به نسل، نفرین‌های القا شده، و نفرین‌های کسب شده.

فکری برای تأمل:

۱. چه ویژگی‌های شخصیتی و جسمانی از والدینت به تو منتقل شده است؟
۲. چه چیزهای منفی‌ای در زندگی‌ات وجود دارد که به مدت طولانی در درخت خانواده‌ات بوده است؟
۳. آیا افرادی در مقام قدرت بارها چیزهای منفی‌ای را در زندگی‌ات گفته‌اند؟

۴. چه عبارتی را درباره خودت به طور منظم گفته‌ای که با کلام خدا مطابقت ندارد؟
۵. شش در باز برای ورود نفرین‌ها چیست؟
۶. کدامیک از این شش گناه باعث ایجاد نفرینی شده که هنوز امروز برای آن توبه نکرده‌ای؟
۷. درست یا نادرست؟ وقتی دزدی می‌کنی، دری برای ورود شیاطین باز می‌کنی.

فصل ۵ - نان فرزندان

آیه کلیدی: متی ۱۵: ۲۱-۲۸

نکات برای تأمل:

- ما نجات یافته‌ایم، در حال نجات یافتن هستیم، و نجات خواهیم یافت.
- نجات برای روح، جان و بدن است.
- همان‌طور که نان برای فرزندان است، رهایی برای ایمانداران است. آزادی همانند غذا است.
- ما برای پیروزی نمی‌جنگیم، ما از پیروزی می‌جنگیم.

فکری برای تأمل:

۱. نجات یک رویداد نیست، بلکه یک فرایند است. آن فرایند سه مرحله‌ای چیست؟
۲. اگر روح‌القدس در روح یک مسیحی ساکن است، شیاطین در کجای زندگی او هستند که او را مورد آزار قرار می‌دهند؟
۳. کلمه یونانی «سوزو» به چه معنا است؟
۴. ده چیزی که عیسی از طریق مرگ خود بر کالواری فراهم کرد چیست؟
۵. پنج حیوانی که در کتاب مقدس شیطان را به آن‌ها تشبیه می‌کند کدام هستند؟ این‌ها چگونه وظایف شیطان را آشکار می‌کنند؟
۶. درست یا نادرست؟ شیطان شکست خورده است؛ بنابراین، دیگر مشکلی نیست.

فصل ۶ - یافتن آزادی

آیه کلیدی: یوحنا ۸: ۳۱ - ۳۶

نکات برای تأمل:

- بندگی فریبنده است، بیشتر کسانی که در بندگی هستند متقاعد شده‌اند که آزادند.
- اعتراف گناه دری را برای رهایی باز می‌کند. توبه از گناه، در شیاطین را می‌بندد.
- اگر می‌خواهی در اقتدار گام برداری، باید زیر اقتدار خداوندی عیسی مسیح زندگی کنی.
- فرایند رهایی شامل شناسایی دشمن، توبه از گناه، توبیخ دشمن، مقاومت در برابر دشمن، جایگزینی دشمن با خدا، و تجدید ذهن است. همه این‌ها با پیشوند «تجدید» شروع می‌شوند.

فکری برای تأمل:

۱. آیا تاکنون کسی را دیده‌ای که در اعتیاد یا شیطان‌بندی بود، اما مطمئن بود که در بندگی نیست؟ چرا این‌طور است؟
۲. توبه به چه معناست؟ مثالی از زندگی خودت بده.
۳. آیا اکنون در جایی هستی که به جای اینکه کلید زندگی‌ات را به عیسی بدهی، فقط بیشتر به او «جا» می‌دهی؟
۴. اگر شیطان بعد از رهایی تو بازگردد، با لشکر شک، ترس و وسوسه‌های خود، چه خواهی کرد؟
۵. درست یا نادرست؟ وقتی گناهان نیاکان خود را اعتراف می‌کنی، به آن‌ها فرصتی دوباره با خدا می‌دهی، حتی اگر به جهنم رفته باشند.

فصل ۷ - طعمه شیطان

آیه کلیدی: متی ۱۸: ۲۱ - ۳۵

نکات برای تأمل:

- بدون بخشش، آزادی وجود ندارد.
- رنجش و دلخوری طعمه‌ای است برای شیطان.
- زخم‌های مورد غفلت قرار گرفته آلوده می‌شوند. زخم‌ها نشان می‌دهند که تو

صدمه دیده‌ای؛ اما جای زخم‌ها شهادت می‌دهند که شفا یافته‌ای.

- تو باید دیگران، خودت و حتی خدا را ببخشی.

فکری برای تأمل:

۱. کلمه یونانی «اسکاندلون» به چه معناست؟ چگونه به نقشه شیطان برای نابودی ما مربوط است؟
۲. تفاوت بین زخم‌ها و جای زخم‌ها چیست؟
۳. تفاوت بین خیانت و تلخی چیست؟
۴. چرا نگه داشتن کینه و عدم بخشش تا این حد آسیب‌زننده است؟
۵. سخت‌ترین فرد برای بخشیدن چه کسی است؟
۶. بخشیدن خدا به چه معناست؟
۷. درست یا نادرست؟ باید خودت را ببخشی، زیرا اگر این کار را نکنی، به خدا می‌گویی که تو از او مقدس‌تر هستی.

فصل ۸ - آزادی واقعی

آیه کلیدی: دوم قرن‌تیاں ۳: ۱۷

نکات برای تأمل:

- آزادی انجام دادن آنچه می‌خواهی نیست؛ آزادی انجام دادن آنچه باید است.
- خدا ما را آزاد می‌کند تا او را خدمت کنیم، نه اینکه خودخواه‌تر شویم.

فکری برای تأمل:

۱. دلیل واقعی تو برای جستجوی آزادی چه بود؟ با خودت صادق باش.
۲. خدا به چه دلیلی به فرعون گفت که اسرائیل را از اسارت آزاد کند؟
۳. تفاوت بین نگرش «به من بده» و «مرا بساز»، همان‌طور که در داستان پسر گمشده آمده است، چیست؟ کدام یک از این دو نگرش به سمت تو متمایل است؟
۴. درست یا نادرست؟ وقتی کسی دیگر معتاد نباشد، آن زمان واقعاً آزاد است.

فصل ۹ - شکستن دژهای ذهنی

آیه کلیدی: دوم قرنتیان ۴: ۱۰

نکات برای تأمل:

- «مرد قوی» یک شیطان است؛ «قلعه» یک خانه افکار است. مرد قوی سریع می‌آید و معمولاً سریع خارج می‌شود. قلعه‌هایی که در طول زمان ساخته می‌شوند، در طول زمان نیز تخریب می‌شوند.
- تو می‌توانی ذهنیت تو بر تو کنترل کنی، اما ذهنیت تو بر تو کنترل دارد.
- حقیقت مانند صابون است—فقط زمانی کار می‌کند که به‌کار گرفته شود.
- ذهن ما مانند یک کشتی است—وقتی به کوه‌های یخی زندگی برخورد می‌کند، سوراخ‌هایی ایجاد می‌شود و آب اطراف شروع به ورود می‌کند و قلعه‌ای می‌سازد.
- مسیحیان می‌توانند سه ذهنیت داشته باشند: برده، نجات‌یافته و سرباز.

فکری برای تأمل:

۱. تفاوت بین تسخیر شیطانی و یک قلعه ذهنی چیست؟
۲. دو روش اصلی که عیسی در یوحنا ۸ آزادی را ارائه داد چیست؟
۳. وقتی اوضاع برای موسی خوب پیش نمی‌رفت—فرعون سرسختی نشان می‌داد، بنی اسرائیل ناراحت بودند و موسی ناامید شده بود—خدا چه راه‌حلی را پیشنهاد کرد؟
۴. کدامیک از سه ذهنیت در حال حاضر فکر تو را اشغال کرده است؟
۵. اگر فقط به پیروزی جزئی دست یافتی، چه باید بکنی؟
۶. درست یا نادرست؟ خدا انسان را برای هدفی به‌نام آزادسازی خلق کرد.

فصل ۱۰ - تجدید ذهن

آیه کلیدی: رومیان ۱۲: ۲

نکات برای تأمل:

- به هر جا که ذهن برود، انسان نیز به‌دنبال آن خواهد رفت.
- خدا می‌خواهد ابتدا معجزه‌ای در ذهن تو بیاورد، پیش از آنکه مشکل در زندگی‌ات را برطرف کند.
- ایمان امید داشتن نیست، بلکه داشتن است. ایمان همانند سند رسمی مالکیت برای

معجزه تو است.

فکری برای تأمل:

۱. خدا در روز اول چه چیزی را خلق کرد؟ چگونه ممکن است نور بدون خورشید وجود داشته باشد؟
۲. ایمان چیست؟
۳. هفت گام عملی توصیف شده برای تجدید ذهن کدام هستند؟ کدام گام‌ها را برداشته‌ای؟ در کدام گام‌ها در حال حاضر دچار مشکل هستی؟
۴. درست یا نادرست؟ تجدید ذهن مانند نجات است—کاملاً به خدا بستگی دارد.

فصل ۱۱ - در آتش بمان

آیه کلیدی: لوقا ۱۲: ۳۵

نکات برای تأمل:

- پیش از آنکه کاری اشتباه انجام دهیم، معمولاً چندین کار ناعاقلانه انجام می‌دهیم. دلیل اینکه کارهای ناعاقلانه را بهانه می‌کنیم این است که معمولاً نادرست نیستند.
- بازی با گناه معمولاً منجر به سقوط در گناه می‌شود.
- فیض بهانه‌ای برای بازی با گناه نیست؛ بلکه قدرتی است برای غلبه بر گناه.
- ما فراخوانده شده‌ایم تا به سوی خدا بشتابیم، از گناه فرار کنیم و با کسانی که اعتقادات مشابهی دارند همراه شویم.

فکری برای تأمل:

۱. روش‌های عملی برای دور ماندن از خطر در حین رانندگی چیست؟ چگونه این اصل به انتخاب‌های زندگی قابل اعمال است؟
۲. چرا مهم است که در آتش خدا باقی بمانیم؟
۳. چه سه کاری باید انجام دهیم تا در آتش خدا بمانیم؟
۴. درست یا نادرست؟ تو می‌توانی مارهای خود را به آتش کشیش خود بیندازی.

فصل ۱۲ - همان طور که رشد می‌کنی

آیه کلیدی: متی ۱۱: ۲۸ - ۲۹

نکات برای تأمل:

- آزادی‌ای وجود دارد که هنگام آمدن به سوی عیسی می‌آید، اما آزادی دیگری هم وجود دارد که هنگام رشد در عیسی به دست می‌آید.
- نگذار که مسئله‌ات به هویتت تبدیل شود.
- رودخانه هرچه بیشتر جلو می‌روی، پرت‌تر می‌شود.

فکری برای تأمل:

۱. چگونه درخت نخل نمادی از زندگی مسیحی است؟
۲. دوراه برای رهایی از اضطراب چیست؟
۳. چگونه کلام خدا مانند دارو است؟
۴. دو کاری که باید انجام دهیم تا رودخانه خدا در زندگی‌مان افزایش یابد چیست؟
۵. درست یا نادرست؟ اگر کسی برای تو دعا کرد و آزاد نشدی، تنها گزینه تو این است که به دنبال شخصی قدرتمندتر بگردی تا برای تو دعا کند.

فصل ۱۳ - داستان دو شائل

آیه کلیدی: متی ۵: ۲۹

نکات برای تأمل:

- مجازات برای گناهکاران است؛ انضباط برای مقدسین.
- هر تجربه‌ای با خدا باید به توبه منجر شود.
- ما بر دنیا غلبه می‌کنیم از طریق فرار از جسم، تغذیه روح و مبارزه با شیطان با استفاده از کلام خدا.

فکری برای تأمل:

۱. پنج تفاوت بین مجازات و انضباط چیست؟
۲. اگر هر دو شائل تجربه‌های شگفت‌انگیزی با خدا داشتند، چرا پایان‌های متفاوتی داشتند؟

۳. آیا تا به حال تجربه‌ای شگفت‌انگیز با خدا داشته‌ای؟ آیا این تجربه چیزی را در تو تغییر داد؟
۴. سه دشمن ما چه هستند و چگونه بر آن‌ها غلبه می‌کنیم؟
۵. چه انضباط‌هایی در حال حاضر در زندگی تو کمبود دارند که مانع رسیدن تو به سرنوشتت می‌شوند؟
۶. چه کسی در حال حاضر تو را به سوی تحقق فراخوانت هدایت می‌کند؟
۷. درست یا نادرست؟ نمی‌توان یک شیطان را انضباط کرد و نمی‌توان جسم را اخراج کرد.

فصل ۱۴ - برخاسته برای نجات

آیه کلیدی: استر ۴: ۱۴

نکات برای تأمل:

- تو آزاد شده‌ای تا مورد استفاده قرار بگیری.
- از جایگاهت برای نجات بهره بگیر، نه فقط الهام‌بخشی.
- فراخوان تو پاسخی به ناله دیگران است.

فکری برای تأمل:

۱. از داستان درباره الاغ، فکر می‌کنی هدف واقعی آزادی ما چیست؟
۲. فراخوان تو چیست؟ آیا در جهت آن زندگی می‌کنی؟
۳. درست یا نادرست؟ فراخوان هر مسیحی این است که الهام‌بخش دیگران باشد.

درباره نویسنده

ولادیمیر ساوچوک رهبر جنبش HungryGen است و کلیسای چندفرهنگی‌ای را هدایت می‌کند که دارای چشم‌اندازی متمرکز بر نجات جان‌ها، شفا، رهایی و پرورش رهبران جوان است. او کنفرانس سالانه «برافراشته شده برای نجات» را رهبری می‌کند که هزاران نفر از سراسر جهان را به خود جذب می‌کند. او همچنین مدرسه‌ای آنلاین را هدایت می‌کند که دوره‌های رایگان درباره موضوعات کتاب مقدسی ارائه می‌دهد. ولادیمیر در اوکراین متولد شد و در یک خانواده مسیحی بزرگ شد. او در سن ۱۳ سالگی به ایالات متحده مهاجرت کرد و در ۱۶ سالگی به عنوان یک کشیش جوان منصوب شد. او با همسر زیبایش، لانا، ازدواج کرده و از وقت‌گذرانی و خدمت با هم لذت می‌برند.

دوره‌های آنلاین

در سال ۲۰۲۰، کشیش ولاد دوره‌های آنلاین را راه‌اندازی کرد تا با آموزش کارگران برای میدان درو خدا، بر جهان تأثیر بگذارد. بسیاری از مؤمنان در سراسر جهان زمان یا توانایی مالی برای حضور در مدارس کتاب‌مقدسی ندارند. به همین دلیل، ما مدرسه آنلاین خود را کاملاً رایگان ارائه می‌دهیم VladSchool شامل دوره‌های عملی و کتاب‌مقدسی پر از روح‌القدس درباره موضوعاتی مانند رهایی، روح‌القدس، دعا، خدمت و هویت در مسیح است.

برای رشد در خداوند و آموزش در خدمت، همین امروز در www.vladschool.com ثبت‌نام کنید.



پیوست ۵

راه‌های ارتباطی

[Facebook.com/vladhungrygen](https://www.facebook.com/vladhungrygen)

[Twitter.com/vladhungrygen](https://twitter.com/vladhungrygen)

[Instagram.com/vladhungrygen](https://www.instagram.com/vladhungrygen)

[Youtube.com/vladhungrygen](https://www.youtube.com/vladhungrygen)

www.pastorvlad.org

www.vladschool.com

اگر شهادتی در رابطه با این کتاب دارید لطفا با آدرس ایمیل زیر با ما درمیان بگذارید.

hello@pastorvlad.org

اگر تمایل دارید تا بخش‌هایی از این کتاب را در شبکه‌های اجتماعی خود به اشتراک

بگذارید، لطفاً ریال آدرس زیر را نیز بر آن بیافزایید.

[@vladhungrygen](https://www.instagram.com/vladhungrygen)



آیا شما اسیر عادت‌هایی گناه‌آلود هستید؟ آیا رسیدن به اهدافتان برایتان غیر ممکن به نظر می‌رسد؟ آیا زندگی روحانی شما چنین است که گویی دو قدم به پیش و سه قدم به پس برمی‌دارید؟ اگر پاسخ شما نسبت به این سوالات مثبت است، آنگاه کتاب "آزاد شدن" کلید رهایی شما از هر محدودیتی است که با آن مواجه شده‌اید و می‌تواند شما را به سوی آزادی حقیقی هدایت کند.

در این کتاب کشیش ولادیمیر ساوچوک توسط داستان‌هایی عالی، معتبر و فراموش‌نشدنی، آنچه را که خدا در رابطه با آزادی که در عیسی مسیح وجود دارد به او تعلیم داده را با ما درمیان می‌گذارد. زندگی و خدمت او نیز در طول این راه دگرگون شده است و قلب او همان تغییر و تبدیلی را تجربه کرده که خوانندگان این کتاب تجربه خواهند نمود.



ولادیمیر ساوچوک

آنچه شما در این کتاب مطالعه خواهید نمود:

- نحوه مواجهه با ریشه مشکلات و دانستن این حقیقت که تنها درمان نشانه‌های بیماری کافی نیست و باید ریشه اصلی مشکلات درمان شود.
- لعنت‌ها و ارواح شریر بسیار حقیقی و رایج هستند.
- چگونه ارواح شریر سنگرهایی را در ذهن فرد ایجاد می‌کنند.
- هدف نهایی دشمن ویرانی کامل زندگی شما است.
- آزادی واقعی چیست.
- چگونه برای همیشه از اسارت آزاد شویم.

حتی یک روز دیگر در اسارت نمانید، زیرا خدا به دنبال آزادی شما است.

برای این منظور می‌توانید در این راهی که نهایتاً حیات شما را تغییر داده و آزادی در مسیح عیسی را برایتان به ارمغان خواهد آورد به کشیش ولادیمیر بپیوندید.